

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



پژوهش‌های ایران‌شناسی

علمی

شماره استاندارد بین‌المللی

۲۲۵۲-۰۶۴۳&۲۶۷۶-۴۶۰۱

سال ۱۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

مدیر مسئول: عبدالرضا سیف (استاد دانشگاه تهران)

سردبیر: حمیرا زمردی (استاد دانشگاه تهران)

ناشر: انتشارات دانشگاه تهران

هیأت تحریریه

عبدالرضا سیف (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)، سید موسی دیباج (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)، میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، محمود فضیلت (استاد دانشگاه تهران)، حسین بیک باغبان (دانشگاه استراسبورگ فرانسه)، زهره زرشناس (استاد پژوهشگاه علوم انسانی)، یحیی بوذری‌نژاد (عضو هیأت علمی دانشگاه تهران)، فواد پورآرین (عضو هیأت علمی دانشگاه خوارزمی)، حکیمه دبیران (عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت معلم)، نعمت ییلدیم (استاد دانشگاه آتاتورک)، اقبال شاهد (استاد دانشگاه لاهور پاکستان).

مدیر داخلی: منصوره شهریار

نشانی نشریه: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان قدس، کوچه آذین، ساختمان شماره دو دانشکده ادبیات و

علوم انسانی دانشگاه تهران، پلاک ۱۰

تلفن و نمابر: ۰۲۱-۶۶۹۷۸۸۸۵

پست الکترونیکی: jiranic@ut.ac.ir

قیمت: -----

نشریه پژوهش‌های ایران‌شناسی بر اساس نامه شماره ۱۰۰۱۵۹ مورخ ۹۰/۶/۱۵ کمیسیون محترم نشریات علمی کشور، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری موفق به کسب درجه علمی - پژوهشی شده است.

حقوق کلیه مقالات برای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران محفوظ است. این نشریه در پایگاه‌های اطلاعاتی زیر نمایه می‌شود.

- پایگاه اطلاعاتی علمی جهاد دانشگاهی (SID) به نشانی اینترنتی: www.sid.ir
- پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) به نشانی اینترنتی: www.isc.gov.ir
- پایگاه استنادی الریخ (Ulrich) به نشانی اینترنتی: [www.Ulrich's International periodicals directory \(Journal, magazine\)](http://www.Ulrich's International periodicals directory (Journal, magazine))

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان در سیاستگذاری عمومی معماری ایرانی اسلامی؛ مورد مطالعه فارابی	۱
مجید احمدپور	
تعامل ادبیات و توسعه فضای جغرافیایی (مطالعه موردی: دوره محمود غزنوی، قرن چهارم و پنجم هجری)	۱۵
فاطمه معنوی، حسین دانا، افشین متقی	
ساختار ارتباط کلامی جامعه امروزی ایران	۳۷
حمید خانیان	
بررسی مولفه‌های ماهیتی و تاریخی پیدایش و گسترش ایران‌شناسی ملی	۵۳
محمد کشاورز	
شکل‌گیری و عملکرد انجمن اسلامی تبریز در دوران مشروطه (۲۱ محرم - ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ قمری)	۷۵
نورالدین نعمتی، جمال پیره‌مرد شتریان	
آسیب‌شناسی دینی ایران عصر صفوی از منظر محقق سبزواری در روضه‌الانوار عباسی	۹۷
یحیی بوذری‌نژاد، محمدحسین جمال‌زاده، سعید آرین‌پور	



10.22059/jis.2023.354007.1178

Research Paper

Revisiting the views of Muslim scholars on public policy-making in the field of Iranian Islamic architecture, with a focus on the case study of Farabi

Majid Ahmadpour¹

1. Member of the scientific faculty of Mazandaran University, Mazandaran, Iran.

Email: hmadpour7986@gmail.com

Article Info.

Abstract

Received:
2022/07/08

Accepted:
2022/09/21

Keywords:
Muslim
thinkers,
public policy,
Iranian Islamic
architecture,
Abu Nasr Farabi,
Farabi's
intellectual
system.

The present research aims to explore the significance of revisiting the opinions of Muslim scholars, particularly the prominent Muslim thinker Farabi, in relation to public policy-making in the field of Iranian Islamic architecture. The main question addressed in this study is: "What capacity do the opinions of Muslim scholars, both in general and specifically those of Farabi, offer for formulating public policies in the realm of Iranian Islamic architecture within the framework of governance?"

To answer this question, the research utilizes the method of document content analysis to examine the opinions of these scholars and categorize their responses. The findings of the study indicate that, from the perspective of Muslim scholars, it is essential to establish a harmonious relationship between opinion and action when dealing with issues related to collective life. They argue that effective public policy-making should be seen as a comprehensive governance tool, rooted in cognitive abilities that understand the reality of human existence. By adopting such an approach, the aim is to propel collective life towards an ideal model based on a value system.

The overall implications of these viewpoints provide alternative theories for policy-making in the domain of Iranian Islamic architecture. Therefore, understanding the nuances of opinion and action, adopting a holistic approach to Iranian Islamic architecture, and supporting and overseeing the implementation of public policies are considered significant contributions of Muslim scholars in shaping public policy-making in the field of Iranian Islamic architecture. Farabi's intellectual framework serves as a valuable case study in this regard.

How To Cite: Ahmadpour, Majid (2023). Revisiting the views of Muslim scholars on public policy-making in the field of Iranian Islamic architecture, with a focus on the case study of Farabi. *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 1-14.

Publisher: University of Tehran Press.





بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان در سیاستگذاری عمومی معماری ایرانی اسلامی؛ مورد مطالعه فارابی

مجید احمدپور^۱

۱. عضو هیات علمی دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. رایانامه: hmadpour7986@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۱۶	تحقیق حاضر درصدد «بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان معطوف به سیاستگذاری عمومی حوزه معماری ایرانی اسلامی با تاکید بر منظومه فکری فارابی» به عنوان اندیشمند برجسته مسلمان است. سؤال اصلی آن است که «آراء اندیشمندان مسلمان به طور عام و فارابی به طور خاص، چه ظرفیتی را برای صورتبندی سیاستگذاری عمومی عرصه معماری اسلامی ایرانی در اختیار مجموعه حکمرانی کشور قرار می‌دهد؟» برای پاسخ به این سؤال، با استفاده از «روش تحلیل محتوای اسنادی» به آراء این دست از اندیشمندان مراجعه و پاسخ‌های آنها دسته‌بندی و ارائه می‌گردد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که از منظر اندیشمندان مسلمان به جهت توانایی نظر و عمل در مواجهه تدبیری با مسائل حیات جمعی، ضروری می‌نماید سیاستگذاری عمومی به مثابه ابزار تدبیرگر حکمرانی جامعه بر ظرفیت‌های معرفتی ناظر به واقعیت زیست انسانی بنا گردد که ثمره آن سوق دادن حیات جمعی به سوی نمونه ایده‌آل مبتنی بر نظام ارزشی باشد. خطوط کلی افق جایگزین برای نظریه‌های سیاستگذارانه حوزه معماری در جامعه ایرانی از برآیندهای چنین آرائی محسوب می‌گردد؛ لذا شکل‌گیری فهم صحیح از مسئله در بافتی از نظر و عمل، نگرش یکپارچه و کلان به معماری اسلامی-ایرانی، پشتیبانی و حمایت در اجرای سیاست‌های عمومی و نظارت بر اجرای صحیح را می‌توان از اهم ظرفیت‌های اندیشه‌ای اندیشمندان مسلمان برای صورتبندی سیاستگذاری عمومی در عرصه معماری اسلامی-ایرانی تلقی کرد.
واژه‌های کلیدی: اندیشمندان مسلمان، سیاستگذاری عمومی، معماری اسلامی، ایرانی، ابو نصر فارابی، منظومه فکری فارابی.	
استناد به این مقاله: احمدپور، مجید (۱۴۰۲). بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان در سیاستگذاری عمومی معماری ایرانی اسلامی؛ مورد مطالعه فارابی. فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۱-۱۴.	
ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.	

مقدمه و بیان مساله

بازشناسی «معماری» به عنوانی آینه تمام نمای مراتب معرفتی و کنش‌ورزی یک جامعه که نیاز به «نظرورزی» توأم با «کنش‌گری» را القاء می‌کند، به توسعه طیفی از سازوکارها و ابزارهای حکمرانی منجر شده است؛ در شرایطی که همواره نظام سیاستگذاری عمومی جوامع در برابر تحولات دائماً نوشونده داخلی و خارجی، عکس‌العمل‌های فعالانه یا منفعلانه‌ای از خود به نمایش می‌گذارند؛ چالش حوزه ادراکی مسائل، از مهمترین چالش‌های نظام سیاست‌گذاری محسوب می‌گردد؛ چالشی که مربوط به فهم ظرفیت‌های مادی و معنوی جامعه برای ساختن آن جامعه است. لذا وجود چنین چالشی سبب می‌شود فرایند جهت‌دار اتخاذ زنجیره‌ای از تصمیمات برای اجرا یا عدم اجرا از سوی حاکمیت، با اختلال مواجه شده و به تبع آن، با هجمه‌ای از ناکارآمدی‌های دیگر روبه‌رو شد. این مساله در حوزه معماری حادث شده؛ چراکه این حوزه، نظیر نخ تسبیح، اجزاء متعددی را مثل نظام مهندسی، معماری، اجتماعی، فرهنگی و دینی جامعه به یکدیگر متصل می‌نماید که نظیر یک مجموعه به همدیگر وابسته هستند.

یکی از ظرفیت‌های نظری تاسیس الگوی ملی و بومی سیاستگذاری متناسب با ارزش‌های فرهنگی - اجتماعی و سازگار با شرایط فرهنگی و تاریخی ایران مراجعه به مواجهه تدبیری اندیشمندان معتبر اسلامی با مسائل معطوف به حیات جمعی جامعه اسلامی است؛ توضیح اینکه فیلسوفان مسلمان با قول به تعدد منابع معرفتی و طرح وحی و عقل به عنوان منابع معرفت، امکان داوری نظری درباره زمینه‌های فرهنگی اجتماعی خط مشی‌گذاری‌های سیاستی را دارا هستند و از این طریق، مسیر این زمینه‌ها را کنترل می‌کنند. چنین مراجعه‌ای زمینه‌عالی مطالعات حوزه سیاست‌گذاری عمومی به سطحی از مطالعات میان‌رشته‌ای می‌انجامد که از خلال آن، کاستی‌های تشخیص‌یافتن جهت‌گیری‌های سیاست‌گذارانه در عرصه‌های مختلف به طور عام و حوزه معماری اسلامی ایرانی به طور خاص را رفع می‌نماید. اگرچه جوامع بشری همواره درصدد یافتن راه‌های بهتر اداره امور جمعی‌شان بوده‌اند و تراکم تجربه‌های متعدد در عرصه حکمرانی گواه این مساله است؛ اما در دوره مدرن شاهد انقطاعی معرفتی در پذیرفتن اندیشه‌های اجتماعی سیاسی متفکران پیشامدرن به طور عام و نفی آنها در جوامع غیر غربی به طور خاص هستیم که با نوعی از خودبیگانگی مزمن توأم شده است؛ ظهورات این رویکرد نفی‌گونه بعد از جنگ جهانی دوم برجسته‌تر شده است. قرن جدید میلادی (۲۰۰۰ به بعد) در این زمینه با سایر ادوار تاریخ اندیشه‌ورزی‌های سیاسی اجتماعی متفاوت بوده است. پیشرفت‌های مختلف بشری و گسترش نظریه‌های متنوع معطوف به ابعاد و عناصر مختلف جامعه، موجب شد که نظریه‌های علمی، مجالی برای ارزیابی شیوه‌های سیاست‌گذاری‌های عمومی و کلان باشند.

سیاستگذاری به طور کلی در چهار زنجیره پی‌گرفته می‌شود؛ تعریف مساله، تدوین سیاست، اجرا و

ارزیابی پسین. (بابایی و همکاران، ۱۳۹۵) چنین زنجیره‌ای بر مدار نوعی از عقلانیت سامان می‌یابد که سبب تمایز یا تشابه جوهری جوامع نسبت به یکدیگر می‌گردد؛ برخی از این عقلانیت‌ها منفعت اجتماعی را مبنا قرار داده (رک به: دانایی فرد و همکاران، ۱۳۸۹، ص ۸۴) و گاهی عقلانیت به مثابه معیاری برای بکارگیری ابزارهای رسیدن به اهداف تلقی شده است (رک به: کلی، ۲۰۰۳، ص ۱)

شکل‌گیری فهم صحیح از مسئله معماری اسلامی-ایرانی در بافتی از نظر و عمل معطوف به سیاستگذاری، نگرش یکپارچه و کلان به معماری اسلامی-ایرانی با سایر ابعاد حیاتی زیست معنوی انسان در جامعه، پشتیبانی و حمایت نظری و عملی در اجرای سیاست‌گذاری‌های عمومی و نظارت بر اجرای صحیح آن سیاست‌ها را می‌توان از مهمترین نتایج بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان در حوزه سیاستگذاری معماری اسلامی ایرانی تلقی کرد.

پیشینه پژوهش

با توجه به تمرکز جوامع امروزی بر ابعاد حیاتی انسان، تحقیقات متنوعی درباره سیاستگذاری عمومی و معماری اسلامی مطرح شده است که می‌توان خاستگاه آنها را از منظر متخصصان به چند دسته تقسیم‌بندی کرد. از یک سو اندیشمندان مسلمان هستند که با بهره‌گیری از منابع اسلامی به سمت مبانی و اصول معماری حرکت کرده و فارغ از ابعاد سیاستگذارانه و اجرایی کار، به تامل در این مساله پرداخته‌اند؛ از دیگر سو متخصصان معماری از افق معرفتی و آکادمیک خود با مراجعه به این منابع در جستجوی اصول معماری اسلامی برآمده‌اند. و دسته سوم نیز نهادها و مراکز سیاستگذاری کلان جامعه هستند که با فراخواندن ظرفیت‌های معرفتی اسلامی و تخصصی درصدد خط مشی‌گذاری در این عرصه بوده‌اند.

از منظر تحقیقاتی نیز می‌توان دو مسیر را شناسایی کرد. یک دسته از مطالعات از منظر اسلام به معماری نگریسته‌اند (اتینگهاوزن و گرابار، ۱۳۷۸) و عده‌ای نیز از چارچوب معماری به اسلام می‌نگرند. (رک به: ایمانی، ۱۳۸۳؛ حائری، ۱۳۹۵) عده‌ای با دانش‌های اسلامی نظیر تفسیر و حدیث اسلامی وارد معماری شده‌اند (رک به: عبدالستار عثمان، ۱۳۷۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۶؛ ربیعی، ۱۳۹۱؛ حسن وزیری، ۱۳۹۶؛ نقره‌کار، ۱۴۰۰؛) و تعدادی هم با رویکرد فقهی به این عرصه ورود داشته‌اند و مسئله تحقیق‌شان را ناظر به مسائل معماری یا ابعاد و زوایای این عرصه قرار داده‌اند. (برای مثال رک به: سیفیان، ۱۳۷۷؛ نقی‌زاده، ۱۳۸۵؛ علی‌آبادی، ۱۳۸۹؛ قربانی، ۱۳۹۳؛ اراکی، ۱۳۹۷؛ رئیسی، ۱۳۹۷؛ ابن‌رامی، ۱۴۰۹ق؛ پورمحسن و دیگران، ۱۳۹۸؛)

روش‌شناسی پژوهش

پژوهش حاضر در صدد بازخوانی آراء اندیشمندان مسلمان در سیاستگذاری عمومی معماری اسلامی؛ با تاکید بر آراء فارابی است لذا پژوهش از حیث هدف، بنیادین و توسعه‌ای است. از سوی دیگر در این

تحقیق تلاش می‌گردد که میزان اهمیت و همچنین وضعیت کنونی ارجاع به منظومه‌های معرفتی حکمای اسلامی در ریل‌گذاری‌های سیاستگذارانه کشور در حوزه معماری اسلامی ایرانی رصد شود که از این جهت، با سنجی از تحقیقات کاربردی مواجه هستیم

این پژوهش در دو بخش اجرا می‌گردد که در بخش اول به احصاء آراء اندیشمندان مسلمان به طور عام و فارابی به طور خاص نسبت به چیستی و چرایی ضرورت سیاستگذاری عمومی در حوزه معماری اسلامی ایرانی با توجه به داده‌های گردآوری شده، با استفاده از تحلیل محتوای کیفی پرداخته می‌شود و در بخش دوم، شکل‌گیری فهم صحیح از مسئله معماری اسلامی-ایرانی در بافتی از نظر و عمل معطوف به سیاستگذاری، نگرش یکپارچه و کلان به معماری اسلامی-ایرانی با سایر ابعاد حیاتی زیست معنوی انسان در جامعه، پشتیبانی و حمایت نظری و عملی در اجرای سیاست‌گذاری‌های عمومی و نظارت بر اجرای صحیح آن سیاست‌ها مورد تامل قرار می‌گیرد؛ لذا استراتژی پژوهش حاضر از نوع تحقیقات کیفی است که داده‌های پژوهش از طریق روش‌های اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

ایضاح مفهومی

سیاستگذاری عمومی، در معنای خاص خود، عبارت است از تصمیمات و سیاست‌هایی که به وسیله مراجع مختلف بخش عمومی از قبیل مجلس، دولت و قوه قضائیه اتخاذ می‌گردد. سیاست عمومی، عبارت است از مسیری که انسان برای رسیدن به یک هدفی در پیش رو دارد. سیاست عمومی، اصول کلی در مورد اهداف نظام و مسئولیت‌هایی است که هر بخش باید عهده‌دار شود. سیاست عمومی، شاخص باید‌ها و نبایدها در جامعه و سازمانهای رسمی یک جامعه است. به گونه‌ای که مشتمل بر خطوط کلی فعالیت‌ها و اقدامات بخش عمومی است. خط مشی عمومی اصول و موازینی هستند که به وسیله مراجع ذیربط در هر جامعه وضع می‌گردد و به عنوان الگو و راهنما، اقدامات و فعالیت‌های جامعه را رهبری می‌کنند. (الوانی، شریف زاده، ۱۳۸۹). برخی سیاستگذاری عمومی را مجموعه اقدامات هدفمند که به وسیله یک بازیگر یا مجموعه‌ای از بازیگران در مواجهه با یک مشکل یا موضوع خاص دنبال می‌شود، نامیده‌اند. (رک به: اندرسون، ۱۳۸۵) برخی نیز با ذکر ویژگی‌های فرایند سیاستگذاری عمومی، حوزه مفهومی این واژه را روشن‌تر کرده‌اند؛ لذا «چندرشته‌ای بودن»، «مسئله‌مندی» و «سویه‌های «هنجاری و ارزشی» سیاستگذاری عمومی را به مثابه یک حوزه کارآمد، برجسته کرده‌اند (رک به: اشتریان، ۱۳۸۶).

معماری اسلامی؛ اسلام با نگرش الهی برخاسته از تعلیمات و حیانی خود، بینش جمعیت‌گرای از جهان را نسبت به محیط پیرامون متحول نمود؛ تحولی که ایجاد فضای زیستی نوینی را ضروری کرد. تحت تأثیر بینش و تفکر جدید توحیدی، معماری و شهرسازی بستر کالبدی جدید و شکوهمندی به خود

گرفت که میزبه اصلی فرهنگ و تمدن اسلامی شده است؛ لذا سرچشمه معماری اسلامی، تعالیم حیات بخش توحیدی- اجتماعی قرآن کریم و سنت اهل بیت علیهم السلام است که هدف غایی آن، شرافت بخشیدن به ماده و کالبد حیات انسانی جهت نیل به سعادت فردی و جمعی می باشد. اگر پذیرفته باشد که «تمدن جامعه انسانی در آئینه تدین او ظهور دارد و ظهور هر گونه برازندگی او در گرو استقرار در مقطع چهارم از اسفار چهارگانه سالکان الهی است. چهارمین میدان مهاجرت از اسفار اربعه، سفر از خلق به سوی خلق با حق است. چنین مسافری همواره با حق همراه بوده و از منظر حق، جهان جماد و نبات و حیوان و انسان و فرشته را می‌نگرد و در قلمرو هر یک حکم مناسب دارد و هنگام تدوین قانون، اجرای قانون و تطبیق عملکرد مجریان برابر قانون مدون، یعنی قضا و داوری، قالب هر چیزی را با قلب تپنده آن، یعنی حقیقت یاد شده، ملاحظه می‌کند» (جوادی آملی، ۱۳۹۴) مبنای تعریف معماری اسلامی، جستجوی حقیقت فضا-مکان زیست انسانی در تمام عرصه های تصمیم‌گیری فرایند طراحی و اجرای آن مبتنی بر رویکردی اسلامی است. یعنی از یک سو کشف آموزه های اسلامی و از سوی دیگر اشراق آن در حوزه هدفمندی معماری، کالبد، زمینه ها و بسترها و ساماندهی این فرایند است. لذا می توان معماری اسلامی را عبارت از ساخت‌های کالبدی و نظام های معانی مبتنی بر اندیشه و فرهنگ اسلامی دانست که سبک زندگی و تمدن جدید اسلامی را تحکیم می‌بخشد.

چرایی نیاز به سیاستگذاری عمومی برای معماری

بررسی تحولات مفهومی و تامل تطبیقی تجارب جوامع مختلف نشان از «اقدامات بین‌بخشی برای معماری»، «سیاستگذاری‌های عمومی معمارانه» و اخیراً «معماری در بافتی از فرهنگ و مهندسی» موج‌های اصلی سیاستگذاری برای معماری در جوامع اسلامی هستند؛ این گذار گفتمانی، انعکاس انتقال معرفتی گسترده‌ای در بافت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، اداری و ملی است، که چشم‌انداز نوینی از «حکمرانی هیبریدی» مبتنی بر ایده کلی «یکپارچگی»، جهت دستیابی به «انسجام سیاستی» و «هم‌افزایی اجتماعی» را نمایان کرده است؛ الگوی سیاستگذاری عمومی به طور قابل توجهی «شبکه‌ای»، «چندسطحی» و «چنددینفعی» شده است تا بتوان از خلال چنین فرایند، با تدبیر ساحت «معماری» در جامعه اسلامی زمینه وصول به سعادت مردم حاصل شود، که بخش مهم تعهد سیاسی و اجتماعی حکمرانی اسلامی ایرانی لازم برای عدالت و پیشرفت پایدار تلقی می شود.

تامل بر تاریخ معماری تحقق یافته در عصر اسلامی جامعه ایرانی، گویای روند ایجاد، تثبیت و تقویت آن در طی پانزده قرن گذشته است. در هر عصری ابنیه ایجاد شده با کارآیی‌های گوناگون در محل سکونت افراد نظیر روستاها، شهرها، جاده‌های کاروانی، مناطق کویری، گذرگاه‌های کوهستانی و شهرهای ساحلی ایجاد گردیده که کاربردهای متفاوت داشته‌اند.

برجستگی معماری اسلامی در ایران زمانی تجلی می‌یابد، که در ساخته‌های این دوره به کاربرد مادی و معنوی بناها - که از مهم‌ترین ویژگی‌های آن است - توجه کرد زیرا برای دریافتن اهمیت این ویژگی‌ها در بسط منظومه حکمرانانه مبتنی بر معماری شایسته است بدانها توجه شود که مسیری برای تدبیر سیاستگذاری عمومی معماری ایرانی اسلامی در عصر حاضر شود.

برای مثال بناهای مذهبی: شامل مساجد، مدرسه‌ها، آرامگاه‌ها، مدارس، حسینیه‌ها، تکایا، سقاخانه‌ها، خانقاه‌ها میل‌ها و مصلی‌ها (مشتاق، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶) و حتی بناهای غیر مذهبی: شامل خانه‌ها، قنات‌ها، باغ‌ها، رصدخانه‌ها، کبوترخانه‌ها، یخچال‌ها، پل‌ها، کاخ‌ها، کاروانسراها، حمام‌ها، بازارها، قلعه‌ها و آب‌انبارها (مشتاق، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶) نشان از توجه نظم معماری ایرانی اسلامی به در هم تنیدگی الوهیت و مادیت بوده است. کاربری‌ها مسجد، آرامگاه، مدرسه، کاخ، کاروانسرا با هدف ارتقاء کیفیت زندگی مردم، ایجاد طراوت، سرزندگی، زیبایی در عین تامین معنویت، نشان از تشابه عملکردی بینش معماری در گستره جهان اسلام دارند.

لذا امروزه نیز با توجه به پیچیدگی نظام حکمرانی و در هم تنیدگی سازوکارهای بومی-جهانی در تدبیر امور حیاتی یک جامعه، ضرورت دارد به سوی یک سیاستگذاری عمومی در حوزه معماری میل کرد تا از خلال آن، علاوه بر تحقق ظرفیت‌های نهادها و برنامه‌ریزی‌های متعارف از ابزارهای دیگری برای کارآمدی نظام معماری ایرانی - اسلامی نائل شد. چراکه معماری مفهومی گسترده است که در قلمرو مهندسی یا رویکردهای فنی محصور نمی‌گردد بلکه فهم آن و تدبیر اجرایی چنین پدیده‌ای به منظومه معرفتی، فرهنگی و اجتماعی یک جامعه متکی است و با توجه به میراث اندیشمندانه جهان اسلام، معماری، مفهومی است که با مساله سعادت فردی و جمعی حیات انسانی در هم تنیده است. با ارتقا بینش نسبت به معماری و جایگاه آن در جامعه، هویدا می‌شود که در مواجهه با معماری، با نیرویی مولد و از شاخصه‌های کلیدی پیشرفت به سوی مدینه فاضله اسلامی مواجه هستیم.

مبانی معرفتی سیاستگذاری عمومی معماری اسلامی؛ خوانشی نوین از آراء اندیشمندان مسلمان

اصول، چارچوب و فرایندهای سیاستگذاری عمومی معماری اسلامی به مثابه ابعاد معرفتی ضروری مورد تامل قرار می‌گیرد؛ با مرور منظومه اندیشه‌های اسلامی، معماری در این فرهنگ، دارای ویژگی‌های غایت‌نگرانه، سعادت خواه و فضیلت محور است. به این معنا که معماری اسلامی در ساحت سیاستگذارانه آن، هویت خود را در ربط و نسبت با سعادت و فضیلت پیدا می‌کند و دارای رابطه‌ای تکوینی با نظم الهی حیات انسانی است. از این منظر معرفت نظری نسبت به معماری اسلامی، یکی از اجزای مواجهه تدبیری با مقوله سعادت است. به این معنا که معرفت نظری حول معماری اسلامی، نه به عنوان یک مشغولیت نظری صرف بلکه برای غایتی عملی

دنبال می‌شود. زیرا تفکر نظری به مثابه جزئی از سعادت نهایی انسان و حیات جمعی او که همان فعلیت یافتن انسان در مقام عمل است و از نظر حکمای اسلامی، مهارت کشورداری یا به عبارتی سیاستگذاری عمومی ذیل حکمت قرار می‌گیرد. (رک به: الفارابی، ۱۹۹۱، ۴۷) اگر پذیرفته باشد که هر یک از ساحات انسانی و ابعاد آنها در نظام تصمیم‌سازی و اقدامات فردی دخیل است، ساحت جمعی حیات انسانی نیز از این قاعده مستثنی نیست لذا دغدغه اصلی حکمای اسلامی متأثر از آموزه‌های وحیانی و یافته‌های عقلانی‌شان تلاش برای تامل و فراهم سازی بستر تحقق مصالح فردی و جمعی با هدف تحصیل سعادت بوده است. دوساحتی بودن هستی عقلانی انسانی در شکل بخشیدن به زیست وی، سبب شده است که ساحت نظری نفس در تصمیم‌گیری‌های انسانی، ادراک امور کلی و کارکرد ساحت عملی آن، ادراک امور جزئی مربوط به عمل و تدبیر ارکان حیاتی زیست انسانی باشد (رک به: ملاصدرا، ۱۳۶۰، ۱۹۹) به عبارت دیگر، عقل نظری متکفل تشخیص هسته‌ها و نیستها و تشخیص نفس الامر و ادراک حق و باطل در ساحت هستی‌شناسانه امور و تشخیص صدق و کذب گزاره‌های معرفت‌شناختی است که می‌تواند نظم سیاست‌گذاری را تحت تأثیر قرار دهد. عقل عملی نیز از آن جهت که متکفل تشخیص «بایدها و نبایدها» یعنی تشخیص خیر و شر، اعتقاد به حسن و قبح امور و تأمین عدالت در عرصه کنشگری انسان است، در منطق سیاستگذاری نقش بسیار حائز اهمیتی دارد (رک به: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲: ۵۰۳؛ طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ۲۲۲؛ ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ۸۳-۸۲) تعامل ارگانیک «هستی و نیستی» با «باید و نباید»‌های کنشی، کمیت و کیفیت گستره اندیشه ورزی حکمای اسلامی نسبت به حیات انسانی را تعیین کرده است. تحقق ظرفیت‌های عقلانی انسانی تا نیل به حقیقت که بتواند حصول سعادت اهل مدینه را تأمین نماید به مثابه قطب نمای تدبیری فلاسفه اسلامی بوده است (رک به: فارابی، ۱۳۸۸: ۳۹-۳۸) لذا همواره در مواجهه حکمای اسلامی با علوم و صنایع ملاحظه می‌شود که از نظر غایت به سه بخش سروربخش، کاربردی و زیبا تقسیم شده‌اند (برای مثال رک به: فارابی، ۱۳۸۸: ۳۸-۳۹؛ فارابی، ۱۳۹۰: ۷۳-۷۲) در این انگاره، آن نظام معرفتی که برای قادر به تحصیل اخلاق نیکو برای حیات جمعی انسان باشد و ظرفیت تداوم چنین فرهنگی را اعضای جامعه مهیا نماید سیاست مدنی نامیده شده است (رک به: فارابی، ۱۳۸۰: ۷۴) سیاستی که حلقه وصل مجموعه اعضای یک مدینه رشد یافته قرار گرفته است. زیرا شرط ریاست رئیس اول بر جامعه رشدیافته کسب علوم و فنون و فضیلت‌های نظری و عملی است و علم سیاست هم مشتمل بر کنش‌های فردی و خصلت‌ها و سیرت‌های جمعی در مدینه است (فارابی، ۱۳۹۰: ۱۴-۱۳).

شکل‌گیری فهم صحیح از مسئله در بافتی از نظر و عمل

قوای انسانی بستر تحقق فعالانه حیات را شکل می‌دهند؛ از منظر حکمای اسلامی، حیات انسانی با قوایی نظیر قوه غاذیه (الفارابی، بی تا الف، ۸۳)، قوه حاسه (الفارابی، بی تا ب: ۲۵) قوه متخیله (الفارابی،

بی تا الف، ۸ و ۸۴-۸۲) قوه ناطقه (الفارابی، بی تا الف، ۸۳-۸۲) و قوه نزوعیه (الفارابی، بی تا ب، ۲۸-۲۶؛ الفارابی، بی تا ج: ۲۸-۲۹) هویت می یابد. از بین این قوا که به تدریج و به دنبال همدیگر حادث می شوند و تکامل می یابند، قوه متخیله، ناطقه و نزوعیه زمینه کنشگری فعال برای شکل دهی به حیات را عالمانه و عاملانه دنبال می کنند. اگرچه این قوا امتیازاتی برای حیات انسانی به دنبال دارند اما آسیب هایی هم دارند. برای مثال، بزرگترین و مخربترین ویژگی معرفت تخیلی تفرقه و اختلاف است (فارابی، ۱۳۸۹: ۲۳۸؛ خوشرو، ۱۳۷۴: ۵۵) تخیل می تواند درجات مختلفی به خود گیرد، حتی می تواند باطل، مورد تردید یا نقص قرار گیرد (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۹۹) از نظر فارابی، حقایق امور متکثر نیست اما شیوه های تخیلی که برای شناخت آنها استفاده می شود بسیار است (فارابی، ۱۳۷۱: ۱۹۸). سعادت از طریق عقل و با افاضه عقل فعال شناخته می شود (فارابی، ۱۳۷۱: ۳۶) همچنین انسان با قوه نزوعیه گرایشات و کشش های انسانی خود را تحقق می بخشد؛ نظیر آنکه انسان چیزی را می طلبد یا از چیزی می گریزد؛ به چیزی شوق می ورزد یا نسبت به آن کراهت دارد. همچنین محبت و بغض، صداقت، عداوت، خوف، امن، غضب، رضا، قساوت و رحمت، هوا و هوس، شهوت و سایر عوارض نفس ناشی از همین قوه است. (رک به: الفارابی، بی تا ب، ۲۸-۲۶؛ الفارابی، بی تا الف، ۹۸-۹۶)

اراده انسانی نیز از طریق همین قوه نزوعیه شکل می گیرد به این معنا که این قوه است که با محبت یا کراهت نسبت به امور مختلف، اراده را به گرایش به آنها یا گریز از آنها فرامی خواند زیرا اراده گرایشی است ناشی از ادراک نسبت به چیزی که از طریق حس، خیال یا قوه ناطقه ادراک شده و حکم به انجام دادن یا ترک آن صادر شده باشد. (رک به الفارابی، بی تا الف، ۲۹) با این وصف، قوای انسانی به طور عام و قوه نزوعیه به طور خاص، زمینه ساز علم به یک شی هستند و نقش اعدادی در اصل گرایش به تحصیل علم و معرفت نسبت به امور را دارند البته تأثیری در محتوای علم ندارند؛ معماری در تمدن اسلامی نیز در زمینه ای از مسائل معرفتی و ظرفیت های انسانی تحقق یافته است. این علم، به مثابه ابزاری معرفتی برای آفرینش فضایی بوده است که در آن دغدغه هایی دنبال شده است. برای مثال در این علم، بر سرشت موقت و گذرای اشیای مادی تأکید شود و تهی بودن اشیاء مورد توجه قرار گیرد. پروردگار و تجلیات او با هیچ مکان و زمان یا شی خاصی یکسان پنداشته نمی شود، لذا حضور او فراگیر است؛ همانطور که در قرآن می فرماید: پس به هر طرف که رو کنید، به سوی خدا روی آورده اید (بقره: ۱۵) بنابراین تهی بودن در هنر مترادف تجلی امر مقدس می شود. (رک به: نصر، ۱۳۷۵: صص ۱۸۱-۱۸۰) پس می توان مدعی شد که عمل و کنش انسانی در حوزه معماری بر اثر تعامل قوای ادراکی انسان و توجه به منظومه معرفتی مقبول اجتماعی تحقق می یابد و سعادت انسانی در گرو تعامل و شکل گیری فهم صحیح از مسئله در بافتی از نظر و عمل است که تفارق بین این دو، نمی تواند منجر به حصول سعادت شود. انسان پس از آنکه با قوه نظری سعادت را شناخت و شایسته و ناشایست را درک نمود و

نسبت به آن شوق یابد و قصد انجام آن را کند، کنشی جمیل یا حسن از او سر زند. فقدان هر کدام از این دو رکن، موجب نقص در نیل به سعادت فردی و جمعی انسان می‌شود. زیرا اگر انسان، سعادت و راه رسیدن به آن را نشناسد یا پس از شناخت، شوقی نسبت به آن نیابد بلکه به فعل دیگری که منافی سعادت است میل نماید، به کنش غیرجمیل کشانده می‌شود. (الفارابی، بی تا الف، ۱۰۲) ازاین منظر سیاست‌هایی که موجبات سعادت انسان را فراهم آورد خیر، جمیل و کامل است و سیاست‌هایی که در جهت سعادت حقیقی نباشد شر، قبیح و ناقص محسوب می‌گردد. (الفارابی، بی تا، د، احصاء العلوم، ۸۰)

نگرش یکپارچه و کلان به مدیریت فرایند اجرایی معماری اسلامی-ایرانی

معماری به مثابه صورت تألیفی مبتنی بر معنای معرفتی ساحات متنوع و متعدد حیات انسانی است. ضرورت‌های حیاتی انسان در حوزه‌های زیستی و معنوی وی سبب می‌شود که ظرفیت‌های آفرینندگی وی جلوه نموده و به خلق فضایی معرفتی مبتنی بر زیبایی مبادرت نماید. امری که علاوه بر توجه به ابعاد مادی زندگی اما سایر مراتب این حیات را مغفول نمی‌گذارد؛ چراکه غفلت را نوعی گرفتاری تلقی می‌کند که در آن، حیات انسانی به زیست حیوانی تقلیل یافته و «وفات معنوی» محصول ناگزیر آن خواهد بود. امری که در نظرگاه فارابی، توامانی علم و عمل را می‌طلبد؛ به این معنا که از یک سو معتقد است نه تنها علم نیازمند عمل بوده بلکه عمل، منتها و غایت علم و فلسفه محسوب می‌گردد و کامل شدن علم، به عمل است و عمل جز از طریق علم میسر نمی‌شود. (الفارابی، بی تا د، المنطقیات، ج ۱، ۷) مضاف بر آنکه عمل فضیلت‌مندانه، مقتضی شناخت فضایل انسانی است. روشن است که حیطه اراده و کنش انسانی در تدبیر امور حیاتی نیاز به نظریه پردازی هنجاری دارد و نظریه پردازی هم بر ساخته فاقد نفس الامر حقیقی نمی‌باشد بلکه مبتنی بر برهان صورت می‌گیرد و این خصیصه، شکاف بین نظریه پردازی و ربط آن با کنشگری با پر می‌نماید. تداوم اصالت و روی آوردن به نوآوری در حوزه فضای زیست انسانی به طور عام و زیست اسلامی ایرانی به طور خاص، ایجاب می‌کند فرایند اجرایی معماری در چنین جامعه‌ای به سه حوزه «ایجاد»، «حفاظت» و «مرمت» فضاهای انسانی توجه داشت. زیرا فضا-مکان در عین ارزش‌های کالبدی (مادی) حامل سویه‌های دیگری از «معنا» هستند که تجلی ارزش‌های تاریخی، فرهنگی، هنری و مجموعه ارزش‌های غیرمادی می‌باشند. (رک به: حجت، ۱۳۸۰) به این ترتیب، سیاست‌گذاری عمومی معماری اسلامی درصدد کشف نظامی است که تکویناً به حسب روابط عینی موجب رسیدن به سعادت و کمال نهایی انسان از خلال فرایند معماری در جامعه باشد.

بنا بر چنین دیدگاهی، نگرش یکپارچه و کلان به مدیریت فرایند اجرایی معماری اسلامی-ایرانی به معنای یافتن خط مشی‌ای جهت عمل کردن مبتنی بر معنای هستی شناختی و معرفت شناختی اسلامی

است. به عبارت دیگر، ترسیم وضعیت مطلوب جهان انسانی (با طرح غایات حقیقی و باید و نبایدهای لازم برای دستیابی به آن) و نقد وضع موجود (با مواجهه انتقادی در برابر انحراف از وضع مطلوب). فرایندی که در سه بُعد دنبال می شود؛ اشراف به حکمت عملی، احاطه بر حکمت نظری با هدف فهم هستی و مراتب آن، و نهایتاً به کار بردن قوه تعقل در بافتی از تجربه و دانش. (رک به: فارابی، ۱۹۹۱، ۶۰) که از خلال این سه ظرفیت، شرایط لازم برای شکل گیری فرایند صحیح سیاستگذاری عمومی در حوزه معماری اسلامی فراهم می گردد و به دنبال آن، تطبیق صحیح کلیات بر شرایط متغیر فضای معماری حاصل می شود.

پشتیبانی و حمایت در اجرای سیاست‌های عمومی

در این نگرش، پشتیبانی و حمایت در اجرای سیاست‌های عمومی زمانی شکل می گیرد که نظم تدبیری واحدی، آراء و اعتقادات اعضای جامعه را وحدت بخشد و ظرفیت های انسانی آنان را سامان دهد و میان اقسام مختلف مقاصد اعضای خود ارتباط برقرار کند و به انتظام کشاند به نحوی که کنش ها را در جهت نیل به غرض مقصود هماهنگ گرداند. (رک به: الفارابی، ۱۹۹۱، ۶۶) از آنجاکه «گرایش به کمال»، «گرایش به زیبایی» و «گرایش به پرستش و ستایش» (رک به: طباطبایی، ۱۳۵۳، ۴-۵؛ ملاصدرا، ۱۳۵۴، ۱۸۴؛ طباطبایی، ۱۳۷۸، ۱۰۸) در سیاستگذاری عمومی مبتنی بر حکمت اسلامی جهت بخشی می کنند؛ توأمانی معرفت به خالق و فاعلیت او نسبت به جهان، غایت نظری سیاستگذار حوزه معماری و تشبه به خالق (به قدر طاقت بشری) نیز غایت عملی این جایگاه است. (رک به: الفارابی، بی تا ج، ۱، ۷)

نظارت بر اجرای صحیح

بر مبنای حکمت اسلامی، سیاست گذاری عمومی نظیر تدبیر عالم بر اساس طرح کلی الهی آن و از این نظر لازم است جامعه به تأسی از مدبر عالم تدبیر شود و اداره امور جامعه به همان شیوه ای صورت گیرد که عالم تدبیر می شود. بدیهی است که تدبیر امور جامعه به شیوه تدبیر عالم، مستلزم شناخت هستی و مراتب آن است که در حکمت نظری حاصل می شود. (الفارابی، ۱۹۹۱، ۶۶) و حکمت عملی علومی اند که از طریق آنها با اموری که سزاوار انجام دادن اند آشنا می شویم و توان اجرای فعل جمیل را می یابیم (الفارابی، ۱۹۸۷، ۲۲۴ و ۲۵۴) لذا غایت این دسته از علوم صرف دانستن نیست بلکه همچنین باید در عمل به کار گرفته شوند. یکی از کاربردهای چنین نگرشی، می تواند نظارت بر حسن اجرای سیاستگذاری های کلان در حوزه معماری باشد. زیرا حکمت عملی به معنای عام آن بر دو رکن دانستن فعل جمیل و به کار بستن آن در صحنه عمل بستگی دارد که تامین کننده سعادت انسانی می شوند. (رک به: الفارابی، ج، ۱، ۴۱۵) و از آنجا که دارا بودن غایت و هدف برای کنش های انسانی مورد

اهتمام فیلسوفان مسلمان بوده است لذا در امر نظارت بر اجرای صحیح سیاست‌های کلان، هیچ غایتی بالاتر از حصول سعادت متصور نیست (الفارابی، ۱۹۸۷، ۲۲۸-۲۲۷).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

حوزه‌های مختلف سیاست‌گذاری عمومی به طور عام و حوزه معماری اسلامی ایرانی به طور خاص قادر است با تکیه بر عقل و وحی، همه ساحت‌های حیات انسانی را داوری و ارزیابی نماید، دریافت‌های کلان از عالم و آدم، آرمانها، ارزشها و هنجارها و همچنین عواطف و انگیزه‌ها و گرایش‌های فردی و اجتماعی را ارزیابی کند و صدق و کذب یا حقانیت و بطلان آنها را احراز کند. استخراج و تبیین اصول و ارزشهای پایدار فرهنگ و تمدن اسلامی در زمینه معماری و محیط، تامل و بازاندیشی در شیوه‌های پایدار زیستن و ساختن، فراهم کردن زمینه بررسی تطبیقی تجارب و دانش ارزشمند اندیشمندان مسلمان و نسبت معماری جوامع اسلامی با تحولات معماری معاصر در حوزه سیاست‌گذاری‌های عمومی می‌تواند منبع الهام بخشی برای تولید نظریه، بازشناسی اصول و تدوین رویکردهای نو در زمینه ارزیابی، برنامه‌ریزی، طراحی و شکل‌دهی به کالبد زیستی حیات انسانی در جوامعی نظیر ایران اسلامی باشد. آنچه سیاست‌گذاری عمومی در حوزه معماری اسلامی را به عنوان یک حوزه معرفتی و کارآمد در جامعه متمایز می‌سازد توجه به نظام معرفت‌شناسی و جهان‌بینی اسلامی در سه حوزه بینش‌ها، ارزش‌ها و کنش‌های فردی و جمعی در مواجهه با الگوهای کالبدی و فضایی زیست‌انسانی است. آفرینش و تفسیر نشانه‌ها و اصول روحانی و معنوی در ارتباط با معماری و مخاطب از بصیرت‌های آموزنده اندیشه متفکران مسلمان است که می‌تواند فرایند سیاست‌گذاری عمومی در حوزه معماری اسلامی را جهت دهد. جهتی که در حوزه ارزشها و دستگاه معرفتی حاکم بر آن از یک سو و تمرکز بر مسائل و موضوعات بومی و محلی از سوی دیگر تمایزبخشی نسبت به سایر رویکردهای غیر اسلامی و غیر ایرانی خواهد داشت. گسترش مرزهای قلمرو دانش و تولید نظریه معماری مبتنی بر آموزه‌های اسلامی، بستر سازی تحقق معمار یاسلامی در شرایط معاصر جوامع اسلامی به طور عام و ایران به طور خاص، هویت بخشی سیاست‌گذاری عمومی در عرصه معماری معاصر براساس اندیشه‌ها و فرهنگ اسلامی، ارائه الگوهای منطبق بر ارزشهای اسلامی در راستای رفع نیازهای حاکمیتی جوامع اسلامی، بستر آفرینی تعامل نهادهای علمی کشورهای اسلامی اعم از حوزه‌های علمیه و دانشگاه علمی در عرصه سیاست‌گذاری معماری اسلامی را می‌توان از مهمترین نتایج بازخوانی آراء اندیشه اسلامی در سیاست‌گذاری عمومی معماری اسلامی تلقی کرد.

منابع

- ابن رامی، ابوعبدالله محمد بن ابراهیم لخمی بناء. (۱۴۰۹ق) الاعلان بأحكام البنیان، تصحیح و تعلیق محمد عبدالستار عثمان، اسکندریه، دارالمعرفه الجامعیة.
- اتینگهاوزن، ریچارد و الک گرابار. (۱۳۷۸) هنر و معماری اسلامی، ترجمه یعقوب آژند، تهران: انتشارات سمت.
- اراکي، محسن. (۱۳۹۷) فقه عمران شهری، مجمع الفکر الاسلامی، قم: پژوهشگاه فقه نظام، چاپ اول.
- اشتریان، کیومرث. (۱۳۸۶) سیاستگذاری عمومی در ایران، تهران: بنیاد حقوقی میزان.
- اندرسون، جیمز (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر سیاستگذاری عمومی، ترجمه کیومرث اشتریان، فرهنگ و اندیشه، سال پنجم، تابستان ۱۳۸۵ شماره ۱۸.
- ایمانی، نادیه. (۱۳۸۳) معماری و اسلام. رساله دکتری دانشگاه تهران، دانشکده هنرهای زیبا، استاد راهنما دکتر مهدی حجت.
- بابایی سحر، توکلی، غلامرضا (۱۳۹۴)، «تدوین مدل فرایندی سیاستگذاری در سازمانهای دولتی»، فصلنامه سیاستگذاری عمومی، دوره ۱، شماره ۳، صص ۵۳-۲۹.
- پورمحسن، حسن، سید محمد موسوی بجنوردی، و مریم ابن تراب. (۱۳۹۸) کاربرد قاعده لا ضرر در حفاظت از محیط زیست و معماری در راستای ارائه مدلی برای شهرسازی اسلامی و ایرانی. نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی (جغرافیای انسانی) ۱۲، (۱): صص ۲۵۱-۲۷۶.
- نقی‌زاده، محمد (۱۳۸۵) شهرسازی و معماری اسلامی (مبانی نظری). تهران: نشر راهیان.
- قربانی، رحیم. (۱۳۹۳) معماری و شهرسازی مطلوب اسلامی. تهران: نشر شبکه اندیشه.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶) اسلام و محیط زیست، تنظیم عباس رحیمیان، قم: مرکز نشر اسراء.
- حائری، محمدرضا. (۱۳۹۵) معماری و هویت؛ بررسی معماری معاصر جهان اسلام، تهران: مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی.
- حجت، مهدی (۱۳۸۰) میراث فرهنگی در ایران سیاستها برای یک کشور اسلامی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- حسن وزیری، یحیی. (۱۳۹۶) معماری اسلامی و محیط زیست، ترجمه محمدرضا مروارید، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
- دانایی فرد، حسن، ثقفی، عمادالدین، مشبکی اصفهانی، اصغر، (۱۳۸۹)، «اجرای خط مشی عمومی: بررسی نقش عقلانیت در مرحله تدوین خط مشی»، مدرس علوم انسانی-پژوهش های مدیریت در ایران، دوره ۱۴، شماره ۴، صص ۱۰۶-۷۹.
- ربیعی، هادی. (۱۳۹۱) جستارهایی در چیستی هنر اسلامی (مجموعه مقالات و درس گفتارها)، فرهنگستان هنر.
- رئییسی، محمد منان. (۱۳۹۷) معماری و شهرسازی اسلامی مطابق با سبک زندگی اسلامی؛ از تشریح وضع مطلوب تا تحلیل وضع موجود، با مقدمه آیت الله اراکی، قم: انتشارات دانشگاه قم.
- سیفیان، محمدکاظم. (۱۳۷۷) قاعده لا ضرر و رعایت آن در اصول معماری و شهرسازی اسلامی. هنرهای زیبا (۳).
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۵۳) قرآن در اسلام. چ دوم. تهران: دار الکتب الاسلامیه.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۴) المیزان فی تفسیر القرآن. چ پنجم. ج ۲، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۸) شیعه در اسلام. چ سیزدهم. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
عبدالستار عثمان، محمد. (۱۳۷۶) مدینه اسلامی، ترجمه علی چراغی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
علی آبادی، محمد و مجید هاشمی. (۱۳۸۹) ضرورت رویکردی نو در تدوین قوانین و مقررات معماری اسلامی، نشریه علمی انجمن معماری و شهرسازی ایران، شماره اول.

فارابی، ابونصر (۱۳۷۱) سیاست مدنی، ترجمه و تحشیه سید جعفر سجادی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
فارابی، ابونصر (۱۳۸۸) فصول منتزعه، ترجمه و تحشیه حسن ملکشاهی، تهران: سروش.
فارابی، ابونصر (۱۳۹۰) فارابی و راه سعادت، کوششی در باب اخلاق فضیلت از نگاه فارابی، ترجمه نواب مغربی، تهران: بنیاد حکمت.

فارابی، ابونصر (۱۹۸۷) رساله التنبیه علی سبیل السعاده، دراسة وتحقیق سبحان خلیفات، عمان: الجامعة الاردنیة.
فارابی، ابونصر (۱۹۹۱) کتاب الملّة ونصوص أخرى، تحقیق محسن مهدی، بیروت: دارالمشرق.
فارابی، ابونصر (بی تا الف) آراء اهل المدینة الفاضلة ومضاداتها، بی جا، مکتبه الهلال.
فارابی، ابونصر (بی تا ب) السیاسة المدنیة، بی جا، مکتبه الهلال.
فارابی، ابونصر (بی تا ج) المنطقیات للفارابی، بی جا، مکتبه آیه الله المرعشی.
فارابی، ابونصر (بی تا د) إحصاء العلوم، بی جا، مکتبه الهلال.
مشتاق، خلیل (۱۳۸۷) هنر و معماری ایران در دوره باستان و دوره اسلامی، تهران: انتشارات آزاد اندیشان با همکاری کار آفرینان، چاپ اول.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۷) مجموعه آثار. چ هشتم، ج ۲۲، تهران: انتشارات صدرا.
ملاصدرا، ۱۹۸۱، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعه، ج ۹، بیروت: دارالاحیاء التراث.
ملاصدرا، محمد ابراهیم (۱۳۶۰) الشواهد الربوبیه فی المناهج السلوکیه، چ دوم. تصحیح و تعلیق سید جلال الدین آشتیانی. مشهد: مرکز الجامعی للنشر.
ملاصدرا، محمد ابراهیم، (۱۳۵۴) المبدأ و المعاد. تصحیح سید جلال الدین آشتیانی. تهران: انجمن حکمت و فلسفه ایران.

نصر، سید حسین (۱۳۷۵) هنر و معنویت اسلامی، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر، چاپ اول.
نقره کار، سلمان. (۱۴۰۰) چهل گام تا تدوین «مکتب معماری اسلامی» (در جستجوی الگویی برای بهره‌مندی جامع از آموزه‌های «حکمت اسلامی» در «معماری»)، پژوهش‌های معماری اسلامی، زمستان ۱۴۰۰ - شماره ۳۳، صفحه - از ۱۲۳ تا ۱۳۹.

الوانی مهدی، شریف زاده، ف (۱۳۸۹) فرایند خط مشی گذاری عمومی، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Kelly, Thomas; 2003, "epistemic rationality as instrumental rationality: a critique", appeared in philosophy and phenomenological research vol. LXVI, no. 3, may.



10.22059/jis.2022.339522.1094

Research Paper

Interaction of literature and development of geographical space
(Case study of the period of Mahmud Ghaznavi, fifth century)

Fateme Manavi¹ | Hosein Dana² | Afshin Mottaghi³

1. Corresponding Author; Ph.D In Persian Language and Literature, Azarbaijan Shahid Madani University, Tabriz, Iran. Email: fatemehmanavi@gmail.com
2. Ph.D In Ppolitical Geography, Kharazmi University, Tehran Campus, Tehran, Iran.
Email: h.d2564748@gmail.com
3. Associate Prof., In Ppolitical Geography, Kharazmi University, Tehran Campus, Tehran, Iran.
Email: a.mottaghi@khu.ac.ir

Article Info.

Abstract

Received:
2022/02/22

Accepted:
2022/11/13

Keywords:
*Geopolitics,
Vital Space,
Mahmoud
Ghaznavi, Court
Poets.*

The course of literary themes in different periods of Persian poetry shows that the relationship between literature and society is an inevitable and definite relationship. Literary works are the product of social content and a mirror of the thoughts, culture and customs of society. One can find social equations for what is presented in the literature and show that there is a two-way relationship between literary topics and social, political, historical and cultural issues. For example, the reflection of geopolitical issues influenced by individual and religious nervousness arising from the political and governmental necessities of the time, in the interests of Islamic caliphs and authoritarian rulers of post-Islamic Iran, shows that court poets as one of the media. In order to strengthen the interests of the ruling political and religious currents, the prominent propagandists of the society have expressed themes in line with the communicated discourses, such as encouraging kings to open up the country and attacking other lands to spread the religion. Islam and Khulud have been the names of kings in the pages of history, as a result of which geographical space and, consequently, the accumulation of capital have brought to the rulers of the time. Therefore, considering the importance of this issue politically, geographically and socially and its manifestation in the way of thinking of court poets, we decided to study the issue from the perspective of the most prominent poets of the fifth century AH and the great conqueror of that era, Mahmoud Ghaznavi. Conclusion Show that based on the spirit of the Ghaznavid era of Iran, poets with ideological views, flattering behavior and flattery have taken important steps towards the idea of territorial expansion,

politically and ideologically, and the king of the time in action They have helped with openness and territorial development, both psychologically and psychologically. It is worth mentioning that the present research is descriptive-analytical and has been done by library method.

How To Cite: Manavi, Fateme; Dana, Hosein; Mottaghi, Afshin (2023). Interaction of literature and development of geographical space (Case study of the period of Mahmud Ghaznavi, fifth century). *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 15-35.

Publisher: University of Tehran Press.





تعامل ادبیات و توسعه فضای جغرافیایی (مطالعه موردی: دوره محمود غزنوی، قرن چهارم و پنجم هجری) فاطمه معنوی^۱ | حسین دانا^۲ | افشین متقی^۳

۱. نویسنده مسئول؛ دانش آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان، تبریز، ایران.

رایانامه: fatemehmanavi@gmail.com

۲. دانش آموخته دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: h.d2564748@gmail.com

۳. دانشیار گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران. رایانامه: a.mottaghi@khu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۲/۰۳	سیر مضامین ادبی در دوره‌های مختلف شعر فارسی نشان می‌دهد رابطه ادبیات و جامعه، رابطه‌ای اجتناب‌ناپذیر است؛ برای نمونه، بازتاب مسائل ژئوپلیتیکی متأثر از عصبیت‌های فردی و دینی برخاسته از ضرورت‌های سیاسی و حکومتی زمانه در جهت منافع خلفا و پادشاهان مستبد حاکم بر ایران بعد از اسلام نشان می‌دهد که شاعران درباری در مقام یکی از رسانه‌های مهم تبلیغی جامعه، در جهت تقویت منافع جریان‌های سیاسی و مذهبی حاکم، مضامین همسو با گفتمان‌های ابلاغ‌شده را ترویج کرده‌اند؛ از جمله این مضامین، تشویق پادشاهان به کشورگشایی و حمله به دیگر سرزمین‌ها به بهانه گسترش اسلام و جاودانگی نام پادشاهان در صفحات تاریخ بوده‌است که در نتیجه، فضای جغرافیایی و به تبع آن، انباشت سرمایه را برای حاکمان وقت به ارمغان می‌آورده‌است. با نظر به اهمیت موضوع از لحاظ سیاسی، جغرافیایی، اجتماعی و تجلی آن در نحوه تفکر شاعران دوره غزنوی، بر آن شدیم تا این مسئله را از دیدگاه فرخی و عنصری و ناصر خسرو که اشعار درخور توجهی درباره موضوع گسترش ارضی برای حاکمان دوره خویش داشته‌اند، بررسی کنیم و در مقام نتیجه‌گیری نشان دهیم که براساس روح زمانه ایران عصر غزنوی، شاعران با دیدگاه‌های ایدئولوژیک و با توجه به هم‌راستا بودن مضامین گسترش ارضی و مملقانه ایشان با عملکرد و سیاست‌های توسعه ارضی سلطان، بر راهبرد سلطان برای رسیدن به اهدافش مؤثر واقع شده و چه‌بسا توانسته باشند گام‌های مهمی در جهت تفکر گسترش ارضی از حیث سیاسی و عقیدتی بردارند و با تشویق‌های مملقانه خود، پادشاه وقت را در کشورگشایی‌ها و توسعه ارضی از زوایای مختلف روحی و روانی یاریگر باشند.

واژه‌های کلیدی:
جغرافیای سیاسی،
فضای جغرافیایی،
توسعه، محمود
غزنوی، شاعران
درباری.

استناد به این مقاله: معنوی، فاطمه؛ دانا، حسین؛ متقی، افشین (۱۴۰۲). تعامل ادبیات و توسعه فضای جغرافیایی (مطالعه موردی: دوره محمود غزنوی، قرن چهارم و پنجم هجری). فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۱۵-۳۵.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

همت پادشاهان مقتدر در دوره‌های مختلف متکی بر جاودانه ساختن نام و یاد خویش در صفحات تاریخ، نشان دادن اقتدار و دلاوری خود در برابر دیگر پادشاهان و نیز کسب غنائیم برای تأمین هزینه‌های حکومتی و اقتصادی سرزمین‌های تحت فرمانروایی خویش و تصرف سرزمین‌های متعدد بوده‌است، که امروزه در جغرافیای سیاسی با نام نظریه «فضای حیاتی» مطرح است. این نظریه که در خدمت سیاست‌های توسعه‌طلبانه آلمان نازی قرار گرفته بود، متأثر از مفهوم تنازع برای بقای داروین و قلب زمین (Heartland) مکیندر و اندیشه‌های فردریک راتزل بود که جزئی از اندیشه هائوس هوفر برای توسعه فضای جغرافیایی قرار گرفت. بنیان‌گذاران این نظریه معتقدند انسان همواره درگیر مبارزه برای دستیابی به فضای وسیع‌تری برای زندگی است. به اعتقاد ایشان، پهنه اراضی کشورها جایگاه قدرت آن‌ها را مشخص می‌کند و کشورها می‌کوشند تا مرزهای خود را گسترش دهند؛ ضمن آنکه گرایش به توسعه‌طلبی ارضی در کشورهای قدرتمند شدیدتر است؛ از این رو مرزها پیوسته در معرض تغییرند. بدین ترتیب، این مرزهای پویا به حوزه منازعه کشورها شکل می‌دهند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۷۲: ۱۱۹؛ موسوی، ۱۳۸۲: ۴۰). در گذشته نیز علاوه بر انگیزه‌های اقتصادی و توسعه‌طلبی ارضی که نقش عمده‌ای در جنگ‌ها و کشورگشایی‌ها داشته، نبود مرزهای بین‌المللی به معنای آنچه اکنون در جامعه جهانی مطرح است، بهانه حاکمان قدرتمند برای شروع منازعات با همسایگان خویش بوده‌است، در واقع با نظر به اینکه مرزهای تعیین شده بین حکمرانان غیراصولی و مبهم بود (موسوی، همان) بهانه خوبی برای طرح ادعای ارضی بین سلاطین سرزمین‌های محرومه حکومت‌ها بوده و زمینه مساعدی برای حکام جهان‌طلب و کشورگشا به دست می‌داد و عاملی برای کشورگشایی و شروع جنگ‌ها می‌شد.

در میان پادشاهان جهان‌گشا و توسعه‌طلب ایران پس از اسلام که سودای جاودانگی و شهرت داشتند، سلطان محمود غزنوی توانست در دوره سلطنت خویش بخش وسیعی از سرزمین هندوستان را تصرف کند و نیز در اندیشه لشکرکشی به مناطق غربی امپراتوری خویش بود. او برای رسیدن به این هدف، ری را به سال ۴۲۰ گرفت و حکومت این شهر را با اصفهان به پسرش مسعود داد (بدیعی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۶۶). در واقع محمود به سبب وجود تفکرات فردی و استبدادی و نیز تأمین هزینه‌های هنگفت لشکریان بی‌شمار خویش، توسعه ارضی را سرلوحه برنامه‌های حکومت خویش قرار داده بود، به‌طوری‌که مناطق وسیعی از عراق و بحر خزر تا رود گنگ و از دریای آرال و ماوراءالنهر تا اقیانوس هند و سند و صحرای راجپوتانه امتداد داشت (یوسفی، ۱۳۴۱: ۲۱۵-۲۱۶)؛ البته باید گفت حکومت غزنویان یک حکومت ارتش‌سالار بود و اساس چنین حکومتی بر لشکرکشی و به دست آوردن غنائیم حاصل از جنگ و غارت برای گذران زندگی نظامیان استوار بود (باسورث، ۱۳۶۲: ۵۹-۷۶) و سلطان محمود برای رسیدن به این منظور از عصبیت مذهبی مردم و حمایت خلیفه اسلامی بهره جست تا به اهداف مستبدانه و توسعه‌طلبانه

خود دست یابد؛ چه کشورگشایی‌های وی علاوه بر بهره اقتصادی و نام‌آوری، موجب گسترش آیین اسلام و نفوذ حکم خلیفه اسلامی در سرزمین‌های مفتوحه می‌شد. خلیفه نیز به او عنایت داشت و به کرات محمود و بعدها مسعود را به ادامه فتوحات تشویق می‌کرد چنان‌که بعد از فتح هندوستان، دستاری را که به دست خویش پیچیده بود، همراه با شمشیر مخصوص خود برای سلطان محمود فرستاد و در منشوری از وی خواست تا شمشیر را «پیوسته حمایل کند و دشمنان دین محمد را بدان نیست گرداند و چنان‌که مشرق را به نام ما گرفته است، مغرب را نیز بگیرد، ان شاءالله تعالی» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۱). بدین طریق محمود در فتوحات خود مورد تأیید دستگاه خلافت قرار گرفت و برای یورش‌های متعدد خود مشروعیت دینی کسب کرد. گفتنی است محمود در این لشکرکشی‌ها علاوه بر پشتیبانی معنوی خلیفه، از حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم درباریان چارلوس و متملق نیز برخوردار بود که حرص و ولع وی را برای فتح سرزمین‌های مختلف از جمله هند و روم بیش از پیش می‌کرد. در این مقاله بر آنیم تا نقش شاعران درباری و تأثیرگذاری ایشان را در فتوحات مختلف و تشویق برای فتح سرزمین‌های دیگر بررسی کنیم، اما پیش از ورود به بحث اصلی لازم است مختصری درباره پیشینه و ضرورت تحقیق و جغرافیای سیاسی (ژئوپلیتیک) و قلمروخواهی و توسعه فضای حیاتی توضیحات مختصری بدهیم.

پیشینه تحقیق

درباره فضای جغرافیایی و توسعه ارضی، مقالات زیادی در حیطه جغرافیا و علوم سیاسی به نگارش درآمده است؛ از جمله «فضای جغرافیایی، رسانه‌های ارتباطی انبوه و گشتل تکنولوژی» از عیسی پیری، «نقش فضاهای جغرافیایی در رقابت قدرت‌ها» از عطاءالله عبدی و ساکار شیرزاد، «تبیین نظری - فلسفی اثرات رسانه‌های گروهی بر فضای جغرافیایی» از احسان لشگری تفرشی و سیدعباس احمدی، «تبیین مفهوم فضای جغرافیایی در مکاتب روش‌شناسی اثبات‌گرا و هرمنوتیک» و «واکاوی چارچوب‌ها و ویژگی‌های شناختی رابطه سیاست و فضای جغرافیایی در روش‌شناسی پسااثبات‌گرا» و «تبیین جایگاه نسبیت‌گرایی معرفتی در شناخت اثرات سیاست در تولید فضای جغرافیایی» از احسان لشگری تفرشی، «باورهای مذهبی و امنیت در فضاهای جغرافیایی (با تأکید بر حوزه سرزمینی آسیای مرکزی)» از حجت‌الله جهانی‌راد و همکاران، «تبیین رابطه بین توسعه‌یافتگی سرزمین با سازه‌های انسانی مستقر در فضای جغرافیایی با تأکید بر جغرافیای انتقادی و انسان‌گرا» از رضا الله‌ویردی‌زاده و همکاران، «سویه‌های توسعه‌طلبی ارضی روسیه از خلیج حسین‌قلی در شمال تا سرخس در شمال شرق ایران بعد از قرارداد آخال (۱۲۹۹ قمری)» از مجید نصرآبادی و همکاران، «نقش توسعه‌طلبی ارضی رژیم بعث در وقوع جنگ ایران و عراق» از مسعود موسوی، «تأثیر الگوی تقسیمات کشوری بر توسعه فضای جغرافیایی» از زهرا احمدی پور و همکاران.

شاید مهم‌ترین و جدیدترین مقاله‌ای که پلی بین جغرافیای سیاسی و متون کهن ادبی و تاریخ

محسوب می‌شود، مقاله «دلایل بروز جنگ در راه خدا در قلمرو جغرافیایی حکومت غزنویان براساس تاریخ بیهقی» از مرجان بدیعی ازندهای و همکاران که به نظر می‌رسد مستخرج از رساله دکتری عاطفه گل‌فشان است. به هر صورت، با توجه بررسی‌های نگارندگان درباره توسعه فضای جغرافیایی و پیوند آن با ادبیات، مقالات زیادی نوشته نشده‌است که بتوان از آن‌ها بهره جست.

ضرورت و روش تحقیق

موضوع توسعه ارضی و ارتباط آن با ادبیات رایج در دوران مختلف، از موضوعات تقریباً مهجوری است که پژوهشگران کمتر به آن توجه داشته‌اند؛ به‌ویژه بررسی این مسئله از حیث دوران تاریخی همواره مورد غفلت پژوهندگان قرار گرفته‌است؛ لذا بر آن شدیم تا با تکیه بر مضامین مربوط به گسترش ارضی در دیوان‌های دو تن از شاعران مدح‌گستر دوره غزنوی (یعنی عنصری بلخی و فرخی سیستانی) و نیز ناصر خسرو قبادیانی (دیگر شاعر این دوره که وی نیز اشعار درخور توجهی درخصوص تشویق فاطمیان مصر برای کشورگشایی دارد) موضوع را بررسی کنیم. گفتنی است این پژوهش به روش توصیفی و کتابخانه‌ای انجام گرفته‌است.

مبانی تحقیق

۱. جغرافیای سیاسی

جغرافیای سیاسی یا ژئوپلیتیک، شاخه‌ای از علوم جغرافیایی است و به آن بخش از معرفت بشر اطلاق می‌شود که به معلومات ناشی از ارتباط بین جغرافیا و سیاست مربوط است (حافظ‌نیا، ۱۳۸۴: ۹). این دانش از سپیده‌دم رنسانس، گفتمان مسلط جغرافیا بوده‌است؛ چه جغرافیا از دوره رنسانس به بعد نه تنها دانش کشف سرزمین‌های ناشناخته و محصول طبیعت، بلکه راهبرد (استراتژی) قدرت برای اشغال و کنترل و سازماندهی فضا بوده‌است. همچنین می‌توان پیدایش این گفتمان را مربوط به زمانی دانست که فضای سیاست جهانی براساس تقابل‌های دوتایی بر پایه مفاهیمی چون جهان ما/ جهان آن‌ها، مکان ما/ مکان آن‌ها به مناطق و فضای دوگانه تقسیم‌بندی شد. این تقسیم‌بندی براساس مجموعه‌ای از انگاره‌های ایدئولوژیکی و نه علمی بوده، که جهان و فضا و مکان و حتی جهان‌بینی ما را در تقابل با آن‌ها در ذهنیت و سوژکتیویته سیاسی بازنمایی کرده‌است؛ بنابراین ژئوپلیتیک را می‌توان نوعی ذهنیت جانبدار و جهان‌بینی خاص نیز نامید (میرحیدر و دیگران، ۱۳۹۰: ۷-۵). این راهبرد جغرافیایی، در طول زمان - دانسته یا نادانسته - در خدمت حاکمان برای دستیابی به منافعی، به‌خصوص سیاست‌های توسعه‌طلبانه ارضی، بوده‌است.

۲. قلمرو، قلمروخواهی، قلمروگستری

در واژه «قلمرو» از ترکیب اسم (قلم) و فعل امر (رو)، اسم ظرف (مکان) به وجود آمده است، یعنی محل روان بودن قلم کسی و قلمرو به معنی ملک مطیع است (دهخدا و همکاران، ۱۳۹۲: ذیل «قلمرو») و در عرف، نشان دهنده محدوده مالکیت و حاکمیت یک واحد اکولوژیک بر یک محدوده جغرافیایی در شکل زمین و منابع مادی آن است (حافظنیا و کاویانی راد، ۱۳۹۳: ۱۹۰). «جغرافی دانان، مانند زیست‌شناسان، اصطلاح قلمرو را به مفهوم بسیار عام به کار می‌برند؛ یعنی ناحیه‌ای که در آن حقوق مالکیت اعمال می‌شود و به طریقی محدود و مرزبندی می‌شود» (هاگت، ۱۳۹۳: ۳۴۳). درواقع، قلمرو نمود فضایی و عینی احساس تعلق و تملک آدمی است که برخاسته از اصل حب ذات و میل به آسایش و آرامش است (استوری، ۲۰۰۹: ۳). بر این اساس، انسان و به تبع آن گروه‌های انسانی، در قالب قبایل و ملت‌ها، موجودیت‌های قلمروخواهی هستند که با سرزمینی (با هر مقیاس جغرافیایی) که در آن زیسته‌اند، دلبستگی قوی عاطفی برقرار می‌کنند، به گونه‌ای که روحیه برانگیزاننده تصمیم بر دفاع از قلمرو در برابر هرگونه تجاوز خارجی از قدیم در بشر وجود داشته است؛ البته بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی، قلمروخواهی را به مفهوم یک ویژگی ژنتیکی و زیستی نپذیرفته‌اند (بلیچ و مولر، ۲۰۰۷: ۲۱۱)، با این حال برخی‌ها اعمال سلطه بر یک منطقه جغرافیایی را پدیده‌ای غریزی دانسته‌اند که باید ارضا شود و به حساب بیاید (ادوم، ۱۳۸۴: ۴۶).

باید گفت قلمروخواهی یا بیان جغرافیایی قدرت، یکی از شایع‌ترین راهبردهای اعمال کنترل سیاسی است که در حوزه تعامل جغرافیا و سیاست قرار می‌گیرد (کوکس، ۲۰۰۲: ۴) به نظر می‌رسد تعریفی که ساک درباره پدیده قلمروخواهی انسان به دست داده، امروزه بیشترین کاربرد را دارد. وی پدیده قلمروخواهی انسان را این گونه تعریف می‌کند: «کوشش یک فرد یا یک گروه برای تأثیرگذاری، نفوذ و یا کنترل مردم، پدیده‌ها و روابط، از طریق تحدید حدود و نظارت بر یک منطقه جغرافیایی (مویر، ۱۳۹۴: ۲۱).

از آنجاکه قلمروخواهی کوشش و زمینه‌ای برای ساخت قلمرو و قلمروگستری است، پس مستلزم روش‌ها و ابزارهای متعددی است که طی زمان تکامل یافته‌اند و امروزه بسیاری از آن‌ها ماهیتی نرم‌افزاری دارند. با این حال کنشگران و بازیگران سیاسی برای قلمروخواهی، الزاماً نیازمند واپایش کامل و به دست آوردن سرزمین نیستند، بلکه نفوذ و کنترل اذهان عمومی و کنشگران سیاسی نیز آن سرزمین را به قلمرو آن‌ها تبدیل می‌کند. به همین دلیل است که دانشمندان معتقدند قلمروگستری و گونه‌های مختلف ابراز آن، باید همچون وسیله‌ای برای نیل به یک هدف مشخص مثل ادامه بقا یا سلطه سیاسی یا بیگانه‌ستیزی شناخته شود (همان: ۱۷). گفتنی است قلمروگستری گاه با رویکردی بهره‌کشانه و بی‌پروایانه در خصوص حقوق بوم‌شناختی (اکولوژیک) دیگر موجودیت‌های انسانی همراه می‌شود. بدین معنا که برخی از دولت‌ها همواره درصدد بوده‌اند از راه‌های مختلف، محدوده قلمرو خود را گسترش دهند.

این پدیده زمانی رخ می‌دهد که نخبگان حاکم به این نتیجه برسند که فضای اختصاص‌یافته موجود نمی‌تواند تأمین‌کننده نیازهای کنونی و آینده ساکنان (مردم) و فعالیت‌های ضروری آنان باشد. در چنین وضعی قلمروخواهی اساساً ماهیت توسعه‌طلبانه می‌یابد و به تلاش برای دستیابی به ابزارهایی برای الحاق فضای سبز بیشتر می‌انجامد (بلاکسل، ۱۳۸۹: ۳۸) و تاختن بر دیگر سرزمین‌ها، از مهم‌ترین سازکارهایی است که دولت‌ها برای گسترش قلمرو خود برگزیده‌اند (حافظ‌نیا و کاویانی راد، ۱۳۹۳: ۱۹۳)، به‌طوری‌که تمام تاریخ براساس علایق انسان‌ها به خاک شکل گرفته‌است؛ بدین معنی که خاک هدف همه رقابت‌هاست و همه درگیری‌های بشر را توجیه می‌کند (لوروت و توال، ۱۳۸۱: ۵).

۳. توسعه فضای حیاتی

راتزل (۱۸۴۴-۱۹۰۴)، فیلسوف بزرگ آلمانی، را باید آغازگر اندیشه توسعه فضای حیاتی بدانیم که بانفوذترین متفکر در اوایل تاریخ جغرافیای سیاسی بوده‌است (مویر، ۱۳۹۴: ۱۲۴). راتزل به میزان زیادی تحت تأثیر عقاید داروین درباره تکامل و گزینش طبیعی و نیز تحت تأثیر داروینیسم اجتماعی هربرت اسپنسر و اسکار هرتویک - که تداعی‌کننده مفهوم بقای اصلح بود - قرار گرفت و به جهان بیولوژیک نگریست و نظر داد که هر موجود زنده‌ای خواستار مقداری سرزمین یا فضای حیاتی است. باید گفت ماهیت رفتار قلمروخواهی انسان و نیز واکنش عاطفی او به مکان، در طول تاریخ تکامل یافته‌است. به عبارت دیگر، رابطه انسان با سرزمین، رابطه‌ای ثابت نیست، بلکه با پیشرفت جامعه از یک مقطع سازمانی به مقطعی دیگر تغییر می‌پذیرد (همان) و افزایش جمعیت باعث افزایش مخاطرات برای معاش و زندگی و در نتیجه فضا می‌شود (پورااحمد، ۱۳۹۶: ۱۴۶). وی برای کشور سه حقیقت جغرافیایی قائل بود:

۱. کشور یک موجود فضایی است و باید یک فضای جغرافیایی به عنوان مقر داشته باشد؛ پس کشور یک موجود سرزمینی است.

۲. کشور موجودی به نام جمعیت را در خود جای داده‌است که این جمعیت نسبت به این سرزمین احساس تعلق می‌کند و وابستگی اکولوژیکی دارد. به عقیده او، شکل‌گیری هر ملت محصول پیوند عاطفی مردم یا سرزمین است.

۳. کشور در مرحله جنینی از یک هسته کوچک شروع می‌شود و بر گرد این هسته توسعه می‌یابد (رحیمی، ۱۳۹۱: ۷۴).

راتزل همچنین معتقد بود که وسعت خاک یک کشور نشان‌دهنده قدرت سیاسی و نفوذ فرهنگی حکومت آن است. هر قدر خاک کشوری وسیع‌تر باشد، قدرت سیاسی و تمدن آن کشور گسترده‌تر خواهد بود (همان: ۷۶). گفتنی است نگرش راتزل به مفاهیم توسعه فضای حیاتی، یک نگاه دانشگاهی بود، درحالی‌که نگاه یکی از شاگردان او - یعنی هاوس هافر - یک نگاه کاربردی بود که هیتلر را برای رسیدن به اهداف خود

بسیار ترغیب می‌کرد. او تصریح می‌کند که فقط دولت‌های ضعیف می‌توانند به وضع موجود قانع باشند و از ثبات و تغییرناپذیری مرزها حمایت کنند (لوروت و توال، ۱۳۸۱: ۱۱). به نظر هاوس هوفر، آلمان باید یک قدرت بزرگ و محور اروپا شود. او شرط نخستین را برای تحقق این امر، تسخیر فضا می‌داند (همان: ۱۳). در واقع دیدگاه‌های هوفر براساس مجموع نظریات راتزل (نظریه‌های کشور به‌عنوان موجود زنده و فضای حیاتی) و بسط و گسترش این نظریه‌ها بود (رحیمی، ۱۳۹۱: ۸۲)؛ برای نمونه، هیتلر دربارهٔ سیاست شرق یا آشنایی با مشرق‌زمین عنوان کرد: «فقط یک سرزمین پهناور و وسیع قادر به تضمین آزادی یک ملت است. مرزهای کشورها ساختهٔ دست بشرند و می‌توان آن‌ها را تغییر داد. آلمان، یا یک قدرت جهانی خواهد بود یا هیچ چیز. باوجوداین آلمان برای تبدیل شدن به قدرتی جهانی، به وسعتی نیازمند است که بتواند زندگی و قدرت لازم را به ساکنانش عرضه کند. هیچ‌گاه فراموش نکنید که مقدس‌ترین حق در این دنیا، حق آن سرزمینی است که بشر اشتیاق تسلط بر آن را داشته‌است و مقدس‌ترین فداکاری، آن خونی است که در این سرزمین ریخته شود» (فاست، ۱۹۷۴: ۸).

به طور مشخص، بررسی آن بُعد از کنش سرزمینی انسان جغرافیایی را می‌توان در آثار فردریش راتزل در قالب نظریهٔ کشور زیستمند و راهبرد ژئوپلیتیک هاوس هوفر در آلمان و نظریه‌های جغرافیای سیاسی دوران جنگ سرد دنبال کرد (حافظنیا و کامرانی راد، ۱۳۹۳: ۱۹۳).

۴. توسعهٔ فضای ارضی و ایدئولوژی

عطش ارضی ساختارهای سیاسی در تاریخ به خودی خود نمی‌تواند تمام رقابت‌ها و مخاصمه‌ها را توضیح دهد؛ البته دل‌مشغولی بزرگ‌تر شدن و نیل به سرزمین‌های غنی و سرپل‌های ارتباطی و فضاهای راهبردی را باید عامل محرک ژئوپلیتیک به حساب آورد (لوروت و توال، ۱۳۸۱: ۵۳). علاوه بر آنچه ذکر شد، باید در نظر داشت که در توسعهٔ ارضی، ایدئولوژی و مسلک‌ها، به‌ویژه زمانی که به مرام و مسلک دولتی تبدیل شود، نقش بسیار گسترده‌ای دارد (همان: ۵۴). جنبه‌های چشم‌پوشی‌ناپذیر تأثیر دین‌ها بر ژئوپلیتیک هنگامی بروز می‌یابد که هویت دینی با هویت ملی در هم آمیزد که «شیعه‌گری» و «ایرانی‌گری»، نمونهٔ جالبی از همین وضع است (همان: ۶۰).

در واقع تقریباً تمام اقوام بشری در درازنای تاریخ صاحب دین بوده‌اند، تاآنجا که به سبب حضور فراگیر دین در سراسر تاریخ بشری، بسیاری از دین‌پژوهان بر فطری بودن آن اذعان کرده‌اند. با توجه به این موضوع، در بسیاری از مناطق دنیا، به‌خصوص در کشوری همچون ایران که دین در تاروپود زندگی فردی و اجتماعی مردم از گذشته‌های دور تاکنون رخنه کرده‌است، توجه به دین و مذهب در بررسی اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه، امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا در بسیاری از تحولات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی این سرزمین، ردپای دین کاملاً مشهود است. البته این موضوع دربارهٔ بسیاری دیگر از کشورهای

دنیا نیز بعینه دیده می‌شود؛ برای نمونه «ظهور ایرلند به دلیل وجود دو مذهب کاتولیک و پروتستان، سوریه به سبب وجود مسلمانان و مسیحیان، هند به دلیل وجود دو مذهب اسلام و هندو، فلسطین به سبب وجود یهودیان و مسلمانان، نمونه‌هایی هستند که نقش‌آفرینی مذهب در آن‌ها نمایان است. در هر کدام از این مناطق، زمانی که نقشه سیاسی دنیا و دوره‌های تاریخی منطبق با آن تغییر می‌کرد، گروه اقلیتی در واحدهای جدید شکل می‌گرفت و بعضی از آن‌ها مشکلاتی را در راه آمیزش با نظام ملی به‌وجود می‌آوردند» (صحفی، ۱۳۸۰: ۵۵)؛ بنابراین نقش دین در شکل‌گیری حکومت‌ها و تعیین مرزهای سرزمینی همواره مورد توجه سیاست‌مداران و جغرافی‌دانان بوده‌است. امروزه با گسترش دامنه اثرگذاری سیاسی و نفوذ چشمگیر مذهب در فضای جهانی و نظام بین‌الملل می‌توان گفت در دو دهه گذشته، مذهب به عرصه ژئوپلیتیک بازگشته‌است (سیمبر، ۱۳۸۵: ۱۰۸)؛ چه در جوامع دین‌محور، ارزش‌ها و آموزه‌ها و نمادهای مذهبی جامعه نقش مهمی در شکل دادن به گرایش و جهت‌گیری مردم جامعه در قبال نظام سیاسی ایفا می‌کند (هنری لطیف‌پور، ۱۳۸۰: ۱۰).

به طور کلی باید گفت از دیدگاه ادیان مختلفی چون اسلام و مسیحیت، مقدرات هر کس براساس مشیت الهی تعیین می‌شود. پیدایش و نفوذ چنین طرز تفکری، موجب ثبات و استمرار خاصی در جوامع انسانی بوده‌است. به عبارت دیگر، معنویت پایگاه ثابتی شده بود که بسیاری از نیازهای برآورده‌نشده، در سایه آن اجابت‌شده احساس می‌شد (عزتی، ۱۳۹۴: ۶) که موضوع توسعه ارضی بر پایه منویات دینی، از زمره آن‌ها بوده‌است.

در واقع در میان راهبردهای ارضی که در تمام ساختارهای سیاسی از آن بهره‌برداری می‌شود، راهبرد کشورگشایی و به عبارت ساده و خالص، غارتگری و جنگ، مطمئناً بیش از همه مورد استفاده بوده‌است و از دوران پارینه‌سنگی یا عصر حجر، تجاوز و اشغال سرزمین‌ها روش مورد علاقه انسان‌ها به شمار می‌آمده‌است و این نوع توسعه‌طلبی از روزگار باستان از طریق به کار گرفتن ارتش‌های سازمان‌یافته رایج بوده‌است (لوروت و توال، ۱۳۸۱: ۴۵) و بدون شک مسبب این کشورگشایی‌ها عواملی چون ایدئولوژی‌ها و نیازهای حیاتی از حس برتری‌جویی تا نیازهای مادی انسانی بوده‌است که در ایران عصر غزنوی، در قرون چهارم و پنجم هجری، یکی از نمونه‌های بارز آن را نظاره‌گر هستیم.

با تمام این اوصاف باید خاطر نشان کرد که در روزگار معاصر همواره و در درازمدت در رویارویی و در نبرد با پشته‌های ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک، نتیجه به نفع دومی به پایان می‌رسد. دلیل آن هم روشن است؛ زیرا دومی برخلاف اولی، مجهز به صلابت واقعیت و عینیت است و بنیادهایش کمتر دگرگونی پذیرفته و احساسات در آن رخنه‌ای ندارد، به‌خصوص که پایان و نتیجه جنگ سرد دو قطب سوسیالیسم تراز مارکس یعنی اردوگاه شرق با پشته‌های ایدئولوژیک و اردوگاه غرب با پشته‌های ژئوپلیتیک، نمونه جهانی این نبرد و مدعاست. در واقع در قرون اخیر، به‌ویژه از ۱۸۰۰ میلادی تا کنون، پیروزی نصیب نیروها و کشورها و اتحادیهایی بوده که راهبرد ژئوپلیتیک - نه ایدئولوژیک - را سرلوحه برنامه خویش قرار داده‌اند (کریمی‌پور، ۱۳۹۴: ۲۵۵-۲۵۶).

مصادیق تملق‌گویی ادبا برای توسعه فضای ارضی در دوره غزنوی

پیش از هر سخنی درباره تعامل اندیشه توسعه ارضی و شعر فارسی، لازم است برای دریافت بهتر موضوع مورد تحقیق، درخصوص نقش شاعران و تأثیر ایشان در محیط درباری و تصمیمات امرا و پادشاهان، مطالب مختصری بیان شود. باید گفت در جامعه ایرانی، گروه ادبا و شاعران از منابع و رسانه‌های برانگیزاننده عصبيت ملی و مذهبی در میان مردم و حاکمان بودند؛ مخصوصاً شاعرانی که به دستور نهادهای حکومتی یا مذهبی برای اهداف جریان حاکم به خدمت گرفته می‌شدند. قدرت تأثیرگذاری این قشر از جامعه درباری در ایران به حدی بود که در موقعیت‌های مختلف، مشاوران و وزیران، برای اجرای اهداف خویش و اقناع پادشاه از ایشان کمک می‌گرفتند. در واقع باید گفت در گذشته این سرزمین، شاعران کار رسانه‌های جمعی امروز را بر عهده داشتند و با اشعار خود نام و یاد و افعال ممدوحان را در گستره تاریخ زنده و مانا می‌ساختند. شاعران حتی برای اینکه بتوانند به صورت گسترده منویات پادشاهان و اقدامات وی را در بین اقشار مختلف جامعه نشر دهند، برای خود راویانی داشتند که اشعارشان را در دربارها و مجالس بزرگان با صدای زیبا و رسا می‌خواندند؛ البته کار این راویان فقط خواندن شعر در دربارها و نزد بزرگان نبود، بلکه شعرها را در مجالس عام و در مناسبت‌های گوناگون برای مردم عرضه می‌داشتند. این راویان «هم از شاعران کمک مالی دریافت می‌داشتند و هم از طرف دربارها بدیشان توجه می‌شده‌است... بعضی از راویان که نام ایشان "راوی بازارخوان" بوده‌است، کارشان این بوده‌است که در بازارها به راه می‌افتاده‌اند و شعرها را به صورت سیار بر مردمان عرضه می‌داشته‌اند» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۹۷). در دوره غزنویان نیز با توجه به حضور خیل عظیم شاعران در دربار محمود و لشکرکشی‌های او و نیز مدایحی که شاعران درخصوص ستایش سلطان در فتوحاتش می‌سرودند، نمی‌توان از تأثیرات روحی احتمالی اشعار مدحی شاعران در تغییر روحیه سلطان و تأثیرات روانی آن در تصمیمات و اقدامات پادشاه ازجمله تشویق برای لشکرکشی‌های به سرزمین‌های مجاور حکومت غافل ماند، از جمله برجسته‌ترین این اشخاص می‌توان به عنصری و فرخی (از شاعران دربار محمود غزنوی) و ناصر خسرو قبادیانی (داعی حکومت فاطمیان مصر و هم‌عصر غزنویان) اشاره کرد که با تملق‌گویی‌های خویش، پادشاهان را به گسترش ارضی و فتح دیگر سرزمین‌ها ترغیب و تشویق می‌کردند. در واقع تأثیر ادبا در توسعه فضای ارضی زمانی مضاعف می‌شد که تملق‌گویی نیز چاشنی کار ادیبان ایرانی می‌شد؛ البته می‌توان گفت تمام تفکر توسعه فضای جغرافیایی در دوره غزنوی به دلیل باورهای ایدئولوژیک دینی صورت نمی‌پذیرفت، بلکه بخش‌هایی از آن ادبیات به علت فرهنگ تملق‌گویی و به سبب نیازهای مالی شاعران آن دوره بود که در هر دو صورت مطبوع سلطان و ابزاری برای تبلیغات و منویات درونی وی بود. غلامحسین یوسفی (۱۳۴۱: ۲۷۶) در این باب (تملق‌دوستی سلطان محمود و تملق‌گویی شعرا) می‌گوید: «پاره‌ای گفته‌اند خوش‌آمد دوست بود و هیچ‌کس در درگاه او جز از راه ریشخند به جایگاه بلند

نتوانستی رسید. به راستی گفتارِ خود گواه آورده می‌گویند که مانند فردوسی فرزانه‌ای را، به عنصری برتری نداد از آن روی که مانند عنصری زبان چالپوسی نداشت. فضای روانی این دوران پرافتوخیز که به‌ویژه بعد از فتوحات شکوهمند محمود در سرزمین‌های شرقی مناطق تحت سلطه وی ایجاد شده بود، می‌توانست سبب وسوسه وی برای لشکرکشی به مناطق غربی حکومتش شده باشد که احتمال اینکه این تصمیم با چاشنی تملق و چالپوسی شاعران درباری در نهاد این پادشاه استوارتر شده و عزم او را برای ادامه حمله و کشورگشایی راسخ‌تر گردانیده باشد بعید نیست. باید گفت هرچند این مهم برای محمود در عالم واقع اتفاق نیفتاد، وی در عالم تخیل آن‌چنان که میل و رغبتی عمیق به تداوم فتوحاتش داشت، می‌خواست مانند همان اسطوره‌های تاریخی که شاعران و ناقلان احوال گذشتگان در دربار وی ترسیم می‌کردند، فاتحی با تصرفات فراوان باشد که این امر با توجه به حیات پرماجرایی وی، به‌خصوص فتوحات مکرر و فضای آکنده روانی که شاعران و نویسندگان و درباریان ایجاد کرده بودند، محمود را برای ادامه جنگ و گسترش قلمرو - حتی در عالم تخیل - به خود مشغول می‌ساخت (فروزانی، ۱۳۹۲: ۱۱۰-۱۰۸)؛ برای نمونه، عنصری بلخی (۱۳۶۳: ۲۰) از باب تملق، خطبه پادشاهی در جهان را فقط از منبر محمود روا می‌داند و لاغیر:

خطبه مُلک را به گرد جهان
به جز از تخت شاه، منبر نیست
و جهان را بدون حضور سلطان محمود بی‌سروسامان توصیف می‌کند:

تا جهان باشد تو باشی شهریار و شهرگیر
کاین جهان ار بی‌تو ماند سخت بی‌سامان شود
(همان: ۳۴)

حتی فلک هم به فرمانروایی ابدی سلطان محمود اذعان دارد:

جاودان فرمانش باد و خود همی‌گوید فلک
تا مرا دوران بود محمود را فرمان بود
(همان: ۲۹)

شاعر در ابیات زیر نیز به سلطان اطمینان می‌دهد که تصرف هیچ سرحد و مرزی برای وی ناممکن نیست:

ایا زیر دست تو هرچ آن مجسم
ایا زیر قدر تو هرچ آن مقدر
نه سعدی به گردون تو را نامساعد
نه مرزی به گیتی تو را نامسخر
(همان: ۴۳)

فرخی سیستانی (۱۳۸۰: ۸۴) نیز در مقام تملق و چالپوسی برای خوش آمد سلطان بیان می‌کند که پادشاهان روم و چین و هند از ترس محمود خواب راحت ندارند:

به روم و به چین از نهیب تو یک شب
همی خوش نخسند فغپور و قیصر

همچنین سروده‌است:

خوش نخسبد همی از فزع و هیبت او
نه به روم اندر قیصر نه به هند اندر رای
(همان: ۳۶۷)

گفتنی است سلطان محمود غزنوی در تمام دوران سلطنت خود، علاوه بر هندوستان، لشکرکشی‌های متعددی به مناطق مختلف از جمله قلمرو آل‌بویه و غرب و شمال غرب ایران داشت و در بسیاری از این نبردها، فتح و ظفر همراه سپاه سلطان بوده‌است. همین پیروزی‌های مکرر بود که او را غره می‌ساخت تا با تصرفات بیشتر، همچون بسیاری از کشورگشایان نامی جهان، ذکرش نقل محافل بزرگان و ادبا شود. از طرفی، شاعران دربار محمود نیز که به طمع دریافت صلات و مقرری‌های عظیم وی که در سراسر ادب فارسی زبانزد تمام شاعران بوده‌است، با چاپلوسی تمام در سروده‌های خویش او را برای فتوحات بیشتر از جمله فتح روم و چین ترغیب می‌کردند؛ هرچند شاید هدف مدح‌گویان صرفاً ستایش سلطان و تملق‌گویی بوده باشد، احتمال اینکه این تملق‌گویی‌ها منجر به دستاورد بشود، وجود دارد؛ چنان‌که عنصری بلخی (۱۳۶۳: ۳۱) خطاب به محمود می‌گوید همان‌طور که هند را فتح کردی و قلعه‌های هندوستان قصر بندگان تو شد، سرنوشت قصرهای رومیان نیز چنان خواهد شد:

گشت قصر بندگانش قلعه‌های شاه هند
قصرهای قیصران روم هم چونان بود
در قصیده‌ای دیگر، صراحتاً بیان می‌کند که پس از فتح هندوستان، زمان حمله به روم و تسخیر آنجا فرارسیده‌است؛ بنابراین با حمله به روم، تاج قیصر روم را به نشانه پیروزی در قصر خود بیاویز:

زمین هند را چندی سپردی
زمین روم را یک‌چند بسپر
از ایشان قلعه غزنین بیارای
به ماه سروقد و زلف چنبر
بدان درکش ز یک‌سو چتر خانش
بیاویز از دگرسو تاج قیصر
(همان: ۶۹)

فرخی سیستانی (۱۳۸۰: ۲۶۳) نیز در قصیده‌ای دیگر ضمن تشویق محمود برای عملی کردن تصمیم خود برای لشکرکشی به روم، از تصمیم سلطان محمود برای حمله به سرزمین روس نیز پرده برمی‌دارد:

سند و هند از بت‌پرستان کرد پاک
رفت از این سو تا به دریای روان
هندوان را سر به سر ناچیز کرد
روسیان را داد یک‌چندی زمان
وقت آن آمد که درتازد به روم
نیزه اندر دست و در بازو کمان
تاج قیصر بر سر قیصر زند
همچنان چون بر سر خان چتر خان

همان‌گونه که پیش‌تر هم اشاره شد، محمود برای کسب مشروعیت در فرمانروایی و گسترش قلمرو

خویش، رضایت خلیفه عباسی و نشر آیین اسلام را وسیله رسیدن به آمال و اهداف خویش قرار داد؛ زیرا فرمانروایان غزنوی که هیچ پشتوانه نژادی و قبیله‌ای برای مشروع نشان دادن سلطه خود در مناطق فتح شده نداشتند، برای تثبیت پایه‌های حکومت خود و به منظور اهداف توسعه‌طلبانه و گسترش متصرفات، غارت و لشکرکشی، به‌ویژه به نواحی غیرمسلمان در مرزهای شرقی قلمرو خویش، تلاش داشتند خود را مجاهد و غازی اسلام معرفی کنند (تتوی و قزوینی: ۱۳۸۲: ۲۰۱۷) و برای رسیدن به این مقصود، علاوه بر تأیید خلیفه، به کمک دستگاه عظیم تبلیغی خود در دربار (شاعران درباری) سعی می‌کرد به لشکرکشی‌های خود جنبه دینی - مذهبی دهد تا در اذهان عوام‌الناس، خود را غازی جهان اسلام بنمایاند، چنان‌که عنصری بلخی (۱۳۶۳: ۳) در توجیه لشکرکشی‌های او چنین می‌سراید:

خداگانا هر جا که در جهان ملکی است بطاعت تو گراید همی به خوف و رجا
تو رنجه از پی دینی نه از پی دنیا ز بهر آنکه نیرزد به رنج تو دنیا

و در بیت زیر نیز صریحاً بیان می‌کند که آنچه شاه از کشتار و غارت انجام داده‌است، تماماً برای یاری دین پیامبر عظیم‌الشأن اسلام بوده‌است:

بکُشت دشمن و برداشت گنج و مال ببرد ز بهر نصرت دین محمد مختار
(همان: ۷۶)

عنصری بلخی (۱۳۶۳: ۷۰) در بیت زیر هم با هدف تشویق سلطان برای حمله به روم، به او یادآوری می‌کند همان‌طور که با فتح تانیسر (مهم‌ترین شهر مذهبی هندوان) بت آن سرزمین، «چکرسوان»، را به غزنین آوردی، اکنون با حمله به مهم‌ترین شهر مذهبی مسیحیان (روم)، صلیب را برای مردم غزنین به ارمغان بیاور:

ز تانیسر بت آوردی به اشتر ز روم اکنون صلیب آور به استر

در بیت زیر نیز برای اقناع عمومی و تشویق سلطان، با دادن وجهه مذهبی به فتوحات محمود می‌گوید همان‌گونه که هند را از وجود روحانیون مذهبی (برهمنان) خالی ساختی، بلاد روم را نیز از وجود اسقف‌ها خالی کن:

کند حسام تو ز اسقف تهی بالادالروم چنان‌که کشور هند از برهمن و چپپال
(همان: ۱۸۶)

فرخی سیستانی (۱۳۸۰: ۲۷۸) نیز در مقام مقایسه در خیبر با دروازه شهر روم برمی‌آید و فتح دروازه‌های قسطنطنیه را به فتح در خیبر برتری می‌دهد و از برادر سلطان محمود، امیر ابویعقوب یوسف، می‌خواهد در صورت دستور سلطان، دروازه شهر روم را برای سلطان بیاورد:

از پی آنکه در از خیبر برکند علی
در قسطنطین صد ره ز در خیبر به
شیر ایزد شد و بگذاشت سر از علین
قاضی شهر گواهی دهد امروز به این
گر خداوند مرا شاه جهان امر کند
بر شه آرد در دست در قسطنطین

گفتنی است ستایشگران متملق، به تبعیت از خلیفه عباسی، حتی در کشورگشایی‌های وی به او لقب غازی اسلام می‌دادند و از نبردهای او با نام غزوه یاد می‌کردند؛ چنان که فرخی سیستانی (همان: ۷۳) می‌گوید:

خداگانا زین پس چو رای غزو کنی
خراب کردی و بی‌مرد خاندان بهیم
ببر سپاه گشن سوی روم و سوی خزر
مگر کنی پس از این قصد خانه قیصر

سلطان محمود که سرزمین‌های وسیعی از غرب ایران تا حدود ارمنستان را زیر اطاعت خود درآورده بود و متصرفاتش با قلمرو بیزانس هم‌مرز شده بود، لشکرکشی به روم شرقی برایش جاذبه‌ای فراوان داشت؛ زیرا در صورت تصرف حتی بخش‌هایی از مملکت امپراتور بیزانس، می‌توانست در زمرة جهانگشایان بزرگ جهان به شمار رود (فروزانی، ۱۳۹۲: ۱۰۷). با وجود این، بیماری و مرگ، آن فاتح بزرگ را از اجرای نقشه‌های بزرگ دیگر - که ورود به بغداد و سپس لشکرکشی به مناطق غربی خلافت عباسی و سرانجام رویارویی با قیصر روم بود - بازداشت (همان، ۱۳۹۰: ۱۵۸) که اندیشه این حمله در بیت زیر از فرخی سیستانی (۱۳۸۰: ۹۱)، بازتاب یافته‌است:

آه و دردا که کنون قیصر رومی برهد
از تکاپوی برآوردن برج و دیوار

فرخی در این بیت که در مرثیه سلطان محمود سروده و از تأثیربرانگیزترین مرثیه‌های ادب فارسی است، بیان می‌کند که رومیان بعد از شنیدن خبر مرگ تو دست از تجهیز برج و دیوار دروازه‌های شهر برمی‌دارند. این بیت نشان می‌دهد که سودای فتح روم و تشویق‌های شاعران با هدف ترغیب سلطان برای حمله به روم، صرفاً جنبه شعار نداشته‌است؛ زیرا فرمانروای غزنوی که شیفته ستایش از خود بود و شاعران را دستگاه تبلیغاتی خود می‌دانست، به احتمال زیاد از طریق همین عناصر بود که اندیشه‌های خویش را در جامعه مطرح می‌ساخت؛ البته شاعران درباری نیز به دلیل نزدیکی به سلطان و ارتباط با درباریان و رفت‌وآمد با دربار که کانون تصمیم‌گیری‌ها بود، کمابیش از اندیشه‌ها و اهداف بزرگ فرمانروای فاتح غزنوی باخبر بودند. آنان به طور مسلم در اشعار خویش به مضامینی توجه می‌کردند که مورد نظر و موجب خرسندی خاطر سلطان بود (فروزانی، ۱۳۹۲: ۱۱۷).

در واقع با توجه به اشاره فرخی سیستانی و حرکت سلطان محمود به مرزهای غربی حکومت خود و تصرف ری که به بهانه تقویت موقعیت خلیفه در برابر آل‌بویه، پس از سفرهای متوالی به هندوستان صورت گرفت، می‌تواند دلیلی بر انگیزه سلطان محمود برای لشکرکشی به سرزمین‌های غربی حکومتش

باشد (حسنى و تیموری، ۱۳۹۱: ۵۱). شایان ذکر است سلطان محمود غزنوی با استفاده از ابزاری از دین، خود را فردی متعصب در مذهب اهل تسنن قلمداد می‌کرد و به همین سبب حضور شیعیان (فرقه‌های قرمطی و اسماعیلیه) را بر نمی‌تابید و به بهانه‌های مختلف ایشان را می‌آزرد و به شیوه‌های مختلف انگشت در جهان درمی‌کرد و قرمطی می‌جست (بی‌هقی، ۱۳۸۳: ۱۹۳) و نیز سودای غلبه بر حکومت شیعه مذهب فاطمیان و فتح مصر را در سر می‌پروراند، به گونه‌ای که خطاب به درباریان می‌گوید: «مرا خدای تعالی هرچه در خاطر داشتم ارزانی فرمود به غیر از حج و شهادت. اکنون مرا نیت آن است که عزیمت عراق و بغداد و حجاز و مصر و شام کنم... اول آنکه ممالک عراق در دست مشتی ظالمان دیلمی است و ظلم و جور و تعدی می‌کنند، مستخلص کنم. دوم آنکه روی خلیفه بینم و دست او را در امامت قوی گردانم. سوم آنکه خدای تعالی خواسته است فریضه حج از گردنم بیفکنم. چهارم آنکه به حرب قرامطه و بددینان مصر و شام و مغرب مشغول شوم یا آن طرف را همچون طرف مشرق و هندوستان بگیرم و دین را بگسترانم یا شهادت یابم و دولت جاوید مرا بود» (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۶۳). سرانجام پس از لشکرکشی‌های متعدد، سلطان محمود بر اثر بیماری درگذشت و پس از او، بعد از کشمکش میان پسرانش، مسعود بر تخت پادشاهی نشست و خلیفه وقت، القائم بالله، چنان که برای محمود لوا و خلعت و شمشیر فرستاده بود، برای مسعود نیز چنین کرد و او را در ادامه کشورگشایی‌های پدرش تشویق کرد و گفت: «زناده و قرامطه را برباید انداخت و سنت پدر، یمین‌الدوله والدین، در این باب نگاه داشت و به قوت این تیغ، مملکت‌های دیگر که به دست مخالفان است بگیرت» (بی‌هقی، ۱۳۸۳: ۲۵۱). مسعود در آغاز سلطنت به فکر فتح و فتوح به سنت پدر بود و با تصرف قزوین و همدان، حدود متصرفات غزنویان را از طرف غرب وسعت بخشید (فروزانی، ۱۳۹۰: ۲۵۸-۲۷۶) و خلیفه عباسی نیز با فرستادن منشوری ناطق بر اینکه «امیرالمؤمنین ممالکی را که پدر داشت، یمین‌الدوله و امین‌الملله و نظام‌الدین و کهف‌الاسلام والمسلمین، ولی امیرالمؤمنین، به تو مفوض کرد و آنچه تو گرفته‌ای، ری و جبال و سپاهان و طارم و دیگر نواحی، و آنچه پس از این گیری از ممالک مشرق و مغرب، تو را باشد و بر تو دارد» (بی‌هقی، ۱۳۸۳: ۷۷)، اما دوران سلطنت نسبتاً کوتاه مسعود، از آغاز تا پایان، به توطئه و کشمکش میان درباریان و نزاع میان پدربیان و پسران گذشت.

در این دوره، علاوه بر شاعران درباری، باید از ناصر خسرو قبادیانی نیز نام برد که بخشی از عمر خود را در دربار غزنویان و بخشی را در دوره سلجوقیان سپری کرده‌است و به سبب حضور در دربار، به محیط دربارها و فعالیت‌های شاعران درباری اطلاع و اشراف کامل داشت. وی که در چهل سالگی به یک‌باره از مدح کناره گرفت، روشی متفاوت با دیگر شاعران هم‌عصر خویش در پیش می‌گیرد و در واقع از نظر عقیدتی و فرهنگی در جبهه مقابل شاعران درباری می‌ایستد و شعر را نه در خدمت مدح پادشاهان غزنوی، بلکه در خدمت عقیده و مذهب خویش (مذهب اسماعیلی) قرار می‌دهد و در برابر تشویق‌های

شاعران دربار محمودی برای کشورگشایی، با در سر داشتن اندیشه کشورگشایی خلیفه فاطمی، در دیوان خود به کرات از وی می‌خواهد به خراسان لشکر بکشد تا بساط لهو و لعب حاکمان خوش گذران خراسان را در هم پیچد؛ چنان که در ابیات زیر می‌بینیم:

حاکم در خلوت خوبان به روز	نیمه شبان محتسب اندر شراب
این شب دین است نباشد شگفت	نیم شبان بانگ و فغان کلاب
گاه سحر بود کنون سخت زود	برزند از مشرق تیغ آفتاب
تازه شود صورت دین را جبین	سهل شود شیعت حق را صعاب
زیر رکاب و علم فاطمی	نرم شود بی‌خردان را رقاب
خاک خراسان شود از خون دل	زیر بر دشمن جاهل خضاب
بر سر جهال به امر خدای	محتسب او بکند احتساب
کر بشود باطل از آواز حق	کور کند چشم خطا را صواب

(همان: ۱۴۱)

ناصر خسرو قبادیانی که حکیمی ژرف‌نگر و واقع‌بین بود، برخلاف عنصری و فرخی که یورش‌های محمود به هند را برای گسترش اسلام در آن سرزمین قلمداد کرده‌اند، انگیزه‌های مادی محمود را در لشکرکشی به هند مطرح می‌کند (فروزانی، ۱۳۹۰: ۱۵۷-۱۸۰) و می‌گوید:

آن کو به هندوان شد یعنی که غازی‌ام
از بهر بردگان نه ز بهر غزا شده‌ست

(ناصر خسرو، ۱۳۴۸: ۵۴)

همچنین با اشاره به جفای عباسیان در حق خاندان پیامبر گرامی اسلام، از خلیفه فاطمی می‌خواهد با حمله به بغداد، آن عاصیان را به جزای عمل خود برساند و جهان را از لوث وجود آنان پاک گرداند:

آن که عاصی شد مر جد تو آدم را	چون تو را دید بسی خورد پشیمانی
گر بدو بنگری امروز یکی لحظت	طاعتی گردد و بیچاره و فرمانی
گیتی امید به اقبال تو می‌دارد	که ازو گرد به شمشیر بیوشانی
چو بدو بنگری آن‌گاه به صلح آید	این خلاف از همه آفاق و پریشانی
چو به بغداد فروآیی پیش آرد	دیو عباسی فرزند به قربانی

(همان: ۴۳۷)

او همچنین در خطاب به عباسیان هشدار می‌دهد که خلیفه فاطمی به مکه حمله می‌کند و از بغداد تا حلب را به قلمرو خویش می‌افزاید:

چون بشنوی که مکه گرفته‌ست فاطمی	بر دلت ذل بیارد و بر تنت تاب و تب
ارجو که سخت زود به فوجی سپیدپوش	کینه کشد خدای ز فوجی سیه‌سلب
وان آفتاب آل پیمبر کند به تیغ	خون پدر ز گرسنه عباسیان طلب
وز خون خلق خاک زمین حله‌گون کند	از بهر دین حق ز بغداد تا حلب

(همان: ۲۰۸)

نتیجه

دستگاه‌های حکومتی، از دیرباز تاکنون، محل حضور مشاوران و اندیشمندانی بوده‌است که با سخنان و مشاوره‌های خویش حاکمان را در اداره امور داخلی و خارجی یاری می‌رسانند. در پژوهش حاضر که با تکیه بر روزگار سلطنت سلطان محمود غزنوی به نگارش درآمده‌است، شاهد حضور طیف شاعران درباری هستیم که به ظاهر همچون وزیران و دیگر رایزنان، در اداره امور مملکت نقش مستقیمی ندارند، ولی از حیث روحی و تبلیغاتی، نقش غیرمستقیم و یحتمل تعیین‌کننده در تصمیمات پادشاه تملق‌دوست غزنوی و تخیل وی در کشورگشایی داشته‌اند؛ چه، هدف ایشان ممکن بود صرفاً مدح و تملق‌گویی باشد، اما امکان اینکه منجر به دستاور شود، بسیار بوده‌است که مرگ نابهنگام سلطان محمود مانع از جامه عمل پوشاندن به این تصمیم شد. در واقع با توجه به اینکه بخش عمده‌ای از اشعار مدحی و چاپلوسانه شاعرانی چون عنصری و فرخی درخصوص گسترش فضای جغرافیایی بوده و در همان حال پادشاه در حال توسعه قلمرو و لشکرکشی برای گسترش ارضی بوده، از این رو با توجه به هم‌راستا بودن مضامین مدحی و عملکردهای توسعه ارضی سلطان، به نظر می‌رسد نظرات شاعران که در لابه‌لای مدایح بیان می‌شد، بر راهبرد سلطان محمود برای رسیدن به مقاصدش مؤثر واقع شده باشد.

سلطان محمود که در دوره سلطنت خویش سرزمین‌های وسیعی را تصاحب کرده بود، به سبب داشتن ارکان حکومتی ارتش‌سالار و با بُعد نسبی نظامی‌گری زیاد، توسعه ارضی را در سرلوحه برنامه‌های حکومتی خود قرار داده بود و در این میان شاعران و ادیبان از حیث روحی و روانی، نقش چشمگیری را در ایجاد انگیزه برای شاه ایفا می‌کردند، به‌طوری‌که رابطه دوسویه‌ای بین شخص حاکم و دستگاه دولتی از یک طرف و شاعران و ادیبان درباری از طرف دیگر به‌صورت پایدار موجود بود، بدین گونه که از یک طرف شاعران از حمایت‌های مادی و دنیوی برخوردار می‌شدند و علاوه بر دریافت هرگونه حمایت‌های مادی، به دنبال عملی کردن باورهای اعتقادی و دینی خود در قالب گسترش اسلام و توسعه مرزهای آن برمی‌آمدند و در ضمن مدایح خویش شخص پادشاه را به فتوحات بیشتر تشویق می‌کردند و این نیت آن‌ها، همان طور که در لابه‌لای اشعار برخی از آن شاعران دیده می‌شود، به وضوح مبین بسط تفکر

سیاسی و ایدئولوژیکی شاعران درباری بوده‌است؛ از طرف دیگر بحث نیز هیئت حاکمه و در رأس آن‌ها شخص پادشاه وجود داشت که از شاعران به‌عنوان دستگاه تبلیغی خویش بهره می‌جست و از طریق ایشان به بیان اندیشه‌های خویش ازجمله افکار توسعه‌طلبانه خود در جامعه می‌پرداخت. به همین سبب و همچنین برای ثبت نام و یاد خویش در زمره فاتحان نامدار تاریخ، همواره حضور نویسندگان و شاعران را در دربار مغتنم می‌شمرد و آنان را بسیاری گرامی می‌داشت، به گونه‌ای که انعام و پاداش‌های محمود به شاعران در تمام تاریخ ادبیات ایران زبانزد خاص و عام بوده‌است. نکته دیگری که می‌توان به آن اشاره کرد، تفاوت‌هایی درباره ادبیات ترغیبی درباریان یا نزدیکان هیئت حاکمه هر کشوری وجود داشته که برگرفته از روح زمانه یا فرهنگ آن کشور در زمان‌های مختلف بوده‌است؛ برای نمونه، هاوس هوفر توسعه فضای سیاسی را برای انباشت سرمایه و در راستای تفکر ناسیونالیستی خود می‌پنداشت، درحالی‌که ادیبان ایرانی آن دوره، توسعه فضایی را در اغلب موارد در راستای افکار ایدئولوژیکی خود یعنی برای گسترش جهان اسلام در سر می‌پروراندند، به طوری که چربش افکار منبعث از احساس صیرف بر سویه‌های فکری عینیت‌گرا و منفعت‌گرای ژئوپلیتیکی کاملاً هویدا بوده و باعث می‌شده‌است تا حاکم زمانه را برای دستیابی به پیروزی‌های متعدد در شرق و غرب تشویق کنند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۶۸)، *الکامل (تاریخ کامل اسلام و ایران)*، ترجمه علی هاشمی حائری، جلد ۱۶، تهران، امیرکبیر.
- ادوم، یوجین (۱۳۸۴)، *شالوده بوم‌شناسی*، ترجمه محمدجواد میمندی‌نژاد، چاپ ۴، تهران، دانشگاه تهران.
- باسورث، کلیفورد ادمون، (۱۳۶۲)، *تاریخ غزنویان*، ترجمه حسن انوشه، تهران، امیرکبیر.
- بدیعی ازنده‌ای، مرجان؛ افضل‌ی، رسول؛ معینی علمداری، جهانگیر؛ گل‌فشان، عاطفه (۱۴۰۱)، «دلایل بروز جنگ در راه خدا در قلمرو جغرافیایی حکومت غزنویان براساس تاریخ بیهقی»، *دوفصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی*، دوره ۱۲، شماره ۲، صفحات ۱۵۹-۱۸۲.
- بلاکسل، مارک (۱۳۸۹)، *جغرافیای سیاسی*، ترجمه محمدرضا حافظ‌نیا و عطاءالله عبدی و حسین ربیعی و عباس احمدی، تهران، انتخاب.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۸۳)، *تاریخ بیهقی*، به تصحیح علی‌اکبر فیاض، چاپ ۴، مشهد، دانشگاه فردوسی مشهد.
- تنوی، ملااحمد؛ قزوینی، آصف‌خان (۱۳۸۲)، *تاریخ آلفی*، جلد ۳، چاپ ۱، به تصحیح غلامرضا طباطبائی مجد، تهران، علمی و فرهنگی.
- پوراحمد، احمد (۱۳۹۶)، *قلمرو و فلسفه جغرافیا*، تهران، دانشگاه تهران.
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۴)، *اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک*، مشهد، پاپلی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا؛ کاویانی‌راد، مراد (۱۳۹۳)، *فلسفه جغرافیای سیاسی*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حسنی، عطاءالله؛ تیموری، تورج (۱۳۹۱)، «موقعیت سیاسی خلافت عباسی در آستانه شروع روابط با سلجوقیان»،

- فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ، سال ۷، شماره ۲۴، صفحات ۴۱-۶۵.
- دوئرتی، جیمز؛ فالتزگراف، رابرت (۱۳۷۲)، *نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل*، ترجمه علیرضا طبیب و وحید بزرگی، جلد ۱، تهران: قومس.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۹۲)، *لغتنامه*، تهران، دانشگاه تهران.
- رحیمی، حسن (۱۳۹۱)، *نظریه‌های ژئوپلیتیکی*، تهران، انتخاب.
- سیمیر، رضا (۱۳۸۵)، «ژئوپلیتیک و مذهب در نظام بین‌الملل: راهبردها و تحولات»، فصل‌نامه بین‌المللی ژئوپلیتیک، سال ۲، شماره ۳ و ۴، صفحات ۹۸-۱۱۸.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی (۱۳۶۳)، *مجمع‌الانساب*، تهران، امیرکبیر.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، *مفلس‌کیمیافروش*، تهران، سخن.
- صحفی، سید محمد (۱۳۸۰)، *ژئوپلیتیک فرهنگی و مسئله امنیت ملی*، تهران، شمسا.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۹۴)، *ژئوپلیتیک*، تهران، سمت.
- عنصری بلخی، ابوالقاسم حسن بن احمد (۱۳۶۳) *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، سنایی.
- فرخی سیستانی، علی بن جولوق (۱۳۸۰)، *دیوان*، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران، زوار.
- فروزانی، سید ابوالقاسم (۱۳۹۰)، *غزنویان: از پیدایش تا فروپاشی*، چاپ ۴، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- _____ (۱۳۹۲)، «حملة به روم در تخیلات فاتحانه سلطان محمود»، *پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام*، دوره ۷، شماره ۱۲، صفحات ۱۰۷-۱۲۶.
- کریمی‌پور، یدالله (۱۳۹۴)، *جغرافیا: نخست در خدمت صلح*، چاپ ۲، تهران، انتخاب.
- لوروت، پاسکال؛ توال، فرانسوا (۱۳۸۱)، *کلیدهای ژئوپلیتیک*، ترجمه حسن صدوق و نینی، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- موسوی، سید مسعود (۱۳۸۲)، «توسعه طلبی رژیم بعث در وقوع جنگ ایران و عراق»، *فصلنامه نگین ایران*، شماره ۵، صفحات ۳۸-۵۳.
- میرحیدر، دره؛ افضل‌ی، رسول؛ مرادی، اسکندر (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک از نگاهی دیگر؛ تمرکززدایی دانش / قدرت»، *فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی انسانی (پژوهش‌های جغرافیایی)*، دوره ۴۳، شماره ۷۸، صفحات ۱-۲۲.
- مویر، ریچارد (۱۳۹۴)، *درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی*، تهران، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح.
- ناصرخسرو، ابومعین (۱۳۵۷)، *دیوان*، به اهتمام مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل کانادا - مونترال.
- ناصر خسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۴۸) *دیوان*، به انضمام *روشنایی‌نامه و سعادت‌نامه*، به تصحیح سید نصرالله تقوی، با مقدمه حسن تقی‌زاده و تعلیقات مجتبی مینوی و علی‌اکبر دهخدا، به کوشش مهدی سهیلی، چاپ ۲، تهران، امیرکبیر.
- هاگت، پیتر (۱۳۹۳)، *جغرافیا: ترکیبی نو*، ترجمه شاپور گودرزی‌نژاد، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وابسته به اوقاف و امور خیریه.

هنری لطیف‌پور، یدالله (۱۳۸۰)، فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی، چاپ ۲، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
یوسفی، غلامحسین (۱۳۴۱)، فرخی سیستانی؛ بحثی در شرح احوال، روزگار و آثار او، مشهد، کتابفروشی باستان.

Cox, Kevin (2002), Political Geography: Territory, Stat and Society, Publlisher Blackwell
De Blij, H. J & P.Multter (2007), Geography: Reclams, Regious and Consepts, 13thED, Wily&Sons
Storey, David (2009), Political Geography in International Encyclopedia of Human Geoghraphy, Elsevier, oxford
Fest, I , G, Hitler (1974), Weidenfeld and Nicolson ,London, Book.8.



10.22059/jis.2022.342191.1118

Research Paper

The structure of verbal communication in modern Iranian society

Hamid Khanian^{1✉}

1. Assistant Professor, Department of Language and Literature, Ilam branch, Iran Islamic Azad University, Ilam, Iran. Email: Hkh62712@gmail.com

Article Info.

Abstract

Received:
2022/06/05

Accepted:
2022/08/15

Keywords:
Politeness strategies, verbal exchange, face, positive Politeness, negativ Politenesse.

An effective and useful communication requires an expression that has a proper structure so that it does not threaten the dignity of the participants, and the strategies of Politeness in verbal exchanges are to establish a useful and effective communication by preserving the image of the participants and not threatening the reputation of the speaker and audience; However, contrary to the usual global practice in which the process of democratization of relations, reduction and elimination of differences between the level of participants and the tendency to equality and level, has prevailed, in our society today, it is observed that in some verbal interactions; Consciously or unconsciously, polite expressions, terms and words have been used too much of necessity and necessity, which in addition to violating Grace's "principle of quantity" and threatening the speaker's face, this assumption can also be considered probable. Which is for the purpose of flattery. However, for any purpose, the structure is inappropriate and speakers need to be both aware and have the right verbal communication skills to speak correctly, consciously and artistically in their verbal interactions and their speech has a structural balance, for this purpose in this article In addition to citing the results of the findings of other researchers in this field, in order to achieve a suitable and preferred structure, the conversations of the book "Tales of Amir Ali 1" which has 28 parts and 30 stories modern have been studied and while finding several related examples, and mentioning some One of them in a suitable place in the text of this article, based on the theory of Brown and Levinson Politeness and its , faces and indicators and capacities of pronouns, verbs and broad terms of Persian language and review and analysis of all data in a descriptive-analytical method for this question. What is the structure of polite and flattering expressions in verbal exchanges? And other possible questions related to the position have been answered appropriately and new tricks have been proposed that are unprecedented. That is, it is an innovative and new solution.

How To Cite: Khanian, Hamid (2023). The structure of verbal communication in modern Iranian society. *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 37-52.

Publisher: University of Tehran Press.





فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی

دوره ۱۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲، ۳۷-۵۲



مقاله علمی - پژوهشی

ساختار ارتباط کلامی جامعه امروزی ایران

حمید خانیان[✉]

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ایلام، دانشگاه آزاد اسلامی، ایلام، ایران. رایانامه: Hkh62712@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۱۵	ارتباط مؤثر و مفید نیازمند بیانی است که ساختاری مناسب داشته باشد، به گونه‌ای که حیثیت مشارکان را تهدید نکند، اما در پاره‌ای از تبدلات کلامی امروزی جامعه ما، ساخت‌هایی ملاحظه می‌شود که گوینده، آگاهانه یا ناآگاهانه، با پایین آوردن سطح خود و تهدید حیثیتش، بیش از حد سطح مخاطب را بالا می‌برد. در مقاله حاضر که به روش توصیفی - تحلیلی نوشته شده است، با هدف ارائه ساختاری مناسب برای گزاره‌های بیانی زبان فارسی، طبق نظریه براون و لوینسون، علاوه بر اینکه تعدادی از مکالمات امروزی واکاوی شده، با استفاده از ظرفیت ضمائر و اسامی و افعال و اصطلاحات وسیع زبان فارسی، سعی شده ساختارهای بهنجار و نابهنجار زبان فارسی معرفی شود و همچنین محک و میزانی برای تشخیص آن‌ها به دست داده شود که تا کنون سابقه نداشته است؛ یعنی به زعم نویسنده مقاله، راهکاری ابتکاری و جدید داده شده است.
واژه‌های کلیدی: راهبردهای ادب، تبدلات کلامی، وجهه ادب مثبت، ادب منفی، براون و لوینسون.	
استناد به این مقاله: خانیان، حمید (۱۴۰۲). ساختار ارتباط کلامی جامعه امروزی ایران. فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۳۷-۵۲.	
ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.	

مقدمه

راهبردهای ادب در تبادلات کلامی برای این است که با حفظ وجهه مشارکان، ارتباطی مفید و مؤثر برقرار شود؛ به عبارت دیگر، وجهه گوینده و مخاطب تهدید نشود. باوجوداین، برخلاف توصیه و تأکیدهای فرهنگ غنی اسلام و روال معمول جهانی که در فرایند روابط، گفتار به هم‌سطحی و برابری افراد گرایش دارد، در جامعه امروزی کشور ما، ملاحظه می‌شود در پاره‌ای از تعاملات کلامی، عبارات و اصطلاحات و واژگان مؤدبانه، بیش از حد نیاز و ضرورت به کار رفته‌است و باعث شده علاوه بر اینکه ناقض «اصل کمیت» گرایس^۱ و تهدید حیثیت و اعتبار (وجهه) گوینده است، این احتمال را به ذهن متبادر سازد که هدف از بیان آن، تملق و چاپلوسی است. در مقاله‌ای از درکیچ (۱۳۸۶: ۲۸) آمده احترامی که از حد هنجار بالاتر رود، ممکن است نشانه آزاداندیشی فرادست و چاپلوسی و تملق فرودست تلقی شود. به قول سعدی (۱۳۹۷: ۷) باید گفت: «گدا گر تواضع کند خوی اوست/ تواضع ز گردن‌فرازان نکوست». به‌هرحال استفاده از الفاظ و عباراتی که تهدیدگر وجهه هستند، به هر منظوری که باشد، ساختاری نامناسب است و سخنگویان جامعه ما باید هم آگاه شوند و هم مهارت ارتباط کلامی درست کسب کنند تا در تعاملات کلامی‌شان درست و آگاهانه و هنرمندانه سخن گویند و کلامشان تعادل ساختاری داشته باشد. برای این منظور در مقاله حاضر با هدف دستیابی به ساختاری مناسب و ارجح، علاوه بر استناد به نتایج یافته‌های سایر پژوهشگران، مکالمات کتاب *قصه‌های امیرعلی ۱* (نبویان، ۱۳۹۱) که ۲۸ قسمت و ۳۰ قصه امروزی است، واکاوی و نمونه‌های مرتبط، انتخاب و در جایگاه مناسب در متن مقاله آورده شد. تلاش نویسندگان این بوده که بر بنیاد نظریه ادب براون و لوینسون و راهبردهای آن و مؤلفه‌های زبان فارسی، به روش توصیفی - تحلیلی، داده‌ها کاویده شود. درضمن، برای این پرسش که در تبادلات کلامی، ساختار مؤدبانه و متملقانه چگونه است و دیگر پرسش‌های مرتبط با موضوع، پاسخ مناسبی یافته و راهکارهای جدیدی به دست داده شود.

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی در خارج و داخل کشور در حوزه روابط کلامی و بیان‌های مؤدبانه بر مبنای نظریه براون و لوینسون انجام گرفته که در ادامه بعضی از آن‌ها را که مناسبت بیشتری با موضوع مقاله دارد، آورده‌ایم، اما با جست‌وجو در آثار و مقالات و سامانه‌های دانشگاهی و تخصصی، پژوهشی که به مقوله ساختار بیان‌های مؤدبانه پرداخته باشد، نیافتیم.

۱. پل گرایس، فیلسوف انگلیسی معاصر است که ضمن طرح «اصل تعاون»، چهار مقوله را ذیل آن اصل، از یکدیگر متمایز می‌سازد: کمیت، کیفیت، شیوه، ربط (یول، ۱۳۸۵: ۸۰).

شرف‌زاده و بنی‌زمانی (۱۳۹۷) کاربرد راهبردهای ادب دبیران ایرانی را در موقعیت کنش گفتار «پیشنهاد» براساس الگوی ادب براون و لوینسون بررسی‌ده‌اند. در این پژوهش، سه متغیر جنس و سن و قدرت منظور بوده و سعی شده راهبردها و فراراهبردهای ادب دبیران در موقعیت کنش پیشنهاد بررسی شود. برای این هدف، داده‌ها با استفاده از پرسش‌نامه تکمیلی گفتمان گرد آمده و با پنج پرسش از جامعه آماری خواسته شده که به شش مخاطب مختلف با قدرت اجتماعی بیشتر یا کمتر یا برابر، موضوعی را پیشنهاد دهند. داده‌های به‌دست‌آمده از شرکت‌کنندگان نشان‌دهنده تأثیر هر سه متغیر تحقیق در ایجاد تفاوت معنادار در استفاده از فراراهبردهای ادب در موقعیت کنش گفتاری پیشنهاد است و فقط متغیر سن در موقعیت قدرت برابر و نیز در بین مردان، تفاوت معناداری را نشان نمی‌دهد.

محمد رضا طوسی نصرآبادی و همکاران (۱۳۹۷) در مقاله «ادب زبانی در متون تعلیمی امام محمد غزالی»، ادب‌مندی را در نصیحه الملوك و کیمیای سعادت تحلیل کرده‌اند و با اتخاذ رویکرد زبان‌شناسی اجتماعی و روش تحلیل محتوا و اصول ادب براون و لوینسون، قصد بازنمود ادب زبانی در متون مذکور را داشته‌اند. نتایج تحقیق حاکی از آن است که متون تعلیمی غزالی بیشتر بر کاربرد ادب مثبت تأکید دارد که بیانگر ترویج همدردی و همراهی در این متون است و بر مدیریت وجهه فرد دیگر استوار است. سخن پایانی طوسی نصرآبادی و همکارانش این است که مدل براون و لوینسون فقط مبتنی بر الگوی فردمحوری غربی است و با فرهنگ جمع‌گرای ایرانی که بر ارزش‌های جمع و اجتماع تأکید می‌ورزد در برخی موارد ناسازگار است و نیز مفهوم ادب، جهانی نیست و در هر فرهنگی خاص آن فرهنگ است و ارائه مدلی جهانی از ادب با ماهیت فرهنگ‌بنیاد ادب سازگار نیست.

آذرپرند (۱۳۹۸) در مقاله «تغییرات راهبرد زبانی خطاب براساس نظریه ادب براون و لوینسون بین استادان و دانشجویان ایرانی»، صورت‌های میدانی خطاب را در چهار نوع کنش زبانی در محیط دانشگاه تهران (دویست استاد با رده سنی ۲۹-۶۹ به‌عنوان دانشجویان نسل قبل و دویست دانشجوی دوره کارشناسی دانشگاه تهران با رده سنی ۱۸-۲۵ سال به‌عنوان دانشجویان نسل حاضر) بررسی‌ده‌اند. نتایج به‌دست‌آمده نشانگر این است که در مقایسه با گذشته، در فضای نسبتاً رسمی دانشگاه، ادب مثبت به تدریج در حال افزایش و پیشی گرفتن از ادب منفی در کنش‌های زبانی خطاب است.

علاوه بر موارد مذکور، پنج پژوهش زیر نیز به‌طور کلی به نتایج مشابهی رسیده‌اند و یافته‌های آن‌ها بیانگر این است که قدرت مخاطب در انتخاب نوع و تعداد راهبردهای ادب مؤثر بوده‌است (آهنگر و همکاران، ۱۳۹۹: ۸۷). این پژوهش‌ها عبارت‌اند از: «کنش گفتاری درخواست» نوشته عموعلی اکبری (۱۳۸۵)، «کنش گفتاری عذرخواهی و رد کردن» نوشته زینلی دستوئی (۱۳۹۰)، «کنش گفتاری مخالفت» نوشته نیرومند (۲۰۱۲)، «کنش گفتاری مخالفت» نوشته حیدری و همکاران (۲۰۱۵)، «نگاهی به قدرت و جنسیت از منظر ادب و بی‌ادبی» نوشته رحمانی (۱۳۹۷).

هینکل (۱۹۹۷) در پژوهشی درک شرکت کنندگان را از نصیحت کردن در زبان انگلیسی بررسی کرده است. یافته‌های او نشان می‌دهد گویشوران غیربومی، گزینه‌های نصیحت صریح و نصیحت نشانگر احتیاط را بیشتر از گویشوران بومی انتخاب می‌کنند و این مطابق با فرضیه‌های نظری است. باوجود این گویشوران بومی نصیحت صریح و غیرصریح را به مراتب بیش از گویشوران غیربومی ترجیح می‌دهند. نقطه قوت این پژوهش در نظر گرفتن متغیر فرهنگ است که می‌تواند در بررسی کنش گفتارها بسیار تعیین کننده باشد.

بوردیریا - گارشیا (۲۰۰۶) تفاوت‌های بین فرهنگی را در تولید و درک نصیحت کردن ارزیابی کرده‌اند. هدف اصلی پژوهش آنان این بوده که آیا دانشجویان زبان اسپانیایی به عنوان یک زبان خارجی با سه سطح مهارت، دانش کاربردشناختی مورد نیاز برای نصیحت کردن را گسترش می‌دهند یا نه. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد تفاوت معناداری در درک روش‌های صریح و غیرصریح نصیحت کردن در گویشوران بومی اسپانیایی و گویشوران بومی انگلیسی وجود ندارد. با این حال، گویشوران انگلیسی در گفت‌وگوهای شفاهی با گویشوران اسپانیایی متفاوت عمل می‌کنند و راهبردهای صریح نصیحت کردن را بیشتر به کار می‌برند. دلیل این تفاوت بین گویشوران انگلیسی و گویشوران بومی اسپانیایی، انتقال کاربرد شناختی از زبان مادری دانشجویان انگلیسی است. ویژگی مثبت این پژوهش، در نظر گرفتن تفاوت‌های فرهنگی و علاوه بر این، استفاده از پرسش‌نامه محقق ساخته متناسب با اهداف پژوهش است.

الشبول و زارعی (۲۰۱۳) به بررسی درک کنش گفتار نصیحت کردن در زبان انگلیسی در بین خانم‌ها و آقایان ایرانی فارسی‌زبان پرداخته‌اند که در حال یادگیری زبان انگلیسی به عنوان زبان دوم بوده‌اند. جامعه آماری پژوهش، چهل دانشجوی تحصیلات تکمیلی ایرانی در حال یادگیری زبان انگلیسی بوده است. داده‌های پژوهش از طریق پرسش‌نامه چندگزینه‌ای هینکل گردآوری شده که شامل مجموعه‌ای از سؤالات درباره نصیحت کردن دوست و نصیحت کردن مربی است. در این پژوهش، دو موقعیت متفاوت برای زبان‌آموزان در نظر گرفته شده: موقعیت اجتماعی یکسان (موقعیت زبان‌آموز و دوست) و موقعیت اجتماعی بالاتر (موقعیت زبان‌آموز و مربی). با توجه به نتایج پژوهش، زبان‌آموزان در نوع نصیحتی که به کار می‌برند، متفاوت‌اند. زبان‌آموزان مرد در هر دو موقعیت (دوست و مربی) نصیحت غیرصریح را به کار می‌برند، اما زبان‌آموزان زن در هر دو موقعیت (دوست و مربی) نصیحت صریح را انتخاب می‌کنند. براساس این پژوهش، زبان‌آموزان فارسی‌زبان ایرانی باید راهبردهای مکالمه زبان انگلیسی خود را تقویت بخشند.

فراشیان و موتاسامی (۲۰۱۶) راهبردهای نصیحت کردن دانشجویان تحصیلات تکمیلی مالزیایی را در موقعیت‌های متفاوت مطالعه کردند. به علاوه، تأثیرات عوامل موقعیتی مانند فاصله اجتماعی و قدرت و اجبار بر انتخاب راهبردهای نصیحت کردن را بررسی‌دند. هدف دیگر این پژوهش، طبقه‌بندی مشکلاتی

بود که دانشجویان هنگام تولید کنش گفتاری نصیحت کردن در زبان انگلیسی با آن مواجه می‌شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد شرکت‌کنندگان تمایل دارند از راهبردهای صریح برای نصیحت کردن استفاده کنند و عوامل موقعیتی مانند قدرت و فاصله اجتماعی و اجبار، بر انتخاب راهبردهای دانشجویان تأثیری ندارد و آنان راهبردهای یکسانی را در موقعیت‌های متفاوت به کار می‌برند.

آهنگر و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «تأثیر قدرت مخاطب بر گزینش راهبردهای ادب در کنش گفتاری نصیحت کردن در زبان فارسی» نشان داده‌اند که قدرت مخاطب بر نوع و تعداد راهبردهای نصیحت کردن در زبان دانشجویان پسر و دختر تأثیر دارد. رایج‌ترین راهبرد در مقابل همه مخاطبان، راهبردهای ادب سلبی و رایج‌ترین راهبرد از لحاظ تعداد در مقابل مخاطب با قدرت بالاتر، راهبرد ترکیبی سه‌تایی و در مقابل مخاطب با قدرت یکسان و پایین‌تر، راهبرد ترکیبی دوتایی است.

رحمانی (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «بررسی تأثیر قدرت و جنسیت بر میزان استراتژی‌های ادب و بی‌ادبی در گفت‌وگوهای کلیدی از ده رمان برگزیده نوجوانان فارسی‌زبان»، نشان داده شخصیت‌های قدرتمند در برخورد با شخصیت‌های ضعیف در حالی از راهبردهای ادب کمتری استفاده می‌کنند که ادب بیشتری را از شخصیت‌های ضعیف دریافته‌اند. به بیان دیگر، قدرت و ادب رابطه معکوسی با هم دارند؛ هرچه قدرت شخصیت‌ها بیشتر باشد، ادب کمتری دارند و هرچه شخصیتی ضعیف باشد، احتمالاً در رفتارهای کلامی خود از راهبردهای ادبی بیشتری بهره می‌گیرند. به علاوه، شخصیت‌های قدرتمند در برخورد با شخصیت‌های ضعیف از تعداد بسیار زیادی راهبرد بی‌ادبی استفاده می‌کنند، اما شخصیت‌های ضعیف از تعداد راهبردهای بی‌ادبی بسیار کمی استفاده می‌کنند؛ در نتیجه، قدرت و بی‌ادبی رابطه مستقیمی با هم دارند. این پژوهش نشان می‌دهد شخصیت‌های زن در برخورد با شخصیت‌های مرد از راهبردهای ادب بیشتری استفاده می‌کنند و نیز اینکه شخصیت‌های زن در برخورد با شخصیت‌های مرد از تعداد راهبردهای بی‌ادبی کمتری استفاده می‌کنند و این شخصیت‌های مرد هستند که از راهبردهای بی‌ادبی بیشتری در برخورد با شخصیت‌های زن استفاده می‌کنند.

مبانی نظری

مطالعات نوین زبان‌شناسی در واقع مطالعه نظام ارتباطی میان انسان‌هاست و کاربردشناسی نیز مطالعه زبان از دیدگاه کاربران آن است، به‌ویژه درباره انتخاب‌هایی که انجام می‌دهند یا محدودیت‌هایی که در تعاملات اجتماعی در استفاده از زبان با آن مواجه هستند و همچنین تأثیراتی که زبان بر مخاطب می‌گذارد. طرفین گفت‌وگو باید برای انتخاب اشکال مناسب زبانی، آگاهی کافی داشته باشند. مهارت نداشتن در به‌کارگیری شکل‌های زبانی مناسب، به شکست ارتباط زبانی با مخاطب منجر می‌شود و

حیثیت و وجهه گوینده تهدید می شود؛ بنابراین مقوله ای چون اصل ادب و نیاز به حفظ وجهه، مورد توجه قرار می گیرد (شرفزاده و بنی زمانی، ۱۳۹۷: ۶۳).

لویسنون (۱۹۷۵) مکالمه را یک نوع صحبت و گفت و گو تعریف کرده که در آن دو یا چند سخنگو آزادانه و به نوبت در موقعیت های ویژه شرکت می کنند. تحلیل مکالمه، مطالعه تعاملاتی است که برای ایجاد ارتباط صورت می گیرد. مکالمه براساس مجموعه ای از اصول و قواعدی در بیان پیش می رود که تعیین کننده صورت های متفاوت گفتار است. تخطی از این قواعد و اصول، به هر دلیلی، ممکن است ارتباط و تعامل دو طرف را دچار مشکل سازد یا منجر به ابهام شود. با توجه به این موضوع، اصل همکاری و ادب باید به عنوان دو اصل مهم در مسیر مکالمه مورد توجه قرار گیرد.

گافمن (۱۹۶۷) برای اولین بار عنوان «وجهه» را به کار برد و این گونه توصیفش کرد: ارزش اجتماعی مثبت که فرد به طور مؤثر آن را برای خود می خواهد و دیگران می دانند که این ارزش اجتماعی در طی ارتباط خاص به دست آمده است. وجهه، تصویری از خود است که با برخی رفتارهای اجتماعی پذیرفته شده در ارتباط است؛ این تصویر از خود که دیگران به فرد می دهند، مبتنی بر بروز رفتارهای درست از خود در جامعه است (همان: ۳۰۶). براون و لویسنون به تبعیت از گافمن، وجهه را خودانگاره عمومی ای تعریف کرده اند که هر عضو جامعه برای خود قائل است؛ بنابراین برای هر فرد دو وجهه را برمی شمارند: وجهه منفی و وجهه مثبت. مراد از وجهه منفی میل فرد به آزادی عمل در اجتماع و بیزاری از تحمیل است و منظور از وجهه مثبت میل فرد به تأیید شدن و دوست داشته شدن و پذیرفته شدن در جایگاه عضوی از گروه و جامعه است (براون و لویسنون، ۱۹۸۷: ۶۱).

آوستین، فیلسوف انگلیسی، اولین کسی بود که به نقش های فعل و به تبع آن جملات، در گفتار اشاره کرد. به گفته او، فعل در بسیاری موارد، فقط مبادله اطلاعات نمی کند، بلکه معادل است با خود عمل؛ برای نمونه، وقتی شخص می گوید «معذرت می خواهم» یا «قول می دهم»، فعل بلافاصله یک واقعیت روانی یا اجتماعی را می رساند. عمل عذرخواهی درست موقعی به وقوع می پیوندد که شخص «معذرت می خواهم» را به زبان می آورد، نه قبل از آن. در چنین مواردی، گفتن برابر با کنش است و گوینده با بر زبان آوردن جمله، کاری را انجام می دهد. آوستین این فعل ها را کنشی می نامد. اهمیت نظریه کنشی زبان، افزودن بُعد جدید اوضاع اجتماعی و محیطی به مطالعات زبانی است و این بُعد، عمده ترین ره آورد نظریه کنشی زبان به سخن کاوی محسوب می شود (کشوردوست، ۱۳۹۲: ۱۳۵).

کنش گفتاری به عملی گفته می شود که در نتیجه یک گفته عمدی رخ می دهد. زمانی که گفته ای تحریک آمیز و عمدی بیان می شود به قصد اینکه جریان یا کنشی به راه بیفتد، در واقع باز هم از کنش گفتاری صحبت می کنیم. از نمونه های دیگر کنش گفتاری می توان سلام کردن، پوزش خواهی، توصیف یک چیز، پرسیدن، دستور دادن، قول دادن، پیشنهاد دادن را نام برد (شرفزاده و بنی زمانی، ۱۳۹۷: ۶۳).

تانک می‌گوید سخنگویان زبان، کنش‌گفتارهای مختلفی را برای رسیدن به اهداف ارتباطی‌شان به کار می‌گیرند که می‌تواند منطبق بر دسته‌بندی سرل باشد و کنش‌گفتارهای اعلامی، ترغیبی، عاطفی، توصیفی، تعهدی را در بر گیرد، یا می‌تواند شامل کنش‌گفتارهای خاص‌تری مانند عذرخواهی، درخواست، رد درخواست یا پیشنهاد باشد. طبق نظر اشمیت و ریچاردز، کنش‌گفتارها شامل همهٔ اعمالی است که هنگام صحبت کردن انجام می‌دهیم و مهم‌ترین کار آن‌ها کمک به توجیه توانش ارتباطی است، آن‌ها کنش‌گفتارهای کاربردی مثل دعوت و رد پیشنهاد و عذرخواهی را از عناصر اصلی توانش ارتباطی تلقی می‌کنند (خدایی‌مقدم و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۸).

براون و لوینسون بر این نظرند که بعضی کنش‌گفتارها ذاتاً وجهه را تهدید می‌کنند و شامل کنش‌هایی می‌شوند که به‌طور فطری برخلاف خواسته‌های وجههٔ مخاطب یا سخنگو هستند و آن‌ها را کنش‌های تهدیدکنندهٔ وجهه می‌نامند. کنش‌های تهدیدگر وجهه شامل اعمال کنش‌های گفتاری‌اند که مخاطب را وادار می‌سازند عملی را انجام دهد که در شرایط معمول سودی برایش ندارد (واتس، ۲۰۰۳: ۸۷).

به‌طور کلی کنش‌های تهدیدگر وجهه ممکن است براساس تهدید مورد نظر متفاوت باشند؛ بعضی از آن‌ها ممکن است وجههٔ منفی شنونده را تهدید کنند مانند تقاضا و دستور، و برخی ممکن است وجههٔ مثبت شنونده را تهدید کنند مانند مخالفت و انتقاد و توهین و لاف زدن. علاوه بر این‌ها، کنش‌های تهدیدگری هم وجود دارند که وجههٔ خود سخنگو را تهدید می‌کنند مانند کنش‌های تشکر و پذیرش و پیشنهاد و قول دادن‌های ناخواسته که تهدیدگر وجههٔ منفی‌اند و کنش‌های عذرخواهی و اعتراف یا اقرار به عمل که تهدیدگر وجههٔ مثبت سخنگو هستند (براون و لوینسون، ۱۹۸۷: ۶۸۶۵).

راهبردهای ادب «شامل بیان یا انجام کار صحیح به طریق صحیح و در زمان صحیح و صدمه نزدن به احساسات یا عزت نفس دیگری است» (اُکوساکول، ۲۰۰۵: ۱۲۰). راهبردهای ادب عبارت‌اند از: راهبردهایی که یا به تأیید و تقویت وجههٔ مثبت مخاطب منجر می‌شوند و ادب مثبت نام دارند یا از تجاوز به حریم و آزادی عمل مخاطب و تحمیل به وی پرهیز می‌کنند و ادب منفی نامیده می‌شوند (واتس، ۲۰۰۳: ۱۲). براون و لوینسون راهبردهای ادب را به مستقیم، غیرمستقیم، ادب مثبت، ادب منفی تقسیم کرده‌اند و گاهی برای بیان درخواست مستقیم چیزی از کسی، به منظور تلطیف درخواست و کاهش شدت تحمیل به دیگران، این درخواست‌ها با عباراتی مثل «لطفاً» و «بی‌زحمت» همراه می‌شوند که به آن‌ها ابزارهای تلطیفی می‌گویند (یول، ۱۳۸۵: ۸۶ و ۱۶۴).

در بیان عامه، مؤدب بودن با تعاریفی از قبیل بافرهنگ بودن و رفتار درست داشتن یا توجه به احساسات دیگران تعریف می‌شود. ادب از دید علمی به این اشاره دارد که چه چیزی رفتار زبانی مؤدبانه را تشکیل می‌دهد. این رفتار ممکن است بین مشارکان در تعامل و فرهنگ‌های مختلف متفاوت باشد. مردم در فرهنگ‌های مختلف نگاه‌های متفاوتی به ادب دارند؛ برای نمونه، یونانی‌ها ادب را با بیان صمیمیت

یکی می‌دانند، درحالی که انگلیسی‌ها ادب را حفظ فاصله اجتماعی می‌پندارند (سیفیانو، ۱۹۹۲: ۱۰). مؤدب بودن در دیدگاه برخی پژوهشگران به «انطباق با نشانه‌های اجتماعی توافق‌پذیر با رفتار خوب» تعریف شده‌است (نوویه، ۱۹۹۲: ۳۱۰).

استفاده از عبارات احترام‌آمیز بین گویندگان زبان فارسی به‌عنوان یک ویژگی مقبول اجتماعی، جایگاه خاص خود را دارد. درعین حال استفاده از صورت‌های بدون نشانه احترام هم دیده می‌شود، ولی نشان دادن درجه‌ای از احترام از سوی بالادست هم قابل درک است و در کنش‌های گفتاری متعددی ملاحظه می‌شود که نشانه چیزی متفاوت از سلطه و قدرت است که چه‌بسا بیان‌کننده شخصیت آزاداندیش فرد باشد (درکیچ، ۱۳۸۶: ۲۸).

بحث و بررسی (توصیف و تحلیل)

در هر نوع تبادل گفتاری، در آنچه سخنگویان می‌گویند، تنوع زیادی وجود دارد. برای توصیف این گوناگونی باید بعضی از معیارها را مشخص سازیم و بدانیم که نقش و روابط آن‌ها با هم چگونه است. این عوامل بر مطلبی که گفته می‌شود و چگونگی گفته شدن آن اثر می‌گذارد (یول، ۱۳۸۵: ۱۵۹). اینوئوئه درباره دلایل کاهش کاربرد بیان‌های مؤدبانه در زبان ژاپنی اظهارنظری دارد که می‌توان گفت درباره دیگر زبان‌ها و زبان فارسی هم صدق می‌کند. وی معتقد است هر شخصی با هر جایگاه اجتماعی، در درون خود نهایتاً دوست دارد دیگران تشویقش کنند و دیگران با او صمیمی باشند و این از روح مشترک انسانی نشئت می‌گیرد. برای رسیدن به این منظور افراد دوست دارند به‌جای مورد خطاب قرار گرفتن با بیان‌های مؤدبانه خشک که بیشتر نشان از نبود صمیمیت است، با بیان‌هایی که نشان از نزدیکی دیگران به خود است، خطاب شوند. خطاب با اسم کوچک، پرهیز از بیان‌های محترمانه یا فروتنانه خشک و بی‌روح، از جمله این راهبردهای زبانی است (آذرپرند، ۱۳۹۸: ۹۵). مدرسی تهرانی (۱۳۸۶: ۳۲۴) می‌گوید: «تحولات درونی جامعه (مانند دموکراتیزه شدن روابط فردی و اجتماعی، هنجارشکنی و سست‌تر شدن روابط سنتی) و بیرونی (تأثیرپذیری از فرهنگ غربی) را باید از جمله مهم‌ترین عوامل در تحول کلامی به شمار آورد». برابری حقوق اجتماعی، تفاوت سطح مشارکان را از بین می‌برد و احساس هم‌سطحی و برابر بودن در مشارکان ایجاد می‌کند. اینوئوئه دلیل دیگر کاهش کاربرد بیان‌های مؤدبانه را در تغییرات اجتماعی و پدیده دموکراتیزه شدن جامعه امروزی می‌داند و می‌گوید: «تمایل جامعه امروزی بیشتر از اینکه به سمت‌وسوی ارتباط مافوق و زیردست باشد، به سمت ارتباط برابر و مساوی در حال تغییر است» (آذرپرند، ۱۳۹۸: ۹۵)؛ بنابراین کاربرد بیان‌های مؤدبانه هم در این راستا دستخوش تغییر شده‌است. با این توضیح، دلیل تغییرات زبانی را نه در خود زبان که در تغییرات اجتماعی باید جست‌وجو

کرد. زبان همواره منعکس‌کننده جامعه‌ای است که در آن استفاده می‌شود. اینوئوئه معتقد است: «با تغییر جوامع امروزی، استفاده از بیان‌های مؤدبانه بیشتر از اینکه بیان‌کننده احترام باشد، به ابزاری زبانی برای ایجاد و حفظ فاصله روحی - روانی با مخاطب تبدیل شده‌است. چه‌بسا که برای بسیاری، محترم‌ترین فرد، پدر و مادر یا فلان دوست است، اما این لزوماً به این معنی نیست که شخص هنگام صحبت با این افراد از بیان مؤدبانه استفاده می‌کند» (همان).

اصل ادب، راهبردی جهانی است که زبان ابزار و نمود گفتاری آن است؛ ادب در همه جوامع جدا از نوع و خاستگاه زبان‌ها، اصلی پذیرفته‌شده است. کیکوچی می‌گوید بیان‌های مؤدبانه به شکل سازماندهی‌شده بدون ارتباط با گروه و خانواده زبانی، عمدتاً در زبان‌های آسیایی از جمله ژاپنی، کره‌ای، تایلندی، هندی، ویتنامی، جاوه‌ای به چشم می‌خورد (آذرپرند، ۱۳۹۸: ۸۸). امروزه به دلایل زیادی، تحولات و تغییرات، سرعت و شتاب بیشتری گرفته و تفاوت فرهنگی و اجتماعی به کمترین میزان نسبت به گذشته رسیده‌است (جهانی شدن فرهنگ) و به سمت فرهنگ جهانی پیش می‌رود. ارتباط کلامی هم تابعی از این قاعده است و هر طبع سلیمی تمایل به برقراری ارتباطی دارد که نه تنها حیثیت و وجهه فردی و اجتماعی او تهدید نشود، بلکه مؤثر و مفید هم باشد. همان‌طوری که تئودور لیویت، استاد دانشگاه هاروارد، گفته تمام فروش این قرن، فروش رابطه است. اهمیت این سخن در معنی آن نهفته است؛ بدین معنی که در ارتباطی که با مخاطب برقرار می‌کنید، تا چه اندازه تأثیرگذار و متقاعدکننده هستید (خانیان، ۱۳۹۲: ۱). پس آگاهی و شناخت اصول و راهبردهای ارتباط کلامی و رعایت آن‌ها، از ضروریات زندگی امروزی است. ضمائر و افعال فارسی، معمولاً سه سطح دارد: سطح خنثی (در رابطه همبستگی و صمیمیت، گوینده برای خود و مخاطب استفاده می‌کند)، سطح پایین (برای فروتنی از جانب گوینده کاربرد دارد)، سطح بالا (گوینده برای مخاطب به کار می‌برد).

۱. ضمائر

اول شخص: دو ضمیر دارد: «من» برای مفرد و «ما» برای جمع. در سطح برابر از ضمیر من و ما استفاده می‌شود و از بدل‌های «این‌جانب» و «بنده» در سطح پایین استفاده می‌شود. اصطلاحات دیگری هم برای سطح پایین اول شخص مفرد استفاده می‌شود؛ مثل حقیر، دعاگو، چاکر.

قاعده کلی در نظام بیان‌های مؤدبانه این است که گوینده هر قدر هم در سطح بالایی باشد، صورت ضمیر سطح بالا برایش وجود ندارد؛ بنابراین اگر گوینده زبان فارسی نسبت به شنونده بالادست باشد، نمی‌تواند با ضمیر خاصی آن را برای خودش بیان کند. پس، ضمیر اول شخص مفرد فاقد سطح بالاست؛ یعنی فقط دو سطح برابر و پایین را دارد.

گاهی گوینده از ضمیر جمع ما به جای من استفاده می‌کند که این صورت هم بیانگر تواضع و مشارکت

مخاطب در آن عمل است و بیانی برابر است؛ گوینده با این نوع بیان، وجهه خود را تهدید می‌کند و برایش سطح پایین است، اما چون همراه مخاطبان است پس بیان مؤدبانه برابر محسوب می‌شود.

دوم شخص: برای سطح خنثی دو ضمیر دارد: «تو» برای مفرد و «شما» برای جمع. ضمیر تو بسیار پربسامد است و می‌تواند شاخص رابطه همبستگی (صمیمیت) میان سخنگو و مخاطب در یک طبقه اجتماعی باشد. در چنین مواردی، به ضمیر تو به عنوان ضمیر سطح خنثی نگاه می‌شود. به علاوه، این ضمیر در گفت‌وگوی روزمره سطح پایین هم گاهی اوقات به کار می‌رود.

تا چند سال پیش خطاب کردن مهمان برنامه‌های نسبتاً رسمی و پربیننده تلویزیونی داخلی با ضمیر دوم شخص مفرد تو نه تنها متداول نبود بلکه بی ادبی محسوب می‌شد، اما امروزه بر اثر تغییرات زبانی گوناگون که حاصل تغییرات فرهنگی - اجتماعی است، هم مجری و هم مهمان، به راحتی از این ضمیر در حضور بیننده‌ها استفاده می‌کنند (آذرپرند، ۱۳۹۸: ۹۵).

از جمله دلایل تنش و دلخوری بعضی از افراد بزرگسال، به خصوص معلمان و مدرسان، از رفتار کلامی نوجوانان و جوانان، به ویژه دانش‌آموزان و دانشجویان، استفاده آنان از ضمائر و افعال سطح خنثی است که به قصد بی ادبی نیست و به سبب تغییرات اجتماعی است که بیان‌های مؤدبانه نیز به تبع آن دستخوش تغییر شده‌اند.

کاربرد ضمیر شما به جای دوم شخص مفرد، یکی از معمول‌ترین شیوه‌های احترام است. این ضمیر در زبان فارسی نشان‌دهنده صمیمیت و همبستگی کمتر و احترام بیشتری نسبت به ضمیر توست. واژه «عالی» بین همه فارسی‌زبانان، کاربرد گسترده‌ای دارد و نشانه احترام یا گاهی اوقات سلطه است؛ مانند لطف عالی زیاد!

البته ضمیر عالی به ندرت در این شکل به کار می‌رود و بیشتر قبل از آن واژه‌های «جناب» یا «حضرت» قرار می‌گیرد (جناب عالی، حضرت عالی) که نشانه احترام رسمی بیشتر است. عموماً جناب و حضرت قبل از عنوان و نام برای خطاب رسمی و همراه با احترام برای مردان به کار می‌رود. برای خانم‌ها معمولاً از واژه «سرکار» استفاده می‌شود. این اصطلاحات در زبان فارسی نشان‌دهنده همبستگی کمتر و احترام رسمی بیشتری نسبت به ضمائر تو و شما هستند.

سوم شخص: ضمیر سوم شخص مفرد هر سه سطح را دارد: سطح پایین در بیان‌های مؤدبانه کاربرد ندارد. سطح خنثی: «او» یا «وی».

سطح پایین: «اون»، «این»، «یارو»، «فلانی»، «آقاهه»، «خانمه».

سطح بالا: «ایشان» برای بیان سطح بالا در زبان فارسی، به جای «او» می‌آید و با فعل سوم شخص جمع مطابقت می‌کند. برای ضمیر سوم شخص جمع در حالت خنثی از «آنها» یا «آنان» استفاده می‌شود.

۲. افعال

مقوله فعل در زبان فارسی برای بیان احترام تنوع زیادی دارد و حتی بیشتر از مقوله ضمیر است. افعال نیز مانند ضمائر سه سطح دارند: سطح خنثی یا برابر که می‌تواند در راهبرد ادب مستقیم برای اول و دوم و سوم شخص به کار رود. سطح پایین که به گوینده یا اول شخص برمی‌گردد. سطح بالا که معمولاً برای دوم و سوم شخص به کار می‌رود؛ برای مثال، فعل «آمدن» که سطح برابر (خنثی) است، سطح بالای آن، «تشریف آوردن» و سطح پایینش «(به) خدمت رسیدن» است.

با توجه به اینکه فعل با ضمیر رابطه مستقیم دارد، پس سطح بالای فعل فقط با سطح بالای ضمیر مطابقت می‌کند؛ مثلاً هر فارسی‌زبانی می‌داند جمله «من تشریف آوردم» نادرست است.

همان‌گونه که سطح بالای فعل با سطح بالای ضمیر مطابقت می‌کند، سطح پایین آن هم با سطح پایین ضمیر مطابقت می‌کند. پس نمی‌توان گفت شما (یا جناب‌عالی) به خدمت رسیدید؛ البته صورت‌های محترمانه و متواضعانه بسیاری از این فعل و فعل‌های دیگر پیدا می‌شود و این مثال‌ها، فقط نمونه‌هایی برای نشان دادن سطح افعال در زبان فارسی است؛ البته سخنگویان هر زبانی با استفاده از شم زبانی خود، توان تشخیص نوع ساختارها را دارند. به قول مولانا: «از قرآن بوی خدا می‌آید و از حدیث بوی مصطفی می‌آید و از کلام ما بوی ما می‌آید» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۵۸). ویلیام امپسون می‌گوید نهفته‌های ذهنی انسان، بر خلاف میل او هم که باشد، در طرز بیانش جلوه دارد (شمیسا، ۱۳۷۴: ۱۹).

اکنون که ساختارهای مؤدبانه و ساختارهای متملقانه مشخص شد و می‌توان با استفاده از راهبردهای ادب براون و لوینسون، مانع از تهدید وجهه شد، لازم است میزان و درجه استفاده از عناصر مؤدبانه در سازه‌های بیانی نیز مشخص شود؛ به عبارت دیگر، کاربرد عناصر مؤدبانه در ساختار بیان تا چه حد و اندازه‌ای مؤدبانه است و بیش از آن متملقانه.

همان‌گونه که پیش‌تر بیان شد، اصل ادب براون و لوینسون چهار راهبرد دارد؛ این چهار راهبرد عبارت‌اند از:

۳. بیان مستقیم

در این روش، روابط معمولاً صمیمی است و غالباً همدیگر را با نام صدا می‌زنند. فعل با فاعل مطابقت دارد و اشخاص احساس تهدید وجهه نمی‌کنند و برای مخاطب به راحتی از نام یا ضمیر تو و فعل دوم شخص مفرد (عناصر خنثی) استفاده می‌کنند. این نوع ارتباط از لحاظ سطح، برابر محسوب می‌شود.

– «تو نمی‌فهمی. نمی‌بینی چه فیگوری می‌گیره، میز و صندلی‌ها رو جابه‌جا می‌کنه؟» (نویان، ۱۳۹۱: ۱۲۳).

در این نمونه، چون ارتباط صمیمی است، مخاطب احساس تهدید وجهه نمی‌کند. هم ضمائر و هم

افعال در سطح خنثی (برابر) هستند.

«آقا محمود، پسرعموی بابا، گفت: ... برادرش، آقا مسعود، ادامه داد» (همان: ۱۷).

در این نمونه، نام افراد همراه یک واژه مؤدبانه (شاخص) آمده؛ یعنی ترکیبی است و فعل هم با فاعل مطابقت دارد، پس در سطح برابرند.

همان گونه که پیش تر ذکر شد، به دلیل عوامل درونی و بیرونی، روند تبدلات کلامی در جهان و نیز در کشور ما، به سمت این نوع از بیان است که علاوه بر احساس برابری و عدم تهدید وجهه، حس صمیمت و همبستگی و تعاون ایجاد می کند و از تملق و چاپلوسی هم به دور است. پس ساختاری مناسب است و با قاطعیت می توان گفت در این نوع ساختار، نشانی از تملق و چاپلوسی نیست؛ ساختاری است با عبارات و ضمائر و افعال خنثی و معمولاً تک شاخصی.

۴. بیان به روش ادب مثبت

– «آقا محمود... گفت: عمو جان! قبولیت مبارک! ان شاءالله تا دکترا ادامه بدی. برادرش، آقا مسعود، ادامه داد: بله عمو! تا اون جایی که من یادمه، تو باهوش ترین جوون فامیل هستی. حیفه ادامه تحصیل ندی» (همان: ۱۷).
در این نمونه، گوینده از ضمائر و افعال خنثی استفاده کرده و البته در هر جمله ای هم از یک عنصر مؤدبانه بهره جسته است؛ یعنی شاخص های «آقا» و «عمو» و جمله دعایی «ان شاءالله»، راهبرد ادب مثبت برای حفظ وجهه مخاطب اند، اما سطح ضمائر و افعال برابرند. این سازه نیز ساختاری مناسب است؛ البته با این قید که عناصر مؤدبانه در حد برقراری تعادل (معمولاً یک تا سه ترکیبی) آمده باشد.

۵. بیان به روش ادب منفی

هرگاه ارتباط منجر به تهدید وجهه منفی مخاطب شود، گوینده با استفاده از راهبرد کلامی ادب منفی از قبیل کنش های کلامی (تشکر، عذرخواهی، فروتنی، تلطیف کننده) به خنثی کردن و ارتقای سطح به برابر یا فراتر از خود می پردازد.

– «عرض کردم: دیگه چه خبره؟» (همان: ۱۳۹).

این نمونه، سؤالی است؛ یعنی گوینده با طرح پرسش، وجهه منفی مخاطب را تهدید کرده و برای جبران از فعل سطح پایین مرکب (عرض کردم) استفاده کرده که ساختاری مناسب و پذیرفتنی است.

– «امروز با خواهرتون تشریف بیارید کافی شاپ روبه روی دانشگاه» (همان: ۳۱).

در این نمونه، کلام امری و تهدید کننده است، اما با استفاده از ضمیر جمع (خواهرتون) و فعل مرکب سطح بالای (تشریف آوردن)، جنبه تهدید آن را خنثی کرده و به سطح برابر رسانده است و عناصر مؤدبانه نیز دو ترکیبی هستند. این ساختار نیز مناسب است؛ البته با این قید که عناصر مؤدبانه بیش سه ترکیبی نباشد.

۶. بیان غیرمستقیم

استفاده از عبارات مجازی و جملات در معنی ثانوی آن‌ها.

– «گفتم: کبکت خروس می‌خونه!» (همان: ۲۰).

– «مادر با جمله‌ای که نفهمیدم از سر مهربانی بود یا دلخوری، در جواب جمله ناجوانمردانه فرهاد ک "آقا دست خالی اومدن" گفت: "سالم و سربه‌راه باشه، کادو نمی‌خوام ازش"» (همان: ۱۱۰).

در ساختار غیرمستقیم، بیان مجازی و غیرحقیقی است و برای درک منظور گوینده با بافت‌های مختلفی از قبیل بافت زبان و موقعیت و مکان مواجهیم و ساختار بیان نیز ادبی است؛ پس، این نوع بیان، باوجودی که کاربرد دارد، چون عدول از اصل شیوه گرایس است و در راهبردهای براون و لوینسون هم محتاط‌ترین راهبرد برای پیشگیری از تهدید وجهه است و از طرف دیگر تمایل سخنگویان امروزی هم به سمت بیان مستقیم و خنثی است و اساس این بیان نیز بر معنی استوار است، از موضوع بحث ما خارج است و پیشنهاد هم نمی‌شود.

بر این اساس می‌شود گفت سه ساختار برای بیان‌های مؤدبانه، مناسب تشخیص داده شد و نوعی محک نیز برای این ساختارها داده شد و عدول از ساختارهای سه‌گانه مستقیم، ادب مثبت، ادب منفی که بنیان آن‌ها بر برابری و هم‌سطحی به دور از تهدید وجهه مشارکان استوار است، به هر دلیل و بهانه‌ای ناپسند است و پذیرفتنی نیست و منجر به بیان ناهنجار می‌شود که بیان متملقانه، یکی از بیان‌های ناهنجار است. معمولاً ساختار بیان متملقانه، از ترکیب بیش از سه عنصر مؤدبانه شروع می‌شود تا جایی که تمام عناصر و اجزای بیان، متشکل از عناصر مؤدبانه شود. بیان‌های متملقانه نه تنها وجهه خود گوینده را تهدید می‌کند، بلکه وجهه منفی مخاطب را هم تهدید می‌کند (البته مخاطب آگاه، تهدید شدن وجهه‌اش را می‌فهمد) و گوینده با عبارات متواضعانه خشک و اغراق آمیز، به زعم خودش، وجهه مثبت مخاطب را تقویت می‌کند، اما طبق نظر گرایس، گافمن، براون و لوینسون و سایر محققان، این عمل در هیچ جای دنیا پسندیده نیست و گوینده در نزد مخاطب و شنونده، اعتبار و حیثیت خویش را به مخاطره می‌اندازد.

نتیجه

- گرایش و تمایل سخنگویان زبان فارسی، امروزه به سمت استفاده از ساختاری هم‌سطح و برابر و راهبرد ادب مستقیم و مثبت است.
- ساختارهای سه‌گانه بیان‌های مؤدبانه و راهبردهای ادب مستقیم و ادب مثبت و ادب منفی، مناسب هستند.
- در ترکیب ساختارهای مؤدبانه، یک تا سه عنصر ادب، معمول و مقبول است.
- معمولاً ساختار بیان‌های مؤدبانه مستقیم، از ضمائر و افعال خنثی تشکیل شده و یک واژه شاخص در

- ساختارشان هست و عناصر مؤدبانه و تلطیف‌گر خشک هم معمولاً در این نوع بیان کاربرد ندارند؛ یعنی یک ترکیبی است و به‌طور کلی دارای ساختاری عادی و غیرتملکی است و مشارکان هم احساس راحتی و صمیمیت می‌کنند.
- معمولاً در ساختار بیان‌های مثبت و منفی، تا سه عنصر مؤدبانه (سه ترکیبی) ملاحظه شده‌است.
- بیان متملقانه، ساختاری ناهنجار دارد؛ گوینده به زعم خودش با این نوع سخن گفتن وجهه مخاطب را بالا می‌برد، ولی تهدیدی برای وجهه خویش است.
- در ترکیب ساختار متملقانه، عناصر مؤدبانه بیش از سه مورد است، تاجایی که تمام عناصر و اجزای بیان، ترکیبی از عناصر مؤدبانه می‌شود.

منابع

- آذرپند، سهراب (۱۳۹۸)، «تغییرات راهبرد زبانی خطاب براساس نظریه ادب براون و لوینسون بین استادان و دانشجویان ایرانی؛ مطالعه موردی: دانشگاه تهران». فصلنامه زبان‌شناسی/اجتماعی، دوره ۲، شماره ۲ (پیاپی ۶)، صفحات ۹۸-۷۳.
- آهنگر، عباسعلی؛ مجاهدی رضائیان، ستاره؛ اسفندیارپور، فریبا (۱۳۹۹)، «بررسی تأثیر قدرت مخاطب بر گزینش راهبردهای ادب در کنش گفتاری نصیحت کردن در زبان فارسی». فصلنامه زبان‌شناسی/اجتماعی، دوره ۳، شماره ۲ (پیاپی ۱۰)، صفحات ۱۰۱-۸۵.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲)، مناقب العارفین، با تصحیحات و حواشی و تعلیقات تحسین یازجی، چاپ ۲، تهران، دنیای کتاب.
- خانیان، حمید (۱۳۹۲)، مدیریت زبان، گرگان، نوروزی.
- خدایی‌مقدم، معصومه؛ الیاسی، محمود؛ شریفی، شهلا (۱۳۹۶)، «توصیف و تحلیل چند واژه مؤدبانه و کارکرد آن‌ها در زبان فارسی در چارچوب نظریه ادب براون و لوینسون»، زبان‌پژوهی، سال ۹، شماره ۲۲، صفحات ۵۳-۲۵.
- درکیچ، منیر (۱۳۸۶)، «چرا خارجی‌ها تعارف فارسی را نمی‌فهمند؟»، نامه پارسی، سال ۱۲، شماره ۱ و ۲، صفحات ۱۷-۴۲.
- رحمانی، حسین (۱۳۹۳)، «نگاهی به قدرت و جنسیت از منظر ادب و بی‌ادبی در رمان‌های نوجوانان فارسی‌زبان». زبان و زبان‌شناسی، دوره ۱۰، شماره ۲۰، صفحات ۵۶-۳۱.
- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله (۱۳۶۸)، بوستان، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- شرف‌زاده، محمدحسین؛ بنی‌زمانی، مجید (۱۳۹۷)، «کاربرد راهبردهای ادب توسط دبیران ایرانی در موقعیت کنش گفتاری پیشنهاد»، پازند، سال ۱۴، شماره ۵۲ و ۵۳، صفحات ۸۱-۵۷.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۴)، کلیات سبک‌شناسی، چاپ ۳، تهران، اندیشه.
- طوسی نصرآبادی، محمدرضا؛ زندی، بهمن؛ محمودی بختیاری، بهروز؛ قلی‌فامیان، علیرضا (۱۳۸۹)، «ادب زبانی در متون تعلیمی امام محمد غزالی»، پژوهش‌های زبان‌شناسی تطبیقی، سال ۹، شماره ۱۷، صفحات ۲۱۹-۲۳۷.

کشوردوست، آذر (۱۳۹۲)، «بررسی اصول گرایس در داستان سیاوش در شاهنامه»، *زیباشناسی ادبی*، دوره ۴، شماره ۱۷، صفحات ۱۳۳-۱۵۴.

مدرسی تهرانی، یحیی (۱۳۸۶)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی زبان*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

نبویان، امیرعلی (۱۳۹۱)، *قصه‌های امیرعلی ۱*، چاپ ۱۰، تهران، نقش و نگار

یول، جورج (۱۳۸۵)، *کاربردشناسی زبان*، ترجمه محمد عموزاده مهدیرجی و منوچهر توانگر، تهران، سمت.

- Al-Shboul, Y. & Zarei, N. (2013). Gender differences in the appropriateness of advice-giving among Iranian EFL learners. *International Journal of Language Learning & Applied Linguistics World (IJLLALW)*. 3(4), 88-98.
- Borderia-Garcia, A. M. (2006). The acquisition of pragmatics in Spanish as a foreign language: Interpreting and giving advice. Doctoral dissertation. University of Iowa.
- Brown, P. & S. Levinson (1987), *Politeness: Some Universals in Language Usage*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Farashian, A. & Muthusamy, P. (2016). Pragmatic variations in giving advice in L2 by Malaysian postgraduate students: The situational effects. *English Language Teaching*, 9(5), 179-191.
- Goffman, E. (1967). *Interaction Ritual: Essays on Face-to-Face Behaviour*. Anchor Books, Nueva York.
- Hinkel, E. (1997). Indirectness in L1 and L2 academic writing. *Journal of Pragmatics*, 27(3), 360-386.
- Nwoye, Onuigbo G. (1992), Linguistic politeness and socio-cultural variations of the notion of face. 33-1756. *Journal of Pragmatics* no.18 (4):309-328.
- Levenston, E. (1975). Aspects of testing the oral proficiency of adult immigrants to Canada. *Papers on Language Testing*. 19(74), 67-74.
- Searle, J. (1969), *Speech Acts*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Sifianou, M. (1992), *Politeness Phenomena in England and Greece. A Cross-Cultural Perspective*. Oxford: Clarendon Press.
- Ukosakul, M. (2005), "The Significance of Face and Politeness in Social Interaction as Revealed through Thai Face Idioms". *Broadening the Horizon of Linguistic Politeness*. R.T. Lakoff & S. Ide (eds). Amsterdam: John Benjamin's Publishing Company. pp. 117-128.
- Watts, R. J. (2003), *Politeness*. Cambridge: Cambridge University Press.



Journal of Iranian Studies

(JIS)

Vol. 13, No. 2, Summer 2023, 53-73



10.22059/jis.2022.344547.1121

Research Paper

The nature of Western Iranology and its impact on the emergence and development of National Iranology

Mohammad Keshavarz¹

1. Assistant Professor, Department of Iranian Studies, Vali-e-Asr University of Rafsanjan.

Email: m.keshavarz@vru.ac.ir

Article Info.	Abstract
Received: 2022/10/08 Accepted: 2022/11/22 Keywords: <i>Iran, Western Iranology, National Iranology, Iranologists, Pahlavi Library.</i>	The set of studies about Iran, especially historical, literary, cultural, geographical, and linguistic studies, is called Iranology. A science that is four centuries old and was created by westerners. Iranology from the establishment of the first language schools to the establishment of Iranology in the world's major universities has passed great changes in these four centuries. In the twentieth century, some Iranians also entered the field of Iranology due to traveling to Europe and observing the work of orientalist and Iranologists, breaking the monopoly of Iranology of the west. The purpose of this study is to investigate the nature of western Iranology and how "National Iranology" was formed by using descriptive-analytical method. The achievements of this research show that on the one hand insufficient literacy of western Iranologists, Iranology influence project and biased expression of research results by Orientalists and Iranologists and on the other hand scientific presentation away from prejudice and bias by Iranian researchers, self-knowledge versus otherness, recognizing the cultural and historical capacities of Iran to the whole world, researchers' interest in research on Iran, and government support for Iranian studies has led to the formation of "National Iranology" in the contemporary century. Researchers such as Allameh Qazvini and Pourdavod, as the first National Iranologists, took very important steps in promoting the science of Iranology and others like Abbas Iqbal, Mojtaba Minavi, Iraj Afshar, etc. continued their path. The establishment of the Pahlavi Library in the 1340s is a turning point in Iranology. communication and cooperation with Iranology and Oriental Studies Centers, collaboration with Iranologists around the world, creating a special archive and library for Iranology, organizing World Congresses of Iranology, follow up on information and publications of world centers related to Iranian culture and provide services about Iranian culture and civilization such as: the establishment of new centers of Iranology, teaching

Persian language in universities around the world and publishing journals of Iranology were among the most important tasks of Iranology in this library. Library officials sought to determine the general Iranian studies policies of all countries from Tehran. The next stage in the development of Iranology occurred in the 1380s. The establishment of the Iranology Foundation and the entry of Iranology into universities led to the further development and expansion of National Iranology.

How To Cite: Keshavarz, Mohammad (2023). The nature of Western Iranology and its impact on the emergence and development of National Iranology. *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 53-73.

Publisher: University of Tehran Press.





بررسی مولفه‌های ماهیتی و تاریخی پیدایش و گسترش ایران‌شناسی ملی

محمد کشاورز^۱

۱. استادیار گروه ایران‌شناسی، دانشکده ایران‌شناسی، دانشگاه ولی‌عصر (عج) رفسنجان، ایران. رایانامه: m.keshavarz@vru.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۶	به مجموعه مطالعات درباره ایران، به ویژه مطالعات تاریخی، ادبی، فرهنگی، جغرافیایی و زبانی ایران‌شناسی می‌گویند. علمی که قدمتی چهار سده‌ای دارد و واضع آن غربی‌ها بوده‌اند. ایران‌شناسی در این چهار قرن از تاسیس اولین مدارس آموزش زبان در کشورهایی مانند فرانسه و انگلیس تا تاسیس رشته ایران‌شناسی در دانشگاه‌های مطرح دنیا تحولات عظیمی را پشت سر گذاشته است. در قرن بیستم میلادی برخی از ایرانیان نیز به دلیل رفت و آمد به اروپا و مشاهده روش کار خاورشناسان و ایران‌شناسان، وارد عرصه ایران‌شناسی شدند و انحصار ایران‌شناسی غربیان را در هم شکستند. این پژوهش با روش تحقیق تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی در صدد پاسخ دادن به این سوال است که فرایند شکل‌گیری و پیدایش ایران‌شناسی ملی چگونه بوده است؟ دستاوردهای این پژوهش نشان می‌دهد که از سویی سواد ناکافی ایران‌شناسان غربی، پروژه ایران‌شناسی نفوذ و بیان مغرضانه نتایج تحقیقات توسط خاورشناسان و ایران‌شناسان و از سویی دیگر، ارایه علمی به دور از تعصب و جانب‌گیری توسط پژوهشگران ایرانی، خودشناسی در مقابل دیگرشناسی، شناساندن ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی ایران به سراسر دنیا، علاقه پژوهشگران به تحقیق درباره ایران و حمایت دولت از پژوهش‌های ایران‌شناسی سبب شکل‌گیری «ایران‌شناسی ملی» در قرن معاصر شده است. پژوهشگرانی چون علامه قزوینی و پورداود، به عنوان اولین ایران‌شناسان ملی، گام‌های بسیار مهمی در ترویج علم ایران‌شناسی برداشتند و افرادی چون عباس اقبال، مجتبی مینوی، ایرج افشار و ... ادامه‌دهنده راه آنان بودند. تاسیس کتابخانه پهلوی در دهه ۱۳۴۰ ش، نقطه عطفی در مطالعات ایران‌شناسی محسوب می‌شود. ارتباط و همکاری با مراکز ایران‌شناسی و خاورشناسی، همکاری با ایران‌شناسان دنیا، تشکیل آرشیو و کتابخانه مخصوص ایران‌شناسی، سازماندهی کنگره‌های جهانی ایران‌شناسی، پیگیری اطلاعات و انتشارات مراکز جهانی مربوط به فرهنگ ایران و انجام خدماتی درباره فرهنگ و تمدن ایران مانند: تشکیل مراکز جدید ایران‌شناسی، تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌های جهان و انتشار مجلات ایران‌شناسی از مهمترین وظایف ایران‌شناسانه این کتابخانه بود. مسئولان کتابخانه به دنبال تعیین سیاست‌های کلی ایران‌شناسی تمامی کشورها از تهران بودند. مرحله بعدی گسترش ایران‌شناسی در دهه ۱۳۸۰ ش، اتفاق افتاد. تاسیس بنیاد ایران‌شناسی و راهیابی ایران‌شناسی به دانشگاه‌ها سبب توسعه و گسترش هر چه بیشتر ایران‌شناسی ملی گردید.
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۰۱	

واژه‌های کلیدی:
ایران، ایران‌شناسی
غربی، ایران‌شناسی
ملی، ایران‌شناسان،
کتابخانه پهلوی.

استناد به این مقاله: کشاورز، محمد (۱۴۰۲). بررسی مولفه‌های ماهیتی و تاریخی پیدایش و گسترش ایران‌شناسی ملی. فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۵۳-۷۳.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۱. مقدمه

در یک تعریف کلی، هر نوع مطالعه درباره ایران و ایرانیان را ایران‌شناسی می‌گویند. برای این تعریف زمانی و مکانی متصور نیست؛ از زمانی که هرودوت مطالبی را درباره ایران نگاشته است تا زمان حاضر که سالانه کتاب‌ها و مقاله‌های زیادی توسط پژوهشگران برتر دنیا درباره ایران نوشته می‌شود. ایران‌شناسی در طول دوران مطالعاتی خود به دو دسته غیرعلمی و علمی تقسیم می‌شود. سفرنامه‌نویسی، خاطره‌نویسی، گزارش‌نویسی و ... مطالعات ایران‌شناسی غیر علمی را تشکیل می‌دهد. ایران‌شناسی علمی با تأسیس موسسه‌های زبانی، ترجمه و تصحیح متون آغاز می‌شود. ترجمه و تصحیح متون دینی و شاهکارهای نظم و نثر فارسی از اولین کارهای علمی ایران‌شناسی است که توسط اروپائیان انجام گرفته است. اما ایران‌شناسی غرب ابعاد دیگری نیز داشته است و سه - چهار قرن ایران‌شناسی غربی ترکیبی از اهداف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی را دنبال می‌کرده است. این اهداف چنان در هم آمیخته است که تفکیک انواع ایران‌شناسی با اهداف مختلف را سخت دشوار کرده است.

از آنجا که ایران‌شناسی یکی از شعب شرق‌شناسی محسوب می‌شود، برای هر یک از انواع آن تا حد زیادی می‌توان گفتمان دانش و قدرت میشل فوکو^۱ را در نظر گرفت. از طرفی ایران‌شناسی به اقتضای نیازهای سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب پیدا شده و از طرفی دیگر سلطه نظامی بدون مطالعات فرهنگی در باب زبان، تاریخ، جغرافیا، فرهنگ مردم و ... (سلطه فرهنگی) امکان‌پذیر نیست. اروپائیان در طی این قرون در عرصه‌ای یک طرفه و به گونه‌ای که خود خواسته‌اند، فعالیت نموده‌اند. اما گسترش فعالیت‌های ایران‌شناسانه در قرن بیستم میلادی و آشنایی ایرانیان با نقاط ضعف و قوت ایران‌شناسی غربی، عده‌ای از پژوهشگران ایرانی را بر آن داشت که خود قدم در راه ایران‌شناسی نهند. این پژوهش به دنبال آشکار ساختن ضرورت ایجاد علم ایران‌شناسی و گسترش آن به دست پژوهشگران ایرانی است و در این راستا، به این سوال پاسخ خواهد داد که: فرایند شکل‌گیری و گسترش «ایران‌شناسی ملی» چگونه بوده است؟

فرضیه تحقیق نشان می‌دهد که رفع ابهام از ایران‌شناسی مغرضانه، ناآگاهانه و غیر علمی غربی، آشنایی ایرانیان با شیوه‌های پژوهش غربی، شناسایی نقاط ضعف و قوت ایران‌شناسی غربی و عزم ملی جهت معرفی ظرفیت‌های ایران توسط پژوهشگران ایرانی سبب شکل‌گیری و گسترش ایران‌شناسی ملی شده است. پژوهش حاضر با تکیه بر گردآوری اطلاعات از منابع کتابخانه‌ای و اسنادی و با روش تحقیق تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی، انواع ایران‌شناسی غربی و چگونگی شکل‌گیری ایران‌شناسی ملی را مشخص می‌سازد. در این راستا، تمامی پژوهش‌های خاورشناسی و ایران‌شناسی بررسی شد و مطالب

1. M. Foucault

مربوط به انواع ایران‌شناسی غربی از درون آنها استخراج شد. در قسمت ایران‌شناسی ملی بیشتر تاکید بر روی مطالعه اسنادی است. اسناد ایران‌شناسی آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران مربوط به کتابخانه پهلوی و برگزاری کنگره‌های بین‌المللی ایران‌شناسی مورد استفاده قرار گرفتند.

۲. پیشینه پژوهش

ایران‌شناسی ملی پدیده‌ای نوظهور است و پژوهش‌های زیادی درباره آن انجام نشده است. بنابراین، از میان پژوهش‌هایی که به طور عمومی به موضوع ایران‌شناسی پرداخته‌اند، مطالبی درباره ماهیت و انواع ایران‌شناسی قابل استخراج است:

طهمورث ساجدی (۱۳۸۷) در «مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی» به چگونگی آشنایی پژوهشگران ایرانی با روش کار ایران‌شناسان در اروپا و علاقه آنان به شکل‌گیری ایران‌شناسی توسط ایرانیان پرداخته است. همچنین، وی تاریخچه‌ای از کاربرد واژه «ایران‌شناسی» توسط پژوهشگران ایرانی و غربی را ذکر کرده است. اما، روند شکل‌گیری ایران‌شناسی ملی در دوره معاصر را مورد بررسی قرار نداده است.

زهره زرشناس (۱۳۹۱) در «درآمدی بر ایران‌شناسی» دو موضوع خاورشناسی و ایران‌شناسی را در دو گفتار جداگانه مورد بررسی قرار داده است. در گفتار دوم به تعریف، تاریخچه و نقد علم ایران‌شناسی توجهی ویژه کرده است. هویت ایران‌شناسی غربی و ایراداتی که بر آن وارد است، مولف را به سمت ایران‌شناسی ملی هدایت کرده است. پژوهش مذکور با آن که تاکنون بهترین کتاب در جوامع دانشگاهی است و به سان یک کتاب مرجع می‌توان به آن نگاه کرد، اما در بحث ایران‌شناسی ملی و زمینه‌های پدید آمدن آن دارای نواقصی است و مولف به صورت گذرا فقط نام چند تن از ایران‌شناسان داخلی را ذکر کرده است. اشاره به تاسیس بنیاد ایران‌شناسی، برگزاری کنگره‌های بین‌المللی و ملی ایران‌شناسی، اشکال ایران‌شناسی، انجمن‌ها و نشریات ایران‌شناسی و حوزه‌های پژوهش در ایران‌شناسی از نقاط قوت این کتاب است.

حسن حبیبی (۱۳۸۹)، مؤسس بنیاد ایران‌شناسی، در «طراحی مقدماتی برای ایران‌شناسی نظام‌یافته» ضمن برشمردن نقایص ایران‌شناسی غربی، به دنبال ارائه راهکاری برای سمت و سو دادن به پژوهش‌های ایران‌شناسی است. اما مولف در این طرح تنها به آینده مطالعاتی ایران‌شناسی داخلی توجه داشته است.

ناصر تکمیل همایون (۱۳۹۱ و ۱۳۹۴) هم در دو مقاله با عنوان‌های «در مفهوم ایران‌پژوهی» و «بحثی در مورد ایران‌شناسی یا ایران‌پژوهی» سعی کرده است مباحثی پیرامون ایران‌شناسی مطرح سازد که قابل توجه هستند.

هانری کربن^۱ (۱۹۴۶) از اولین ایران‌شناسان خارجی است که در «وضعیت کنونی مطالعات

1. Henry Corbin

ایران‌شناسی در ایران» به ضرورت انجام مطالعات ایرانی به دست پژوهشگران ایرانی و همکاری آنان با خاورشناسان اشاره کرده است. تمرکز هانری کوربن بیشتر بر روی مطالعه نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی در سراسر ایران بوده و لیستی از آن‌ها را فراهم آورده است.

از پژوهش‌های جدید در موضوع ایران‌شناسی می‌توان به این موارد اشاره کرد: محمد کشاورز (۱۴۰۱) در «نقش علامه محمد قزوینی در شکل‌گیری ایران‌شناسی ملی» از قزوینی به عنوان اولین ایران‌شناسی ملی یاد کرده و نقش وی در هدایت پژوهشگران ایرانی به سمت ایران‌شناسی ملی را مشخص نموده است. مریم رفیعی آتانی و پوران طاحونی (۱۳۹۹) در «رسالت ایران‌شناسی: دولت-ملت ایرانی یا جهان ایرانی» با مطالعه آثار روشنفکران اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تاریخ شکل‌گیری ایران‌شناسی به عنوان یک دانش در جهان ایرانی را مورد تحلیل قرار داده‌اند.

همچنین، از آنجا که ایران‌شناسی شعبه‌ای از شرق‌شناسی است، برخی از منابع شرق‌شناسی اطلاعات کلی درباره ماهیت ایران‌شناسی غربی ارائه می‌دهند: «استشراق و مستشرقان» از مصطفی السباعی؛ «گفتاری در باب شرق‌شناسی» از اندیشکده برهان؛ «نقدی بر گفتمان شرق‌شناسی» از ساسی سالم الحاج؛ «شرق‌شناسی» از الکساندر لئون مک‌فی؛ «گسست تاریخی و شرق‌شناسی» از رضا داوری اردکانی و «شرق‌شناسی» از ادوارد سعید. در این آثار تعریف شرق‌شناسی، انگیزه‌ها، اهداف، ابزارهای شرق‌شناسی، مکاتب شرق‌شناسی و ... مورد بررسی قرار گرفته است که در بحث ماهیت و انواع ایران‌شناسی غربی می‌تواند مفید واقع شود.

نگاهی به تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که پژوهش درباره ایران‌شناسی ملی هنوز در آغاز راه است و در برخی دوره‌ها با یک حلقه مفقوده مواجه است. بنابراین، ضرورت انجام تحقیقاتی در این زمینه را می‌طلبید. در پژوهش حاضر، سعی شده ضمن توجه به منابع چاپی با مطالعه اسنادی به این مسئله پرداخته شود.

۳. ماهیت و انواع ایران‌شناسی

ایران‌شناسی، علمی است که بنا بر نیازهای غربیان به وجود آمده است. هر یک از سازمان‌ها و پژوهشگران اروپایی بنا به دلایل خاصی دست به مطالعات ایران‌شناسی زده‌اند که نتیجه آن ماهیت ایران‌شناسی را شکل داده است.

ماهیتی که دو وجه ایجابی (کمک به شناخت و معرفی ایران فرهنگی، تاریخی و ادبی) و سلبی (تحریف، بدنمایی و اهداف استعماری و کسب اطلاعات ضد منافع ملی ما) داشته است. در وجه ایجابی، مطالعات آنان باعث معرفی ایران به عنوان یک فرهنگ و تمدن و کشور برتر به خارجیان با زبان و شاکله ذهنی مخاطبان بومی بوده و در کنار آن روشنی‌هایی نیز به برخی از ابعاد ناشناخته ایران افکنده‌اند. در وجه سلبی، شناخت آنان از ما در خدمت دشمنان ما قرار گرفته و از همین دانش ضد ما استفاده شده

است. همچنین، گروهی از آنان به دلایل مختلف از درک درست واقعیت و ماهیت اندیشه، فرهنگ و مسائل ما ناتوان مانده و نظرات انحرافی و غلط خود را به مثابه دانش شناخت ما ارائه نموده‌اند (صفی‌پور، ۱۳۹۲: ۵۷-۵۸). همچنین باید توجه داشت که اگر ما ایران‌شناسی را به دو بخش ایران‌شناسی غربی و ملی (ایرانی) تقسیم کنیم، باز موضوع ایران و ایرانیان است ولی هر دو طرف با دو روش و دو دیدگاه متفاوت به این موضوع پرداخته‌اند. در ایران‌شناسی غربی هدف دیگرشناسی است، در حالی که در ایران‌شناسی ملی هدف شناخت هویت خویش و خودشناسی است (نک: امیرخانی فراهانی، ۱۳۹۳: ۲۱). بنابراین، در ادامه انواع ایران‌شناسی غربی مورد بحث قرار گرفته و نقش آن در پیدایش ایران‌شناسی ملی مشخص می‌شود:

۱.۳. ایران‌شناسی علمی

ایران‌شناسی علم شناخت ایران در تمامی ابعاد آن است که تفکیک و دسته‌بندی آن کاری دشوار است. به عبارتی دیگر، نمی‌توان به ایران‌شناسی علمی پرداخت بدون این که سایر جنبه‌های آن مانند ایران‌شناسی غیرعلمی و ایران‌ستیزانه را در نظر نگرفت. برای بررسی ایران‌شناسی، به ناچار باید تقسیم‌بندی سیال گونه‌ای را ارایه داد که ضمن بحث بر جنبه اصلی و مورد نظر از سایر جنبه‌ها نیز مغفول نماند. ساجدی (۱۳۸۴: ۶۳۳) ایران‌شناسی^۱ علمی را این گونه تعریف کرده است:

«مجموعه‌ای از مطالعات منظم و علمی مربوط به تمامی شاخه‌های علوم انسانی درباره ایران، فرهنگ، تمدن و زبان‌های ایرانی، در دوره‌های مختلف تاریخ است که در ابتدا یکی از زیرمجموعه‌های خاورشناسی بوده است و خاورشناسان آن را بنیاد نهاده‌اند. این تعریف اگر شرح حال و آثار ایران‌شناسان در اعصار متفاوت نیز در آن منظور شود، بی‌گمان جامع‌تر خواهد بود».

در یک نگاه کلی، ایران‌شناسی‌های اولیه علمی را باید در مراکز ترجمه و سفرنامه‌ها جستجو کرد. در این مراکز، بسیاری از آثار ادبی و تاریخی ایران به زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شوند و زمینه‌های شناخت ایران را فراهم می‌آورند. سفرنامه‌ها با این که مبنای علمی چندانی ندارند، اما در برخی از مواقع اطلاعات ارزشمندی درباره تاریخ، جغرافیا، فرهنگ اقوام، زبان و ... ارائه می‌دهند که آن‌ها را جزء منابع مهم ایران‌شناسی علمی درآورده است.

علاوه بر اطلاعات مندرج در سفرنامه‌ها، اروپائیان به دلیل اشتراکات نژادی، توجه خاصی به ایران داشتند و مطالعه درباره زبان‌های ایرانی از اولویت‌های آنان بوده و ایران‌شناسی علمی هم با زبان‌شناسی شروع شده است.

یکی دیگر از زمینه‌های پدید آمدن ایران‌شناسی علمی غرب موقعیت استراتژیک و بی‌نظیر ایران است که در برخی از دوره‌ها مورد توجه دولت‌های اروپایی قرار گرفته است. برای نمونه، استقرار حکومت

عثمانی زمینه‌های توجه به ایران، به عنوان یک دولت شیعی قدرتمند، را پدید آورد. همچنین، انگلیسی‌های برای حفظ هندوستان همواره توجه ویژه‌ای به ایران داشتند. بنابراین در کنار اهداف سیاسی، مطالعاتی درباره ایران انجام می‌شده که جنبه علمی هم داشته است.

با گذشت زمان و آشنایی بیشتر اروپائیان با شرق، که بخش عمده‌ای از آن به وسیله سفرنامه‌نویسان صورت گرفته بود، برخی از خاورشناسان به مطالعات ایرانی علاقمند شدند و آثار تحقیقی فراوانی مربوط به تاریخ، زبان و ادبیات ایران پدید آوردند. کار عمده آنان ترجمه آثار ادبی و تاریخی ایران به زبان‌های اروپایی و در مرحله بعد مطالعات دقیق زبانی همراه با تالیف کتاب‌هایی در ارتباط با دستور زبان و نگارش فارسی بود.

تاسیس مدارس و کرسی‌های ایران‌شناسی مانند «جوانان زبان»، «زبان‌های شرقی پاریس» و «کلژدوفرانس»^۱ سبب تقویت مطالعات ایران‌شناسی شد. پس از این مرحله، ایران‌شناسی به تدریج وارد دانشگاه‌های اروپا می‌شود و زمینه توسعه ایران‌شناسی در سال‌های بعد فراهم می‌آید.

در سده اخیر انجمن‌های علمی و مجلات ایران‌شناسی نقش مهمی در ترویج و توسعه ایران‌شناسی علمی داشتند و بسیاری از آثار ایرانی به زبان‌های اروپایی ترجمه می‌شود.^۲

۲.۳. ایران‌شناسی غیر علمی

کشور ایران به عنوان یک قدرت جهانی در دوران باستان مورد توجه مورخان، سیاحان و اندیشمندان مغرب زمین بوده است. آنها در آثارشان از مشرق‌زمین به طور عام و از ایران به طور خاص سخن به میان آورده و در واقع وارد عرصه ایران‌شناسی شده‌اند (تکمیل‌همایون، ۱۳۷۱: ۱۳۲؛ زرشناس، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۲). آگاهی‌ها و اطلاعاتی که این مورخان ارائه می‌دهند، نخستین قدم‌های شناخت شرق و غرب از یکدیگر است. به عنوان مثال هرودوت، در کتاب خود، تاریخ هرودوت، به جنگ‌ها و پیروزی‌های پی در پی ایرانیان و یونانیان و نیز ایجاد روابط و تعاملات فرهنگی (ناشی از ارتباط دو ملت) بین این دو امپراتوری اشاره کرده است. نتیجه این تعاملات، شناخت بهتر از یکدیگر (البته نه از نوع یک شناخت علمی) بوده است (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۸).

بنابراین هر نوع مواجهه اروپائیان با ایرانیان که منجر به شناخت ایران شده می‌تواند ماهیت ایران‌شناسی غیر علمی غربی را شکل دهد. به جز جنگ‌های ایران‌باستانی، در ایران دوره اسلامی اولین برخوردها، توصیفات سفرنامه‌نویسان اروپایی از ایران است.

گزارش مسافرت سیاحان اروپایی مانند آدام اولئاریوس^۳، ژان باتیست تاورنیه^۴ و ژان شاردن^۵ درباره

1. College de france

2. Adam Olearius

3. Jean Batist Tavernier

ویژگی‌های ممتاز فرهنگ ایرانی و شیوه زندگی ایرانیان در قرن هفدهم، از اولین موضوعاتی بود که توجه اروپاییان را به ایران جذب کرد (بلوک‌باشی، ۱۳۹۲: ۲۳). در بین مطالب سفرنامه‌ها یک سری تعبیر غیرعلمی در تحلیل وقایع و داورهای ناآگاهانه وجود دارد که دلیل آن عدم رابطه مستقیم علمی غربی‌ها با مشرق زمین بود. برخی از جهانگردان، سفرا و هیئت‌های خارجی به همراه همسرانشان برای خرید سوغات به بازارهای اصفهان، تهران، قزوین و ... می‌رفتند و اجناسی را تهیه و اطلاعاتی از این سفرها به دست می‌آوردند. این افراد، در برگشت به کشور خویش «شرق‌شناس» نامیده می‌شدند (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۴: ۱۷-۱۸). اما باید توجه داشته باشیم که آثار و نوشته‌های جهانگردانی که به ایران آمدند و فضای فکری ایرانیان را کشف کردند و درباره احوالات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایرانیان گزارش‌های متعددی نوشتند، برای سیطره بر ایران به خدمت استعمار در آمد (نک: سالم الحاج، ۱۳۹۷: ۳۹).

از دیگر موارد ایران‌شناسی غیرعلمی باید به بی‌سوادی برخی از خاورشناسان و ایران‌شناسان اروپایی اشاره کرد که فعالیت‌های آنان نتیجه‌ای برای ایران‌شناسی در بر نداشته یا حتی ایران‌شناسی را از مسیر اصلی خود منحرف کرده است. در همین زمینه، علامه محمد قزوینی در مدت اقامت سی و شش ساله خود در اروپا به این نتیجه می‌رسد که: در اروپا تعداد خاورشناسان مدعی و بی‌سواد بسیار بیشتر از خاورشناسان حقیقی و واقعی است. آن‌ها به محض آموختن مقدماتی یک یا دو زبان شرقی، عنوان معلم زبان‌های شرقی را به خود اختصاص داده و در بین عموم، این زبان‌ها را تدریس می‌کنند و صاحب تالیفات متعددی می‌شوند که پر از اشتباهات آشکار است. بنابراین، لازم است که ایرانیان فریب الفاظی چون «معلم السنه شرقیه» و «عضو انجمن‌های علمی فلان آکادمی» را نخورند و هر آنچه را که اروپایی‌ها می‌نویسند، وحی منزل ندانند (زندگینامه و آثار مرحوم علامه قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۴-۲۶). به ویژه این که بسیاری از آن‌ها آلوده به تعصبات نژادی و دینی بودند (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۱: ۳۹).

همچنین، زمانی که قزوینی مشغول عکسبرداری در کتابخانه‌های اروپا بود، در طی نامه‌ای به یحیی خان قراقرلو^۳ در زمینه مقدمه‌نویسی کتاب‌های عکسبرداری شده، بی‌اعتمادی خود را نسبت به مستشرقین اروپایی (از نظر علمی) ابراز می‌دارد و مقدمه‌نویسی محققان جوانی چون عباس اقبال و مجتبی مینوی را ترجیح می‌دهد (نصیری، ۱۳۸۳: ۵۴-۵۵). زیرا، بهترین ایران‌شناسان مانند گوینو که اوصاف دقیق و بی‌چون و چرایی درباره ایران و ایرانیان داشته‌اند، از لغزش‌های قلمی در امان نبوده‌اند (کمالی، ۱۳۷۶: ۴۹۵) و در واقع، کسانی که در غرب به شناسایی ایران و به طور کلی شرق پرداخته‌اند، این شناسایی را برای بهره‌برداری و بهره‌گیری از شرق خواسته‌اند و در همان حد که این شناسایی برای آنان کفایت می‌کرده، به آن پرداخته‌اند و به عمق مسائل نرسیده‌اند (حبیبی، ۱۳۸۹: ۱۴) و به ویژه آنچه به عنوان ایران‌شناسی از دیگران در دست داریم، بخش

بزرگی - البته نه به تمامی - متضمن جزئی‌نگری و ذکر لطیفه‌ها و غرایب، مسائل نادر و در بسیاری موارد، اطلاعات ناقص از برخی موضوعات است. ریزه‌کاری‌ها و نکته‌های مهم نیز خاص برخی موضوعات و یا نتیجه تتبع در منابع اطلاعاتی در مورد معین است (همان، ۱۳-۱۴).

همچنین، ایران‌شناسی به لحاظ این که قبل از علمی بودن حوزه‌ای سیاسی بوده است، دچار نارسایی‌های روشی شده است. زیرا اولین کسانی که به نام سیاح و سفرنامه‌نویس به کشور ایران آمده و حاصل مشاهداتشان را در قالب کتاب و یا گزارش به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، ایتالیایی و آلمانی ارائه داده‌اند، بیشتر سیاستمدار بوده‌اند تا دانشمند. بنابراین وجود نارسایی‌های روشی در مجموع کارهای اولیه سیاحان دور از انتظار نخواهد بود. این نارسایی‌ها شامل موارد ذیل می‌شود: ۱- مسایل هنری و فرهنگی مربوط به ایران با پیش فرض اینکه انسان شرقی (ایرانی نیز به عنوان شرقی) انسان عاطفی، احساسی است و رفتار او بر اساس احساس است تا عقل ۲- تاکید بر وجهه عجیب و غریب بودن عناصری از فرهنگ و رفتار اجتماعی ایرانیان ۳- گزینشی برخورد نمودن با فرهنگ و تمدن ایرانی (برای مثال تاکید بر تاریخ کهن ایران تا تاریخ معاصر و تاکید بر تاریخ اقوام و مذاهب تا کلیت تاریخ ایران) ۴- غلبه گزارشگر غیر ایرانی بر گزارشگر ایرانی در ارایه تفسیری واقعی از تاریخ و فرهنگ ایرانی ۵- منبع‌شناسی: ارجاعات در کتب شرق‌شناسان و ایران‌شناسان بیشتر به کارهای قبلی مستشرقان تا محققان و صاحب‌نظران در مورد ایران و در ایران بوده است. این نوع رویکرد به منابع موجب ادامه اشتباهات و گمراهی در فهم و تحلیل مسائل و موضوعات فرهنگی ایران شده است. شاید یکی از دلایل اصلی مراجعه به منابع مستشرقین تا منابع محققان ایرانی سهولت در دسترسی به آن منابع و از طرف دیگر سختی در مراجعه به منابع اصلی فرهنگ ایرانی به لحاظ زبان و ادبیات (نثر و کتابت) آن است ۶- بهره‌گیری از روش‌ها و داده‌های نامناسب در بررسی‌ها ایران‌شناسانه (آزاد ارمکی، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۵).

۳.۳. ایران‌شناسی مغرضانه یا ایران‌ستیزانه

ایران‌شناسی غربی، بخشی از نهضت و گرایشی است که شرق‌شناسی نامیده می‌شود. این شرق‌گرایی علاوه بر جنبه دانشگاهی‌اش یک جنبه و صبغه سیاسی نیز دارد که در پی اهداف صرفاً معرفت‌شناسی نیست، بلکه بلندمنشانه، پدرخوانده‌آبانه و از منظر بلند باختر به خاور می‌نگرد و در پی آن است که به نظریه‌های خود درباره شرق اعتبار بخشد. هدفش اصلاح، تعلیم، حکمرانی، تجدید ساختار دینی، اجتماعی و اقتصادی مشرق‌زمین، دستیابی به اقتدار و آمریت بر شرق و ایجاد سلطه است (سرکاراتی، ۱۳۹۲: ۲۶-۲۷).

همچنین، از دیرباز این عقیده درباره ایران‌شناسی وجود داشته که ایران‌شناسی همانند سایر شعب شرق‌شناسی، یکی از اقدامات استعمار جهت تسط بر ایران بوده است؛ به عبارتی دیگر، دولت‌های استعمارگر علاوه بر کارشناسان نظامی و اقتصادی به دانشمندانی که از فرهنگ، زبان و آداب و رسوم

مستعمراتشان آگاه باشند، نیاز داشتند تا به راحتی بتوانند از منابع آن سرزمین‌ها بهره ببرند. بنابراین ایران‌شناسی همانند سایر رشته‌های شرق‌شناسی به دلیل نیازهای سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت‌های استعمارگر پدید آمده و هدف فوری آن تامین مصالح آن دولت‌ها بوده است (عنایت، ۱۳۵۲: ۴۲) و حتی برخی از دولت‌ها برای پژوهش‌هایی که با ایدئولوژی آن‌ها سازگار بوده به طور مستقیم سفارش می‌داده‌اند (دالان، ۱۳۹۱: ۱۵) و برخی شرق‌شناسان در قالب نیروهای نظامی و دیپلماتیک به سمت شرق اعزام می‌شدند، پست و مقام می‌گرفتند و در سفرهایشان حمایت کامل مالی می‌شدند و لقب‌های شرافتمندانه به آن‌ها داده می‌شد و آنان را به عضویت مجامع علمی در می‌آوردند (اندیشکده برهان، ۱۳۹۹: ۱۹).

بنابراین تحقیقات صد درصد علمی ایران‌شناسان وابسته به استعمار مورد تردید است. زیرا پژوهش‌های ایران‌شناسانه آن‌ها همواره مورد استفاده دولت‌های استعماری بوده است (نک: زرشناس، ۱۳۹۱: ۴۶) برای نمونه، تمامی درگیری‌های نعمتی - حیدری، متشرعه - شیخی، شیعه - سنی، شهر با روستا، ایل با ایل و تیره با تیره، بی‌تأثیر از دخالت‌های استعمار نبوده است که در پرتو مطالعات علمی به دست می‌آمده است (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۴، ۳۸، ۴۱). همچنین، کشورهای اقوام و خویشاوند شرقی با سابقه مشترک فرهنگی، اجتماعی، قومی و دینی چند هزار ساله به عنوان کشورهای مستقل از یکدیگر تحت مطالعات علمی که برخی ایران‌شناسان برای اربابانشان انجام می‌دادند، به صورت رقیب و دشمن با یکدیگر در می‌آمدند تا منافع امپریالیزم سرمایه‌داری، تامین گردد (رواسانی، ۱۳۹۴: ۹۴).

باید این نکته را ذکر کرد که برخی از ایران‌شناسان و خاورشناسان سمت‌های مهمی در دولت‌های مطبوعشان داشته‌اند و تحقیقات علمی آنان در نتیجه استفاده از امکانات و کمک‌های مالی آن دولت‌ها بوده است. بنابراین نتیجه این تحقیقات از قبل مشخص شده است.

علاوه بر ایران‌شناسی اروپایی‌ها، در حوزه ایران‌شناسی روسیه نیز دیدگاه‌های مغرضانه‌ای نسبت به ایران وجود داشته است. برای نمونه مطالبی که کمیسرهای سرحدی روس درباره ایلات و طوایف دوره قاجاریه نوشته‌اند، بسیار قابل توجه است. آن‌ها کوچ ایلات ایرانی به سرزمین‌هایی که پس از عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای روسی شده بودند را نوعی غارت و چپاول سرزمین‌های خود می‌دانستند و این مسئله را در نوشته‌های متعدد خود منعکس می‌کردند. در صورتی که هدف اصلی آن‌ها اسکان ایلات مرزی ایران، توسط دولت ایران بود (صفری، ۱۳۷۱، ۲۰۳/۱؛ مرادی خلج و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۰۲؛ نک: کشاورز، ۱۳۹۷: ۱۵۸).

ایران‌شناسی مغرضانه روس‌ها در آن مقطع چنان گسترش و تعمیم یافته است که امروزه هزاران برگ سند غارتگری و چپاول شاهسون‌ها در سازمان اسناد ملی ایران موجود است. بنابراین وظیفه ایران‌شناسی ملی برطرف نمودن دیدگاه‌های جانبدارانه از ایران‌شناسی و شناساندن زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و مدنی ایران بر مبنای واقعیت است.

یکی دیگر از حوزه‌هایی که خاورشناسان به صورت مغرضانه به آن پرداخته‌اند، حوزه علوم دینی است. حوزه‌ای که مستشرقان و ایران‌شناسان زیادی به خود اختصاص داده و به علت اهمیت دین و قرآن در جهان اسلام، این مستشرقان و ایران‌شناسان مغرض بیشتر مطالعات خود را به این حوزه اختصاص داده‌اند تا از طریق به اهداف مغرضانه خود برسند (مناحی‌زاده، ۱۳۹۹: ۷-۸). به علاوه، پیشینه تاریخی جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان و مسلمانان، خواه ناخواه، اثرات منفی و مخرب مهمی را بر ذهن اروپاییانی گذاشته بود که مذاقه در تاریخ و مبانی اعتقادی اسلام را موضوع پژوهش‌های خود قرار داده بودند (کریمی حکاک، ۱۳۹۸: ۹).

مصطفی السباعی (۱۳۹۹: ۴۱-۴۳) معتقد است مستشرقین جهت دستیابی به اهداف مغرضانه خود ابزارهایی ذیل را در دست دارند: تالیف کتاب‌های متعدد در موضوعات مختلف درباره اسلام و گرایش‌های آن، انتشار نشریات خاصی درباره جهان اسلام، ارسال کمک‌های مبشران به جهان اسلام، برگزاری جلسات سخنرانی در دانشگاه‌ها و جمعیت‌های علمی، انتشار مقاله‌هایی در روزنامه‌های محلی خود، برگزاری کنگره‌های شرق‌شناسی و نوشتن دایره‌المعارف اسلامی.

استعمارگری هم موضوعی است که با شرق‌شناسی و ایران‌شناسی ارتباط تنگاتنگی دارد. بسیاری از شرق‌شناسان با حمایت‌های مالی و جانی دولت‌های استعمارگر روانه شرق شده بودند. نمونه روشن ارتباط بین استعمارگری و شرق‌شناسی زندگی حرفه‌ای سیلوستر دو ساسی، پایه‌گذار شرق‌شناسی در فرانسه، است. مهارت او در زبان‌های شرقی سبب شد کمیته آموزش همگانی در مجمع ملی او را در سال ۱۷۹۴ به خدمت بگیرد. ساسی علاوه بر تدریس عربی و فارسی در دانشکده زبان‌های شرقی و کلژ دوفرانس، با نهادهای دولتی مانند چاپخانه سلطنتی و کتابخانه سلطنتی نیز همکاری داشت و در اداره چندین انجمن دانشگاهی مانند انجمن آسیایی و مجله دانشمند نقش داشت (مک‌فی، ۱۳۹۸: ۶۱-۶۲). از دیگر شرق‌شناسانی که در خدمت دول استعماری بوده‌اند، می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: ریچارد پوکاک^۱، تامس هاید^۲، ویلیام جونز^۳، ویلسون^۴، ویلیکینز^۵، هالهد^۶، دربلو^۷، اوزبه دوسای، آبراهام دانیئوس، لئون شارل زاکار و ... (همان، ۱۳۹۹: ۵۹-۶۴).

علاوه بر مطالب فوق، ایران‌شناسی در سطح بین‌الملل گرداننده‌های خاصی دارد که تا حد امکان به غیر خودی‌ها مجال فعالیت‌های آکادمیک نمی‌دهند؛ کرسی‌های ایران‌شناسی را هرکجا که بتوانند، به افراد معینی واگذار می‌کنند؛ در انتخاب هیأت‌های رئیسه انجمن‌های شرق‌شناسی و ایران‌شناسی دخالت آشکار می‌کنند؛ از اشخاص نه‌چندان پرمایه در گوشه و کنار جهان، بت و بتواره می‌سازند؛ برخی از

-
1. Richard Pococke
 2. Thomas Hyde
 3. William Jones
 4. Wilson, Horace Hayman
 5. David Wilkins
 6. Nathaniel Brassey Halhed
 7. Barthélemy d'Herbelot

ایران‌شناسان فرزانه مستقل‌اندیش را به گرایش‌های فاشیستی متهم می‌کنند. نمونه‌هایش: ژرژ دومزیل^۱، ویکاندر^۲، آیلرز^۳ و ده‌ها نویسنده دیگر که به ایران‌دوستی مشهور بودند (سرکاراتی، ۱۳۹۲: ۲۷-۲۸). همچنین، برخی از مستشرقین به دلیل تربیت اروپایی و به واسطه جنگ‌هایی که در قدیم مابین ایران و یونان و روم واقع شده است، حس عداوت‌گونه و استخفاف نسبت به ایران دارند و ناگزیر در آثارشان نیز این مسائل را منعکس می‌کنند (قزوینی، ۱۳۳۲: ۲۹۵/۲-۲۹۶).

۴. ایران‌شناسی ملی

ماهیت و انواع ایران‌شناسی غربی و انگیزه پژوهشگران ایرانی به تدریج سبب شکل‌گیری ایران‌شناسی در ایران یا «ایران‌شناسی ملی» می‌شود.

در ابتدای قرن چهاردهم شمسی برخی از پژوهشگران ایرانی مانند احمد کسروی و ابراهیم پورداود در آثار خود از اصطلاحاتی چون «ایران‌شناسی» و «ایران‌شناس» استفاده می‌کنند و از آن پس، این اصطلاحات به تدریج میان ایران‌شناسان داخل کشور متداول می‌شود (نک: ساجدی ۱۳۸۷: ۱۶۵).

در سال ۱۳۲۴ش پورداود انجمن ایران‌شناسی را تاسیس کرد. این انجمن کتاب‌هایی در زمینه زبان و تاریخ ایران منتشر کرد و کلاس‌هایی در زمینه آموزش زبان‌های باستانی و ایران‌شناسی در دبیرستان فیروز بهرام تشکیل داد که آن زبان‌های پهلوی، اوستایی، سریانی، فارسی باستان، ارمنی قدیم، لاتینی، یونانی و حتی سانسکریت تدریس می‌شد و استادانی چون دکتر محمد معین، سعید نفیسی، نصرالله فلسفی، دکتر ذبیح‌الله صفا، دکتر بقایی کرمانی و عده‌ای از استادان خارجی در آن آموزشگاه تدریس می‌کردند (عباسی، ۱۳۹۷: ۴۹).

پورداود در یک سخنرانی در مدرسه فیروز بهرام هدف از تاسیس انجمن ایران‌شناسی و آموزشگاه آن را انجام دادن تحقیقات ایران‌شناسی و شناساندن بهتر ایران عنوان می‌کند (نک: همان، ۴۹-۵۰).

علاوه بر کسروی و پورداود، محمد قزوینی به دلیل مصاحبت با ایران‌شناسان بزرگ اروپایی، در مدت زمان اقامت خود در انگلیس، فرانسه و آلمان علاقه پیدا کرد که به شیوه آن‌ها به تحقیق بپردازد (نک: ساجدی، ۱۳۸۷: ۱۶۶). بنابراین، مطالعه انتقادی متون ایران‌شناسی اندکی پس از ترجمه و نشر این آثار به زبان فارسی آغاز شد (رفیعی آتانی و طاحونی، ۱۳۹۹: ۲). قزوینی در پی اثبات این نکته بود که ایرانیان نیز می‌توانند در ایران‌شناسی با ایران‌شناسان اروپایی برابری کنند. وی حتی بسیاری از آثار پژوهشگران برجسته اروپایی را به عنوان کار ایران‌شناسی قبول نداشت. قزوینی دلیل عمده تحقیقات کم‌ارزش و سطحی

1. Georges Dumézil

2. Örjan Wikander

3. Wilhelm Eilers

ایران‌شناسان اروپایی را عدم دسترسی آنان به منابع و مواد لازم برای تحقیق ذکر می‌کرد. سرانجام، علامه قزوینی به فکر ترغیب ایرانیان جهت ورود به عرصه ایران‌شناسی افتاد و در مکاتبات و تماس‌هایی که با پژوهشگران ایرانی داشت آن‌ها را به این کار تشویق کرد (کشاورز، ۱۴۰۱: ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۵۰).

همزمان با ایران‌شناسان ایرانی، هانری کربن (۱۹۴۶: ۴۳۹-۴۴۲)، ایران‌شناس مشهور فرانسوی، سه دلیل برای توجیه انجام تحقیقات ایران‌شناسی به دست ایرانیان را اینگونه نام می‌برد: منابع عظیم نسخ خطی موجود در ایران، دغدغه خاطر برخی از ایرانیان جهت انجام مطالعات ایران‌شناسی و پروژه‌هایی که باید با هدف همکاری خاورشناسان و ایران‌شناسان انجام شود.

از سال‌های ۱۳۴۰ش، اندیشه بررسی تاریخ و فرهنگ ایران، تشکیل انجمن‌ها و برگزاری کنگره‌ها و گردهمایی علمی مورد توجه بیشتر ایران‌پژوهان و علاقه‌مندان فرهنگ و تمدن ایران قرار گرفت که استاد ایرج افشار با افکار و ابتکارهای خود نقش مهمی در این امر فرهنگی داشت (تکمیل‌همایون، ۱۳۹۱: ۴۱).

ایرج افشار با شناخت تاریخ، ادبیات و فرهنگ مردم ایران راه نخستین ایران‌شناسان ملی از قبیل محمد قزوینی و ابراهیم پورداود را ادامه داد و با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر خود، فرهنگ و تمدن ایرانی را به جهانیان و ایرانیان معرفی کرد. او با برپایی کنگره‌های تحقیقات ایرانی، تاسیس مجلات ایران‌شناسی، تالیف کتاب‌هایی در زمینه نسخه‌شناسی، سندپژوهی، مرجع‌نویسی، فهرست‌نگاری، نامه‌نگاری و ... و مقاله‌هایی در زمینه ایران‌شناسی، ایران‌شناسان، کتاب‌شناسی، نسخ‌خطی، کتابداری و کتابخانه، نقد و بررسی کتاب، تاریخ اجتماعی، جغرافیای تاریخی، سفرنامه، اسناد و عکس‌های تاریخی، زبان فارسی و مباحث لغوی، ادبیات فارسی و تحشیه بر آثار دیگران، انحصار ایران‌شناسی غریبان را در هم شکست و ایران‌شناسی ملی را توسعه بخشید.

گام مهم دیگر در توسعه ایران‌شناسی ملی تاسیس کتابخانه پهلوی در ۲۵ مهر ۱۳۴۴ش بود. هدف از ایجاد چنین کتابخانه‌ای در ماده یک اساسنامه این‌گونه بیان شده است:

«به منظور گردآوری کلیه کتب و نسخ خطی ایرانی و اسناد و مدارک تاریخی مربوط به ایران به صورت اصل یا نسخه‌های عکسبرداری شده آن‌ها و به منظور گردآوری آثاری که تاکنون درباره ایران به زبان‌های مختلف جهان انتشار یافته است، کتابخانه‌ای به نام «کتابخانه پهلوی» تاسیس می‌شود» (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۲۴۴۸۸: ۳).

وظایف کلی کتابخانه پهلوی در زمینه ایران‌شناسی بدین‌گونه تعریف شده بود: ارتباط و همکاری با مراکز ایران‌شناسی و خاورشناسی، همکاری با دانشمندان خارجی، تشکیل آرشیو و کتابخانه مخصوص ایران‌شناسی، اداره کنگره‌های جهانی ایران‌شناسی، پیگیری اطلاعات و انتشارات مراکز جهانی مربوط به فرهنگ ایران و انجام خدماتی درباره فرهنگ و تمدن ایران مانند: تشکیل مراکز جدید ایران‌شناسی، تدریس زبان فارسی در دانشگاه‌های جهان، انتشار مجلات ایران‌شناسی و ... (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۲۳۹۵۶: ۳-۴).

«در اجرای این ماموریت، کتابخانه پهلوی طی یک برنامه چندساله به تهیه و تنظیم فهرست‌های

جامعی از کتاب‌های خطی فارسی در کتابخانه‌های مختلف ایران و کلیه کشورهای جهان، کتاب‌ها و مقالات تحقیقی چاپ شده درباره ایران به زبان‌های مختلف و ادوار مختلف و نیز فهرست‌های اسناد و مدارک تاریخی خطی یا چاپی ایرانی یا مربوط به ایران در تمام جهان اقدام کرد. همچنین، کتابخانه پهلوی همکاری بین‌المللی وسیعی با مراکز مختلف مطالعات ایران‌شناسی دنیا و یا کتابخانه‌ها و موزه‌هایی که در آنها آثار علمی، ادبی و هنری ایران نگهداری می‌شود، و نیز با دانشمندان ایران‌شناس سراسر جهان ترتیب داد» (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۳۷۰۷۵: ۳-۴؛ نک: سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۳۶۵۵۱: ۳-۸).

این کتابخانه در سال‌های اولیه تاسیس موفق شد با بیش از ۴۰۰ مرکز علمی خاورشناسی (آکادمی‌ها، انستیتوهای دانشگاهی، انجمن‌ها و مراکز مستقل علمی و تحقیقی)، حدود ۲۰۰ دانشگاه جهان که در آن‌ها زبان فارسی و زبان‌های ایرانی تدریس و مطالعه می‌شود، بیش از ۳۰۰ کتابخانه ملی و دانشگاهی، بیش از ۴۰۰ موزه و مرکز هنری و حدود ۵۰۰ دانشمند ایران‌شناس و خاورشناس ارتباط نزدیک برقرار کند. کتابخانه مذکور دارای آرشیو جامعی از عکس‌ها و شرح حال‌ها و آثار و فعالیت‌های علمی جاری کلیه دانشمندانی بود که در سراسر جهان کار آن‌ها با مطالعات ایران‌شناسی ارتباط داشت (اطلاعاتی درباره: کتابخانه پهلوی، مجله مهر ۱۳۴۶: ۳۵۰؛ اطلاعاتی درباره: کتابخانه پهلوی، نشریه ایران‌شناسی ۱۳۴۶: ۲-۳).

همچنین، کتابخانه پهلوی به دستور محمدرضا شاه پهلوی مامور تالیف کتاب «تاریخ ایران» شد. کتابخانه مذکور قبل از تالیف کتاب تاریخ ایران اقدام به برپایی یک کنگره جهانی ایران‌شناسان در تهران جهت استفاده از اطلاعات و دستاوردهای ایران‌شناسان نمود. این کنگره، که مهم‌ترین مجمع علمی بین‌المللی و نخستین کنگره خاص ایران‌شناسی در تاریخ مجامع خاورشناسی جهان تا آن روز به شمار می‌رفت و بعداً غالب شرکت‌کنندگان خارجی آن را «موفق‌ترین کنگره‌های خاورشناسی» دانستند، از تاریخ نهم تا ۱۷ شهریور ۱۳۴۵/۳۱ اوت تا ۸ سپتامبر ۱۹۶۶ در تهران، اصفهان و شیراز برگزار شد. در این کنگره ۱۱۶ دانشمند ایران‌شناس از ۳۱ کشور جهان و ۸۴ دانشمند ایرانی از متخصصان برجسته تاریخ و فرهنگ ایران شرکت داشتند (اطلاعاتی درباره: کتابخانه پهلوی، مجله مهر ۱۳۴۶: ۳۵۱).

از دیگر کارهای کتابخانه پهلوی تدوین و نشر دایره‌المعارفی به نام «جهان ایران‌شناسی» بود. این اثر در بردارنده رابطه فرهنگی ایران با سایر کشورها و وضع کنونی ایران‌شناسی در آن‌ها بود. در این دایره‌المعارف اطلاعات مربوط به ۸۴ کشور در ۸۴ فصل و مشتمل بر ۲۰ جلد و ۳۰ هزار صفحه گردآوری شده بود (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۳۷۰۷۵: ۴).

همچنین، کتابخانه پهلوی جهت رونق گرفتن مطالعات ایران‌شناسی با بسیاری از دانشگاه‌های مطرح دنیا مکاتباتی برقرار کرده بود و حمایت مالی پروژه‌های ایران‌شناسی را بر عهده گرفته بود تا «مطالعات ایرانی شالوده مستحکمی یابد و اشاعه جنبه‌های گوناگون فرهنگ و تاریخ و هنر ایران به وجه متینی و محققانه‌ای گسترش روزافزون پذیرد» (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۳۷۹۰۹: ۱-۹).

در گزارشی از رایزن مطبوعاتی ایران در آلمان غربی دلیل رونق و توسعه ایران‌شناسی در دوره پهلوی چنین ذکر شده است:

«... در جهان فرهنگ‌ها، کوشش‌های زنان و مردان ایرانی برای توسعه و پیشرفت تمدن بشریت از هنگام پیدایش شاهنشاهی در ایران و حتی پیش از آن به وسیله قبایل آریائی‌نژاد که به سرزمین مقدس ایران آمدند، در جهان فرهنگ و دانش بشریت بیشتر به عنوان تمدن و فرهنگ اسلامی و عربی و یا حتی پیش از آن به نام قبایل دیگر معرفی شده است».

همچنین پیشنهاد داده می‌شود که گروهی از دانشمندان ایرانی اشتباهات وارد شده در فرهنگ‌های زبان و ادبیات و مذاهب جهانی را تصحیح کنند. زیرا در برخی از این مآخذ علاوه بر مطالب نادرست و برخلاف حقیقت، گاهی سوء نیت و حسادت نسبت به فرهنگ و تمدن ایران در آن‌ها به خوبی دیده می‌شود. در ادامه گزارش دلیل این اتفاق این‌گونه شرح داده شده است:

«هنگامی که دوران استعمار و استثمار کشورهای صنعتی پس از رنسانس در غرب آغاز شد، مللی که قبل از همه زیر سلطه استعمار رفتند، کشورهای عربی زبان و آفریقایی بودند و لذا سنت خاورشناسی و اسلام‌شناسی بر اساس زبان و فرهنگ عربی‌زبانان پی‌ریزی شد و حتی هندشناسی نیز که نزدیکی کاملی با ایران‌شناسی داشت، نتوانست کفه این ترازو را سنگین‌تر سازد. زیرا کلیسا نیز به اسلام بیشتر توجه داشت تا به مذهب مقدس زردشت، لذا کتب و مآخذ موجود در جهان غرب از دریچه اسلام و عرب به فرهنگ باستانی ایران نگریستند و به ناحق نه تنها آنچه محصول اندیشه‌های تابناک ایرانیان بود، عربی و اسلامی جلوه دادند، بلکه کوشش‌های ارزنده و جان‌فشانی‌های فرزندان دلیر ایران را در راه پایه‌گذاری اسلام و اشاعه تعلیمات پاک نبی اکرم به حساب ترکان و اعراب گذاشتند».

در این راستا، کشورهای عربی با ایجاد موسسات فرهنگی در بیروت، دمشق و قاهره به اشاعه این رویه کمک کردند و انستیتوهای بسیاری در کشورهای عربی‌زبان از رویه مذکور پشتیبانی نمودند (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۲۷۹۰۹: ۳۹-۴۰).

بنابراین چون در این مقطع ماهیت ایران‌شناسی غربی آمیزه‌ای از دیدگاه عربی - اسلامی است، در ایران ضرورت مطالعات ایران‌شناسی جهت نمایاندن تاریخ، فرهنگ و هویت ایران و نقشی که ایرانیان در ایجاد فرهنگ اسلامی داشته‌اند، بیش از پیش احساس می‌شود.

در دهه پنجاه شمسی در اروپا ترک‌شناسی، عرب‌شناسی و یهودشناسی به دلیل حمایت از موسساتی که این امورات را برعهده داشتند، ایران‌شناسی در سایه قرار گرفته بود. بنابراین ایجاد موسساتی خاص مطالعات ایران‌شناسی و تاسیس رشته ایران‌شناسی در کشورهای اروپایی یکی از ضروریات ایران‌شناسی آن روز بوده است (سازمان اسناد ملی، ۲۶۴/۲۷۹۰۹: ۳۹-۴۰). در همین دهه و در ایران کتابخانه پهلوی، که امور مربوط به ایران‌شناسی را عهده‌دار بود، برخی از اساتید دانشگاه‌ها را جهت بررسی فرایند

مطالعات ایران‌شناسی به اروپا اعزام کرده بود. به طوری که در مکاتبه دکتر ایرج دهقان، استاد زبان ادبیات فارسی دانشگاه پهلوی، با شجاع‌الدین شفا مشخص می‌شود که ایشان جهت «انجام مطالعاتی در زمینه کیفیت تدریس زبان و ادبیات فارسی و مواد مربوط به تمدن و فرهنگ ایران در دانشگاه‌های ایتالیا و بررسی نقایص موجود و امکانات مبادله استاد و دانشجوی میان دانشگاه‌های ایتالیا و دانشگاه‌های کشور خودمان» به آنجا اعزام شده بود. همچنین، در برخی از دانشگاه‌ها مانند فرانکفورت کرسی خاورشناسی برپا بوده و در برخی دیگر مانند ادینبرو^۱ ایران‌شناسانی چون ال‌ساتن^۲ به دنبال ایجاد کرسی دائمی و مرکز مطالعات ایران‌شناسی در آن دانشگاه بودند (همان، ۴۰-۵۷).

پس‌زمینه شکل‌گیری مطالعات ایرانی یا ایران‌شناسی توسط پژوهشگران ایرانی که از محمد قزوینی و ابراهیم پورداود شروع شده بود، در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی و دهه‌های پس از انقلاب اسلامی ادامه یافت. تاسیس بنیاد ایران‌شناسی در اواخر دهه هفتاد شمسی گام مهمی جهت تقویت جریان «ایران‌شناسی ملی» به شمار می‌آمد.

بنیاد ایران‌شناسی به دنبال مکتب ایران‌شناسی تعریف‌شده‌ای بود که به بحث درباره کل جامعه با شرایطی معین پردازد و با روش جامعه‌شناختی زیر و بم این جامعه کل مطالعه شود و از پرداختن به تک‌نگاری‌های ایران‌شناسی پرهیز شود. تاکید بنیاد ایران‌شناسی بر «نگاه از درون» در موضوعات ایران‌شناسی بود. نوعی از ایران‌شناسی که تعصبات، غرض‌ورزی‌ها، نواقص و پراکندگی مطالعات ایران‌شناسان غربی (و برخی ایران‌شناسان داخلی) را نداشته باشد (حبیبی، ۱۳۸۹: ۱۲-۱۸).

پس از تاسیس بنیاد ایران‌شناسی و برخی شعب آن در استان‌ها، کم‌کم ایران‌شناسی به عنوان یک رشته دانشگاهی مورد توجه قرار گرفت. اکنون در بسیاری از دانشگاه‌های مطرح ایران رشته ایران‌شناسی در مقاطع مختلف و در گرایش‌های «فرهنگ مردم، آداب و رسوم و میراث فرهنگی»، «عمومی»، «تاریخی» و «اصول نسخه‌شناسی و مرمت نسخه‌های خطی و نسخه‌آرایی» دایر است. فراگیر شدن ایران‌شناسی، به عنوان یک رشته دانشگاهی، می‌تواند توجه جوامع دانشگاهی را به خود جلب کند و پژوهشگران ایرانی را جهت انجام دادن پژوهش‌هایی از جنس ایران‌شناسانه رهنمون سازد.

۵. نتیجه‌گیری

ایران‌شناسی علمی است که بر اساس نیازهای سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی غربی‌ها پدید آمده است. هدف نهایی ایران‌شناسی بهره‌برداری از ایران بوده است. این بهره‌برداری گاهی به عنوان یک

1. Edinburgh

2. Elwell Sutton

موضوع علمی و گاهی به عنوان یک گزینه برای مستعمره شدن بروز پیدا کرده است. ایران‌شناسی از ابتدای پیدایش تا قرن بیستم - فارغ از درستی یا نادرستی تحقیقات و گونه‌های مختلف آن - علاقه‌مندان و گردانندگان خاصی داشته و نقش ایرانیان در این میان بسیار کم‌رنگ یا ناچیز بوده است. اما از اواخر دوره قاجاریه و ابتدای دوره پهلوی زمینه‌های مناسبی برای آشنایی ایرانیان با نحوه تحقیقات خاورشناسان و ایران‌شناسان اروپایی به وجود می‌آید و آن‌ها در برخی پروژه‌های ایران‌شناسی شرکت می‌کنند.

شناخت ماهیت ایران‌شناسی غربی و آرایه علمی به دور از تعصب و جانب‌نگری توسط پژوهشگران ایرانی، خودشناسی در مقابل دیگرشناسی، شناساندن ظرفیت‌های فرهنگی و تاریخی ایران به سراسر دنیا و علاقه پژوهشگران ایرانی به تحقیق درباره ایران سبب شکل‌گیری «ایران‌شناسی ملی» می‌شود. حتی، برخی ایران‌شناسان خارجی مانند هانری کرین بر این عقیده بودند که حجم زیاد منابع مطالعاتی مربوط به ایران به ویژه نسخ خطی موجود در کتابخانه‌های عمومی و خصوصی نیازمند ورود ایرانیان به مطالعات ایران‌شناسی است.

افراد چونی قزوینی، پورداد، ایرج افشار و ... با اشرافی که بر تاریخ، ادبیات و فرهنگ و تمدن ایران داشتند، تمام تلاششان را جهت گسترش ایران‌شناسی ملی انجام دادند. تاسیس انجمن‌ها و نشریات ایران‌شناسی، برگزاری کنگره‌های ملی و بین‌المللی، راه‌اندازی کتابخانه‌های خاص ایران‌شناسی، ایجاد سازمان‌هایی خاص مطالعات ایران‌شناسی مانند کتابخانه پهلوی و بنیاد ایران‌شناسی، تاسیس و توسعه رشته ایران‌شناسی در دانشگاه‌ها سبب گسترش هر چه بیشتر ایران‌شناسی ملی شد.

در شرایط کنونی باید دیدگاه افراطی و تفریطی ایران‌شناسی را به کناری نهاد و با دیدگاهی نقادانه به مطالعاتی که تاکنون توسط ایران‌شناسان انجام شده است، نگاه کرد. مطالب علمی و نتایج آن را برگزید و مطالب اشتباه و مغرضانه را اصلاح و دوباره به جهانیان معرفی کرد. زیرا، ایران‌شناسان داخلی با بهره‌گیری از روش‌های اروپائیان در پژوهش‌های علمی و شناختی که به عنوان یک پژوهشگر بومی از تاریخ و فرهنگ ایران دارند، می‌توانند بهترین پژوهش‌های ایران‌شناسی را تحت عنوان «ایران‌شناسی ملی» رقم بزنند و ایران را به صورت کانون اصلی مطالعات ایران‌شناسی جهان درآورند.

۶. پی‌نوشت

۱. دکتر ناصر تکمیل همایون (۱۳۹۴: ۱۷-۱۶) معتقد است که باید به جای واژه ایران‌شناسی از ایران‌پژوهی استفاده کرد؛ زیرا ایران یک علم نیست که بتوان از پسوند «لوژی» برای شناخت آن استفاده کرد. همچنین علمی مانند «جغرافیای ایران»، «تاریخ ایران»، «جامعه ایران»، «فرهنگ ایران»، «عرفان و مذاهب ایران» و ... مجموعه علمی هستند که به مطالعه و بررسی ایران می‌پردازند؛ ولی ایران‌شناسی به مفهومی که در ذهن ماست، یک معرفت عام چند دانشی است و نمی‌توان گفت

ایران‌شناسی به تنهایی می‌تواند محتوای چند علم را ادعا کند. بنابراین، می‌توان به جای «ایران‌شناسی» از عبارت «ایران‌پژوهی» که تمامی علوم را در برمی‌گیرد و با ایران‌شناسی نیز تفاوت دارد، استفاده کرد. پس استفاده از عنوان «ایران‌شناسی» در گذشته رایج بوده و در واقع این واژه بیشتر برای دانشمندان قرن بیستم، معنا داشته و یک رشته به حساب می‌آمده است.

۲. جهت کسب اطلاعات بیشتر به ساجدی، ۱۳۸۷، مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی و زرنشاس، ۱۳۹۱، درآمدی بر ایران‌شناسی مراجعه شود.

۳. یحیی خان قراگزلو از ۲۹ آبان ۱۳۰۷ ش تا ۱۶ خرداد ۱۳۱۲ در کابینه مهدی قلی خان هدایت مخبر السلطنه، وزیر معارف و اوقاف بود.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱)، *ایران بین دو انقلاب*، چاپ هجدهم، تهران: نشر نی.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۳)، «بدهمی‌های روش‌شناختی در مطالعات ایران‌شناسی»، مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی - مسایل عمومی ایران‌شناسی، تهران: بنیاد ایران‌شناسی، صص ۲۲-۷.
- امیرخانی فراهانی، فاطمه (۱۳۹۳)، *راینر فرهنگی و دنیای ایران‌شناسی*، تهران: الهدی.
- اندیشکده برهان (۱۳۹۹)، *گفتاری در باب ایران‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: دیدمان.
- بلوک‌باشی، علی (۱۳۹۲)، «سهم مردم‌شناسان خارجی در ایران‌شناسی»، نامه ایران و اسلام، س ۱، ش ۴، صص ۲۳-۳۲.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۷۱)، «روند پژوهش‌های ایرانی در کنگره‌های بین‌المللی خاورشناسی»، مجموعه مقالات انجمن‌واره بررسی مسائل ایران‌شناسی، به کوشش علی موسوی گرمارودی، تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، صص ۱۶۵-۱۲۱.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۱)، «در مفهوم ایران‌پژوهی»، نامه ایران و اسلام، سازمان اسناد و کتابخانه ملی‌ایران، سال اول، شماره اول، صص ۴۵-۳۵.
- تکمیل همایون، ناصر (۱۳۹۴)، «بحثی در مورد ایران‌شناسی یا ایران‌پژوهی»، *مطالعات ایران‌شناسی*، سال اول، شماره اول، صص ۱۵-۲۲.
- حبیبی، حسن (۱۳۸۹)، «طراحی مقدماتی برای ایران‌شناسی نظام‌یافته»، نامه فرهنگستان، ضمیمه شماره ۴۱.
- دالن، اشک (۱۳۹۱)، «تعریف ایران‌شناسی، قلمروهای آن و ایران‌شناسی در کشورهای اسکاندیناوی»، نامه ایران و اسلام، س ۱، ش ۳، صص ۱۱-۱۸.
- رفیعی آتانی، مریم؛ طاحونی، پوران (۱۳۹۹)، رسالت ایران‌شناسی: دولت - ملت ایرانی یا جهان ایرانی، جستارهای تاریخی، سال یازدهم، شماره اول، صص ۱-۲۳.
- رواسانی، شاپور (۱۳۹۱)، «ایران‌شناسی و باستان‌شناسی اجتماعی»، نامه ایران و اسلام، سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران، سال اول، شماره اول، صص ۹۸-۹۳.

- زرناس، زهره (۱۳۹۱)، *درآمدی بر ایران‌شناسی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ساجدی صبا، طهمورث، (۱۳۸۴)، «ایران‌شناسی»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، ج ۱، تهران: دانشنامه زبان و ادب فارسی، صص ۶۲۵-۶۳۴.
- ساجدی، طهمورث (۱۳۸۷)، مجموعه مقالات ایران‌شناسی و خاورشناسی، تهران، امیرکبیر.
- ساسی، سالم الحاج (۱۳۹۷)، نقدی بر گفتمان شرق‌شناسی (ترجمه و تلخیص نقد الخطاب الاستشراقی)، ترجمه جمعی از پژوهشگران، به کوشش مصطفی حقانی فضل، قم: دارالحدیث.
- السباعی، مصطفی (۱۳۹۹)، *استشراق و مستشرقان*، ترجمه حسین مناحی‌زاده، قم: چاپکو.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۹۲)، «راه و روش شناخت ایران»، نامه ایران و اسلام، س ۲، ش ۵، صص ۲۳-۳۲.
- صفری، بابا (۱۳۷۱)، *اردبیل در گذرگاه تاریخ*، ج ۳، چاپ دوم، اردبیل، دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل.
- صفی‌پور علی اکبر (۱۳۹۲)، «گفتمان ایران فرهنگی و ایران‌شناسی»، نامه ایران و اسلام، س ۲، ش ۵، صص ۴۹-۵۸.
- عباسی، هوشنگ (۱۳۹۷)، *استاد ابراهیم پورداود و ایران‌شناسی*، چاپ دوم، تهران: آوای کلار.
- عنایت، حمید (۱۳۵۲)، «سیاست ایران‌شناسی»، شش گفتار درباره دین و جامعه، تهران، کتاب موج، صص ۴۱-۵۷.
- قزوینی، محمد (۱۳۳۲)، بیست مقاله، به کوشش ابراهیم پورداود، ۲ جلد، تهران، کتابفروشی ابن سینا.
- کریمی حکاک، احمد (۱۳۹۸)، «شرق‌شناسی: فراز و فرود یک مفهوم»، در: مک‌فی، الکساندر لئون (۱۳۹۸)، *شرق‌شناسی*، ترجمه مسعود فرهمندفر، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- کشاورز، محمد (۱۳۹۷)، *بررسی علل سیاسی و اجتماعی کوچ و اسکان‌های ایل شاهسون از سقوط صفویه تا پایان دوره پهلوی*، رساله دوره دکتری، دانشگاه شهید بهشتی - بنیاد ایران‌شناسی.
- کشاورز، محمد (۱۴۰۱)، «نقش علامه قزوینی در شکل‌گیری ایران‌شناسی ملی»، *مجله مطالعات ایرانی*، سال ۲۱، شماره ۴۱، صص ۴۲۹-۴۶۶.
- کمالی، حسین (۱۳۷۶)، «ایران در مکاتبات گوینو با توکویل»، *مجله ایران‌شناسی*، سال نهم، شماره سوم، صص ۵۱۴-۴۹۴.
- مرادی خلج، محمد مهدی؛ کشاورز، محمد؛ یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۹۶)، «بررسی تأثیرات عوامل سیاسی در تغییرات سرزمینی ایل شاهسون در دوره قاجاریه (۱۲۱۸-۱۳۰۴ ق/ ۱۸۰۳-۱۸۸۷ م)»، *پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران*، سال ششم، شماره اول، پیاپی ۱۱، صص ۱۸۹-۲۱۲.
- مک‌فی، الکساندر لئون (۱۳۹۸)، *شرق‌شناسی*، ترجمه مسعود فرهمندفر، چاپ دوم، تهران: مروارید.
- مناحی‌زاده، حسین (۱۳۹۹)، مقدمه مترجم، در: السباعی، مصطفی (۱۳۹۹)، *استشراق و مستشرقان*، ترجمه حسین مناحی‌زاده، قم: چاپکو.
- نصیری، محمد رضا (۱۳۸۳)، «نامه‌ای از علامه محمد قزوینی»، *نامه انجمن*، سال چهارم، شماره ۱۶، صص ۴۹-۵۸.
- (۱۳۴۶)، «اطلاعاتی درباره: کتابخانه پهلوی»، *مجله مهر*، سال سیزدهم، شماره ۵، صص ۳۵۲-۳۴۹.
- (۱۳۴۶)، «اطلاعاتی درباره: کتابخانه پهلوی»، *نشریه ایران‌شناسی*، از انتشارات دبیرخانه مرکزی اتحادیه جهانی ایران‌شناسان. صص ۲-۵.

----- (۱۳۷۸)، زندگینامه و آثار مرحوم علامه محمد قزوینی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

Henry Corbin (1946), La situation actuelle des études iraniennes en Iran, In: Comptes rendus des séances de l'Académie des Inscriptions et Belles-Lettres, 90e année, N. 3, 1946. pp. 439- 442.

— اسناد

- اساسنامه کتابخانه پهلوی، ۲۶۴/۲۴۴۸۸، سازمان اسناد ملی ایران.
- ایجاد زمینه فعالیت موسسات ایران‌شناسی در اروپا، ۲۶۴/۲۷۹۰۹، سازمان اسناد ملی ایران.
- تاریخچه کتابخانه پهلوی، ۲۶۴/۲۷۰۷۵، سازمان اسناد ملی ایران.
- گزارشاتی از فعالیت‌های کتابخانه پهلوی در حوزه ایران‌شناسی، ۲۶۴/۲۶۵۵۱، سازمان اسناد ملی ایران.
- وظایف کلی کتابخانه پهلوی، ۲۶۴/۲۳۹۵۶، سازمان اسناد ملی ایران.



10.22059/jis.2022.350202.1164

Research Paper

The formation of Anjoman Eslamiyeh Tabriz (Tabriz Islamic Association) and its function during the Constitutional period (21 Muharram-17 Ramadan 1326 AH/24 February-13 October 1908 A.D)

Noor al-Din Nemati^{1✉} | Jamal Pirehmard Shotorban²

1. Corresponding Author; Assistant professor, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: nemati@ut.ac.ir
2. Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

Article Info.

Abstract

Received:
2022/07/08

Accepted:
2022/09/21

Keywords:
Constitutionalism, Tabriz, Anjoman-e Eslamiyeh, Mir Hashem-e Davachi, Estebdad-e Saghira.

The constitutional movement was one of the most decisive events in the history of Iran. One of the consequences of constitutionalism was the formation of associations that worked in various ways to support or criticize the constitution. "Anjoman-e Eslamiyeh" of Tabriz was one of these organizations, which in 1326 A.H., with the efforts of a group of Tabriz clerics, including *Mir Hashem-e Davachi*, was established in the vicinity of the gate of *Sorkhab* and the alley of *Davachi/Shotorban*. After the parliament was bombed by the king (Muhammad Ali Shah) the association became a supporter of the government. Despite the importance of the subject, so far no independent article has been written about the *Anjoman-e Eslamiyeh*, and the present article seeks to fill a part of the existing scientific gap. In addition, by criticizing the dominant view of Iran's constitutional history, the article has tried to adopt a new approach to constitutional critic associations, especially *Anjoman-e Eslamiyeh*, which is based on the review of sources.

The establishment, continuity and fall of *Anjoman-e Eslamiyeh* raises the question of how and with what motivation the association was formed and what role did it play in the developments of Tabriz in the midst of the transition period? In this article, an attempt has been made to answer the above question with a descriptive-analytical approach and using the qualitative research method. The hypothesis of the current research is that *Anjoman-e Eslamiyeh*, which was formed from the religious, political, social and economic motives of the "Founders of Eslamiyeh", at the beginning of the so called "Estebdad-e Saghira" period, became a center of support for the government of Muhammad Ali Shah in Tabriz, but the conflict of opinions of the founders of *Eslamiyeh* along with the resistance of the people of Tabriz and their suspicion of the government forces, paved its way to collapse.

How To Cite: Nemati, Noor al-Din; Pirehmard Shotorban, Jamal (2023). The formation of Anjoman Eslamiyeh Tabriz (Tabriz Islamic Association) and its function during the Constitutional period (21 Muharram-17 Ramadan 1326 AH/24 February-13 October 1908 A.D). *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 75-95.

Publisher: University of Tehran Press.





شکل‌گیری و عملکرد انجمن اسلامی تبریز در دوران مشروطه (۲۱ محرم - ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ قمری)

نورالدین نعمتی^۱ | جمال پیرهمرد شتربان^۲

۱. نویسنده مسئول؛ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: n.nemati@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه تهران، گرایش ایران دوره اسلامی، تهران، ایران. رایانامه: jamal.pirehmard@ut.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

جنبش مشروطه یکی از سرنوشت‌سازترین رویدادهای تاریخ ایران است. از پیامدهای مشروطیت، شکل‌گیری انجمن‌هایی بود که در مسیر حمایت یا نقد مشروطه گام برداشتند. «انجمن اسلامی» تبریز از همین تشکلات بود که در سال ۱۳۲۶ قمری به کوشش گروهی از روحانیان تبریز، از جمله میرهاشم دوه‌چی، در مجاورت دروازه «سُرخاب» و کوی «دوه‌چی/شتربان» شکل گرفت و با بمباران مجلس شورای ملی به دست محمدعلی‌شاه، به تشکل حامی حکومت در تبریز تبدیل شد. با وجود اهمیت موضوع، تاکنون پژوهش مستقلی درباره انجمن اسلامی نوشته نشده و نوشتار حاضر در پی آن است تا بخشی از خلأ علمی موجود را پر کند. علاوه بر این، پژوهش پیش رو با نقد نگاه غالب به تاریخ مشروطه ایران، تلاش کرده رویکرد نوینی را به انجمن‌های منتقد مشروطه، به‌ویژه انجمن اسلامی، اتخاذ کند که مبتنی بر بازبینی منابع است. تأسیس و تداوم و انحلال انجمن اسلامی تبریز، این پرسش را پدید می‌آورد که انجمن مزبور چگونه و با چه انگیزه‌ای شکل گرفت و چه نقشی را در تحولات تبریز ایفا کرد؟ در این پژوهش تلاش شده‌است تا با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از روش پژوهش کیفی، به پرسش فوق پاسخ داده شود. فرضیه پژوهش حاضر مبتنی بر این است که انجمن اسلامی تبریز که از بستر انگیزه‌های دینی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی «بانیان اسلامی» شکل گرفته بود، در ابتدای استبداد صغیر، به کانون پشتیبانی از محمدعلی‌شاه در تبریز تبدیل شد، اما تضارب آرای بانیان اسلامی در کنار مقاومت مردم تبریز و بدگمانی آنان به نیروهای حکومتی، زمینه انحلال آن را فراهم ساخت.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۰۸/۰۹

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۰۹/۱۶

واژه‌های کلیدی:

مشروطه، تبریز، انجمن اسلامی، میرهاشم دوه‌چی، استبداد صغیر، محمدعلی‌شاه، قاجار.

استناد به این مقاله: نعمتی، نورالدین؛ پیرهمرد شتربان، جمال (۱۴۰۲). شکل‌گیری و عملکرد انجمن اسلامی تبریز در دوران مشروطه (۲۱ محرم - ۱۷ رمضان ۱۳۲۶ قمری). فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۷۵-۹۵.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

جنبش مشروطه متأثر از تحولاتی بود که در سده سیزدهم هجری قمری، به تدریج در اندیشه ایرانیان راه یافت و آنان را به این نتیجه رساند که مهم‌ترین راه‌حل بحران‌های کشور، ایجاد دگرگونی در نظام سیاسی و اجتماعی و داشتن حکومت قانون است. سال‌ها پیش از وقوع جنبش مشروطه، اندیشمندانی چون آخوندزاده (متوفی ۱۲۹۵ قمری)، میرزا یوسف مستشارالدوله (متوفی ۱۳۱۳ قمری)، میرزا ملکم‌خان (متوفی ۱۳۲۶ قمری)، میرزا آقاخان کرمانی (مقتول ۱۳۱۴ قمری)، عبدالرحیم طالیبوف (متوفی ۱۳۲۹ قمری) با نگارش آثاری، به تدریج اذهان نخبگان جامعه ایرانی را با «اندیشه قانون‌خواهی» آشنا کرده بودند، اما این آشنایی در میان توده مردمان چندان رسوخ نیافته بود و ماهیت آن نیز به‌جز در آثار آخوندزاده، بیشتر رنگ‌وبوی «بومی‌سازانه» داشت؛ چیزی که آجودانی (۱۳۸۲: ۴۶) آن را ویژگی «این‌همانی در مشروطه ایرانی» می‌داند و نوعی تلاش «کُردار و مَریز» برای پیوند میان مشروطه غربی و اندیشه اسلامی معرفی می‌کند.

این روند تا روزگار مشروطه تداوم یافت و «مشروطه ایرانی» مولود ناآگاهی توده مردم ایران از ماهیت واقعی حکومت قانون بود. در واقع بسیاری از رهبران اولیه مشروطه چندی پس از برپایی مجلس و با درک تضادهای موجود، به تدریج خود را از جمع مشروطه‌خواهان کنار کشیدند و حتی به مخالفان آن تبدیل شدند. میرهاشم دوه‌چی که به همراه بسیاری از سادات «ارزبل» و «شتربانی»، نخستین گام را در مسیر پیروزی مشروطیت در تبریز برداشته بود، چندی بعد محبوبیت خود را نزد اهالی تبریز از دست داد و به سرعت با مشروطه‌خواهان وارد تنش شد (کسروی، ۱۳۶۳: ۱۵۳). حال پرسش اینجاست که علت این کناره‌گیری و مخالفت چه بود؟ آیا چنان‌که منابع بیان می‌کنند، میرهاشم به سبب خودخواهی به مخالفت با مشروطه برخاست؟ (همان: ۱۵۹) یا علل بنیادی‌تری موجب شکل‌گیری این دوگانگی شد؟ انجمن اسلامی تبریز نیز که در اوایل سال ۱۳۲۶ قمری شکل گرفت، آیا چنین ماهیتی داشت یا علل کلان‌تری در شکل‌گیری آن دخیل بود؟ از سوی دیگر، انجمن اسلامی از زمان تشکیل تا انحلال، اساساً چه نقشی در تحولات تبریز، به‌ویژه در دوره استبداد صغیر ایفا کرد؟ در این پژوهش، تلاش خواهد شد تا با نگاهی به ترکیب اشخاص و گروه‌های حاضر در انجمن مزبور، به این پرسش‌ها پاسخ داده شود. به نظر می‌رسد دیدگاه‌های کسروی و دیپلمات‌های بریتانیایی و روس حاضر در تهران و تبریز که دیدگاه‌هایشان در مجموعه‌های کتاب‌آبی و کتاب نارنجی بازتاب یافته و همگی سردمداران اسلامیه را «گروه روحانیان مخالف مشروطه» دانسته‌اند، جای تأمل دارد و انگیزه همگی ایشان نیز لزوماً دغدغه‌های دینی و مذهبی نبود.

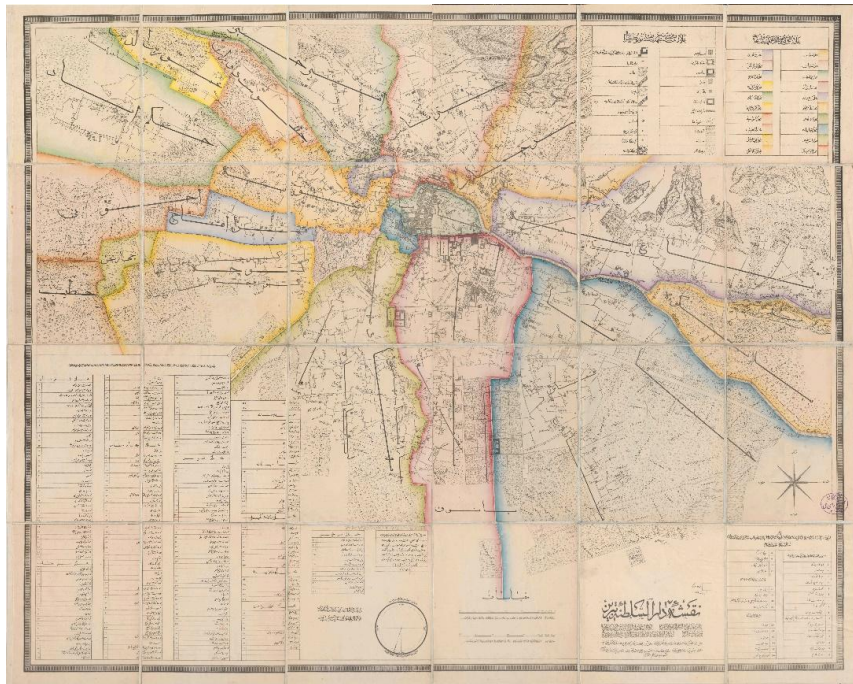
پیش‌فرض بنیادین پژوهش حاضر چنین است که انجمن اسلامی تبریز با ترکیب ناهمگونی از انگیزه‌های دینی، سیاسی، اقتصادی شکل گرفت و در طول دوران فعالیت خود، به مهم‌ترین کانون

حمایت از دولت محمدعلی‌شاه در تبریز مبدل شد. همین ترکیب ناهمگون دیدگاه‌ها و انگیزه‌ها، از یک‌سو نقطه قوت و از سوی دیگر، نقطه ضعف انجمن به شمار می‌آمد. به همین سبب، با اینکه انجمن اسلامی در آغاز، به سرعت توانست نفوذ خود را بر بخش‌های عمده‌ای از تبریز گسترش دهد، چندی بعد، اختلاف دیدگاه‌ها و منافع باعث ضعف نهاد مزبور و فروپاشی آن در برابر نیروی مجاهدان شد.

درباره شکل‌گیری و سرگذشت و پایان انجمن اسلامی تبریز تاکنون اثر پژوهشی مستقلی نوشته نشده است؛ هرچند تقریباً همگی مورخان تاریخ مشروطه به هنگام وصف وقایع تبریز در دوره استبداد صغیر، بارها از انجمن اسلامی سخن گفته‌اند. سیروس برادران شکوهی در مقالات خود، به این انجمن از منظر تاریخ مطبوعات پرداخته و به‌ویژه بر اهمیت نشریه «أمل‌اعمو» که ارگان انجمن اسلامی بود، تأکید کرده است. مقاله دیگر او با عنوان «اعزام نمایندگان روحانی دوره اول تبریز به مجلس شورای ملی» نیز دربردارنده تحلیل‌های ارزشمندی راجع به شخصیت و عملکرد میرهاشم دوه‌چی تا پیش از بمباران مجلس است (برادران شکوهی، ۱۳۸۴: ۱۹۷-۲۲۹). صمد سرداری‌نیا (۱۳۶۳: ۲۴۹-۲۶۴) در فصل بیست‌ویکم کتاب نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران به مناسبات میان مرکز غیبی و انجمن ایالتی و انجمن اسلامی در دوره مشروطه و استبداد صغیر پرداخته است. مدخل «دَوَچی، میرهاشم» (عبادی، ۱۳۹۲: ۲۹۰-۲۹۲) در دانش‌نامه جهان اسلام به‌رغم اختصار، متضمن مطالب مفیدی راجع به زندگانی میرهاشم، بانی انجمن اسلامی، است؛ اما نویسنده تقریباً هیچ گزارشی جدیدی درباره انجمن اسلامی نداده است. با این اوصاف، ضرورت علمی و پژوهشی لازم برای پرداختن به نقش و عملکرد انجمن اسلامی تبریز در دوره مشروطه دوچندان می‌شود؛ به‌ویژه اگر در نظر آورد که در بازه زمانی بین آغاز استبداد صغیر تا انحلال اسلامی (جمادی‌الاول - رمضان ۱۳۲۶ قمری)، انجمن مزبور مهم‌ترین کانون تجمع هواداران محمدعلی‌شاه در تبریز بود و عملاً مجری سیاست‌های وی به شمار می‌آمد.

میرهاشم دوه‌چی و نهضت مشروطه‌خواهی تبریز

نام میرهاشم دوه‌چی پیوند نزدیکی با ماجرای تحصن مردم تبریز در کنسول‌خانه بریتانیا دارد. بنا به نوشته کسروی (۱۳۶۳: ۱۵۳)، میرهاشم دوه‌چی و بسیاری از سادات ارزایل/ارزل مقیم کوی شتریان/دوه‌چی تبریز، از جمله میرمناف شتربانی، از پیشگامان جنبش مشروطه در تبریز بودند. شتریان نام یکی از کوی‌های بزرگ تبریز است که در کرانه شمالی مهران‌رود واقع شده و از سمت غرب به کوی امیرخیز و از شرق به کوی سرخاب و از شمال به کوه سرخاب محدود می‌شود.



تصویر ۱. پراکندگی محلات تبریز براساس «نقشه دارالسلطنه تبریز» محمدرضا قراجه‌داغی (مورخ شعبان سال ۱۲۹۷ قمری).

نادر میرزا (۱۳۷۲: ۸۶) شتریان را «بزرگ‌ترین کوی‌های تبریز» نامیده و بر جمعیت بسیار آن تأکید کرده‌است (دربارۀ آمار نفوس و خانوار محله شتریان تبریز در سال ۱۳۰۰ قمری رجوع کنید به: مرکز اسناد تبریز، سند با شماره شناسه ۹۵/۲۹۶/۵۱۶).

میرهاشم دوه‌چی تا پیش از سال ۱۳۲۴ قمری پیش‌نماز گوشه‌گیری بود که مدتی را در نجف برای تحصیل علوم دینی گذراند و در سال ۱۳۲۳ قمری به تبریز بازگشت (بامداد، ۱۳۵۷: ۴۱۰). وی با وجود جایگاه فرودست خود، به سبب تعلق به سادات ارزلیی مقیم شتریان، میان اهالی کوی مزبور محبوب بود. کسروی (۱۳۶۳: ۱۵۳) تلویحاً علت پیش‌دستی شترانیان در جنبش تبریز را اختلافات مالی سادات این کوی، به‌ویژه خاندان میرمناف صراف، با محمدعلی میرزای ولیعهد می‌داند. صرف‌نظر از علل بنیادین شکل‌گیری نهضت مشروطیت در تبریز، تقریباً از اواخر تابستان سال ۱۳۲۴ قمری، گروهی از سادات و بازاریان و واعظان تبریز به سرکردگی میرهاشم با میانجی‌گری میرستار، برادر میرهاشم، در کنسول‌خانه بریتانیا بست نشستند و خواستار عدالت و آزادی و سپس مشروطه شدند (همان: ۱۵۳-۱۵۶؛ ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۵۳۰؛ براون، ۱۳۸۰: ۱۳۵). ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۵۵: ۱۱) در یادداشت‌های روزانه‌اش،

آغاز بست‌نشینی میرهاشم و همراهانش (ازجمله میرزا ابوالحسن پیش‌نماز، آقا میرعلی‌اکبر پیش‌نماز، شیخ سلیم، میرزا جواد ناصح‌زاده، میرمناف) را روز ۲۸ رجب ۱۳۲۴ دانسته و تأکید کرده‌است که با بست‌نشینی ایشان «کسی از جا نجنبید، ولی مردم نهایت ترصد داشتند».

همراهی نکردن مردم در پیوستن به بست‌نشینان سبب شد تا میرهاشم، جمعی از تپانچه‌داران حامی خود را به بازار شیشه‌گرخانه تبریز (شوش‌رخا در گویش مردم تبریز) بفرستد تا ایشان با ایجاد وحشت، اهالی را به جنبش وادارند (کسروی، ۱۳۶۳: ۱۵۶). این تدبیر کارگر افتاد و سبب حرکت مردم به سوی کنسول‌خانه بریتانیا (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۵۳۰) و مساجد اطراف شد (ثقة‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۱۱-۱۳). میرزای آشتیانی (۱۳۹۵: ۴۹)، سراینده منظومه در خوشاب، شعارهای این گروه را چنین وصف کرده‌است:

ایمدی دیوانخانه‌نی قلام خراب	بیزلره لازم دگل بو شهریار
مستبد اولسون گرکدور سرنگون	اونلارا مشروطه‌چی پوک داش چالار
ام‌خاقان اوغلون ایمدی ایلروخ	خوار و زار و هر نه وارین پاره پاره ^۱

با اجتماع مردم در پیرامون کنسول‌خانه، سرانجام دولت مرکزی در برابر خواسته‌های تبریزیان کوتاه آمد و مظفرالدین‌شاه (حکومت: ۱۳۱۳-۱۳۲۴ قمری) با ارسال تلگرافی (به تاریخ هشتم شعبان)، مژده گشودن مجلس و اعطای مشروطیت را داد (ناظم‌الاسلام کرمانی، ۱۳۸۴: ۵۳۵؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۱۶۲؛ براون، ۱۳۸۰: ۱۳۵). این موفقیت شگرف که با شادی عمومی همراه بود، میرهاشم دوه‌چی را مغرور ساخت. ویجویه‌ای (۱۳۸۶: ۲۷) که به اشتباه تاریخ بست‌نشینی در کنسول‌خانه بریتانیا و حوادث مربوط به بازار شیشه‌گرخانه را در اوایل ماه شعبان دانسته‌است، یادآور می‌شود که میرهاشم که خود مؤسس اوضاع یادشده بود، بنای برتری و تشخص گذاشت. از یادداشت‌های روزانه ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۵۵: ۱۷) نیز چنین برمی‌آید که رفتار تکبرآمیز میرهاشم از همان آغاز سبب بدگمانی متحصنان شده بود، چنان‌که شایعاتی درباره رشوه‌گیری او در اذهان مردمان می‌چرخید. کسروی (۱۳۶۳: ۱۵۹ و ۱۷۱) خاطرنشان می‌سازد که میرهاشم با رفتارهای غرورآمیزش، خط خود را از مشروطه جدا کرد و حتی به محمدعلی‌میرزا اطمینان داد که مشروطه را در تبریز از میان بردارد. با اینکه تهمت رشوه‌گیری احتمالاً شایعه‌ای بیش نبود و ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۵۵: ۲۲) نیز بر بی‌اعتباری آن تأکید کرده‌است، تکبر میرهاشم بارها در منابع ذکر شده و روشن است که یکی از اسباب روی‌گردانی مردم از وی، همین ویژگی‌های اخلاقی‌اش بود.

بدین ترتیب، میرهاشم به تدریج اعتبار خود را از دست داد و سرانجام پس از رفتار تندی که در

۱. معنای ابیات به ترتیب چنین است: ۱. اینک دیوان‌خانه را ویران می‌سازم. برای ما دیگر این شهریار (شاهزاده) نیاز نیست.

۲. مستبد بایستی سرنگون شود. مشروطه‌چی بر [سر] آنان سنگ پوک می‌زند. ۳. اینک فرزند ام‌خاقان [منظور محمدعلی میرزا ی ولیعهد] را خوار و ذلیل می‌کنیم و همه چیزش را پاره پاره می‌سازیم.

انجمن ایالتی تبریز با میرزا حسین ناطق نشان داد (مورخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۴)، به شدت نزد اهالی تبریز منفور شد و بسیاری از ایشان خواستار اخراج او شدند (طهرانی کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۲۱۹). میرهاشم پس از خواست‌های مکرر مردم، تبریز را ترک کرد و راهی تهران شد. بنا به گفته کسروی (۱۳۶۳: ۱۷۱)، اخراج میرهاشم نخستین آسیبی بود که به جنبش تبریز رسید؛ زیرا مردم کوی دوه‌چی/شتریان که در شمار بسیار بودند و نخستین گام را در راه جنبش مشروطه‌خواهی تبریز برداشتند، خود را کنار کشیدند. ویجویه‌ای (۱۳۸۶: ۲۷) خاطرنشان می‌سازد که چون تبریزیان دیدند میرهاشم چنان رفتار کرد که از استبداد هم بدتر شد، عذرش را خواستند و او را از شهر اخراج کردند. پس از اخراج میرهاشم، سه تن دیگر از علمای طراز اول مقیم تبریز به نام‌های «میرزا کریم امام‌جمعه» (مقتول ۱۳۳۶ قمری) و «سیدمحمد یزدی» و «میرزا حسن مجتهد» (متوفی ۱۳۳۷ قمری) نیز از شهر اخراج شدند (همان: ۲۷-۲۸). این اقدامات، فضای تبریز را ملتهب ساخت. واقعه اخراج میرهاشم از شهر که براون (۱۳۸۰: ۱۳۶) آن را «شورش نخست [تبریزیان] علیه سیدی بسیار شرور و بدجنس و مزدور به نام میرهاشم» می‌نامد، بدینی میرهاشم را به انجمن ایالتی تبریز و مشروطه‌خواهان شهر برانگیخت. میرزای آشتیانی (۱۳۹۵: ۹۸) گفته‌های میرهاشم را هنگام عزیمت به تهران چنین به نظم کشیده‌است:

گر حضور شه رستم پزمرده حال باید استبداد گردم لامحال
انجمن را از بن اندازم اساس می‌کنم بر جنگ، غسل ارتماس

میرهاشم به تهران رفت و در آنجا اقامت گزید. چندی بعد، نمایندگان آذربایجان، برگزیده شدند و از مسیر قفقاز به تهران رفتند. در آن زمان، دست‌اندرکاران انجمن ایالتی تبریز برای دلجویی از میرهاشم و شتربانیان، وی را به نمایندگی برگزیدند (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۲۱؛ طهرانی کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۳۶۸). پس از گزینش میرهاشم، انجمن تبریز با تلگراف، انتخاب وی را به طباطبایی و بهبهانی اطلاع داد و یادآور شد که اصل اعتبارنامه او به تهران ارسال خواهد شد (روزنامه مجلس، ۱۳۷۵: ۱/ش ۲۷، ۱۱۳). بدین ترتیب، میرهاشم به نمایندگی مجلس اول درآمد.

عبادی (۱۳۹۲: ۲۹۱) بدین نکته اشاره می‌کند که میرهاشم دوه‌چی در دوران نمایندگی خویش برضد مشروطه فعالیت می‌کرد، اما گزارش‌های پراکنده‌ای که در روزنامه مجلس و یادداشت‌های اشخاصی چون مخبرالسلطنه هدایت دیده می‌شود، تصویر دیگری از وی به نمایش می‌گذارند. در شماره ۳۷ روزنامه مجلس (مورخ هجدهم ذی‌الحجه ۱۳۲۴)، میرهاشم جزو نمایندگانی است که در گفت‌وگو با صنیع‌الدوله، رئیس مجلس، بر روشن نبودن حدود مسئولیت وزیران خرده گرفته و ضمن ناقص خواندن مجلس، بر لزوم نگارش قانون وزارت‌خانه‌ها و اصلاح آن‌ها تأکید کرده‌است (روزنامه مجلس، ۱۳۷۵: ۱/ش ۳۷، ۱۵۳). در شماره ۳۸ همان روزنامه (مورخ بیستم ذی‌الحجه ۱۳۲۴) نیز میرهاشم با نقد استدلال‌های محتشم‌السلطنه، نماینده اعزامی دولت به مجلس، درباره حدود اختیارات و حوزه عمل وزیران، وزرای

«لقبی» را «مهمل» خطاب می‌کند (همان: ۱/ش ۳۸. ۱۵۷). مخبرالسلطنه هدایت (۱۳۸۵: ۷۲) که مدتی در کابینه‌های مختلف سمت وزارت داشت، در کتاب *خاطرات و خطرات* به دیدارش با میرهاشم در مجلس اول اشاره کرده و او را مرد عاقلی نامیده‌است. محمدعلی طهرانی کاتوزیان نیز با وجود نگاه منفی‌اش به میرهاشم، یادآور شده که وی در جریان انتقاد از وزیران، آنان را متهم به فروش کشور به روس‌ها کرده بود (۱۳۸۸: ۴۰۵ و ۴۴۰). با این اوصاف، نمی‌توان میرهاشم را با این دستاویز که بعدها به انتقاد مشروطه پرداخت، نماینده‌ای ضد مشروطه قلمداد کرد (کسروی، ۱۳۶۳: ۲۱۰).

میرهاشم دیرزمانی در تهران نماند و چندی بعد در محرم سال ۱۳۲۵ بنا به انگیزه‌های نامعلومی مجلس شورای ملی را ترک گفت و راهی تبریز شد (ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۴۲). چنین می‌نماید که وی پس از ورود به تبریز، بار دیگر نزد تبریزیان اعتبار یافت. از مندرجات *روزنامه انجمن تبریز* (۱۳۷۴: ۱/ش ۱۰۷. ۳۷۹: ش ۱۱۵. ۴۰۹) چنین برمی‌آید که میرهاشم در سالگرد مشروطه و ماجرای دیدوبازدید کوی‌ها، سخنرانی‌های شورانگیزی ایراد کرده و مردمان را به اتحاد فراخوانده بود. باین‌حال دیری نپایید که وی از نیمه دوم سال ۱۳۲۵ قمری به مخالفت با انجمن ایالتی برخاست و در اندیشه ایجاد انجمن جداگانه‌ای برآمد.

علل کناره‌گیری میرهاشم از مشروطه‌خواهان در تبریز

به درستی روشن نیست که میرهاشم چرا و با چه انگیزه‌ای از نیمه دوم سال ۱۳۲۵ قمری مسیر خود را از مشروطه‌خواهان و انجمن ایالتی تبریز جدا کرد. در واقع گزارش‌های *روزنامه انجمن تبریز* گواهی بر تأیید این مدعاست که میرهاشم پس از بازگشت به تبریز هنوز طرف توجه مردم بود و دلبستگی خود را به مشروطیت نشان می‌داد، اما این دلبستگی به تدریج جای خود را به خصومت داد. شرف‌الدوله باغمیشه‌ای (متوفی ۱۳۵۱ قمری)، نماینده تبریز در مجلس اول شورای ملی، در یادداشت‌هایش چندین بار به تلگراف‌های مجاهدان و نیروهای شبه‌نظامی شهری اشاره کرده‌است که در آن‌ها از رفتارهای ناشایست میرهاشم سخن رفته بود. در یکی از این تلگراف‌ها که ذیل یادداشت‌های روز پنجم جمادی‌الاول سال ۱۳۲۵ درج شده‌است، مجاهدان شهر خواستار تبعید میرهاشم شده بودند (کلاتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: ۱۰۶).

از یادداشت‌های باغمیشه‌ای چنین برمی‌آید که در آن روزها، میان تبریزیان دسته‌بندی‌هایی شکل گرفته و پشتیبانان میرهاشم در برابر حامیان شیخ سلیم واعظ، صف‌آرایی کرده بودند (همان: ۱۰۷). وی در جای دیگری نیز ضمن یادداشت‌های روز پانزدهم ذی‌الحجه، از دوتیرگی شدید اهالی تبریز سخن گفته و خاطرنشان ساخته که پس از بررسی، روشن شد که میرهاشم بنای شرارت و فساد را گذاشته و انگیزه او رواج استبداد و انهدام عدالت است (همان: ۱۹۱). می‌توان احتمال داد که باغمیشه‌ای به علت تکیه صرف بر تلگراف‌های مجاهدان چنین تصویری از وی ارائه داده‌است، اما این گزارش‌ها به خوبی نشانگر تنش میان میرهاشم و اعضای انجمن تبریز است.

احتمالاً یکی از علل تغییر روش میرهاشم در قبال انجمن تبریز، ماجرای انتخابات انجمن‌های ایالتی بود که از حدود ماه شوال سال ۱۳۲۵ نظام‌نامه آن به ایالات (آذربایجان و خراسان و فارس و کرمان) و ولایات ارسال شده بود (درباره بازتاب انتخابات مزبور در تبریز نگاه کنید به: روزنامه/انجمن تبریز، ۱۳۷۶: ۲/ش ۱۷، ۶۱۵) و هیئت‌های «نظار» مشغول تدارک اسباب آن بودند. بنا به گفته کسروی (۱۳۶۳: ۴۹۲)، میرهاشم بر آن بود تا نمایندگان انجمن ایالتی به دلخواه او باشند، اما بی‌اعتنایی «آزادی‌خواهان» به این خواست، سبب روی گردانی وی از آنان شد. میرزای آشتیانی (۱۳۹۵: ۱۵۵) نیز یادآور شده‌است که میرهاشم پس از ناکامی در انتخابات، از انجمن دوری گزید و خود را خانه‌نشین کرد.

صرف‌نظر از مسائل مربوط به انتخابات، برخی تنش‌های درون‌شهری که از نیمه نخست سال ۱۳۲۵ قمری میان اهالی محلات تبریز رخ دادند - از جمله نزاع میان محلات بر سر حمایت از جماعت مجاهدان قفقازی (ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش ۲۸، ۱۲۵)، رفتار گستاخانه کاظم دواتگر اوغلی، لوطی نامدار شتران، با آموزگار مدرسه روسی تبریز (روزنامه/انجمن تبریز، ۱۳۷۶: ش ۲/۱۳-۱۴) و درگیری‌های ماه ذی‌الحجه سال ۱۳۲۵ که عملاً به یک نزاع کوتاه‌مدت شهری تبدیل شد (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۳۲؛ امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۲۹؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۳؛ ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش ۷۶، ۲۷۵) - ناگزیر میرهاشم را نیز درگیر ساختند.

انجمن اسلامی؛ از شکل‌گیری تا آغاز استبداد صغیر

در بحبوحه فضای پرتنش تبریز، محرم سال ۱۳۲۶ آغاز شد. در آن روزگار، عزاداران شترانی رسم داشتند که در محرم، فردی را در جامه پوست شیر به بازار بزرگ آورند. در آن سال نیز همان رسم انجام شد، اما شترانیان در میان مدیحه‌های خود، به مشروطه‌خواهان تندرو تاختند و آنان را «بی‌حیا» خطاب کردند (کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۶). اشعار یادشده که امروزه نیز در ایام محرم در تبریز خوانده می‌شود و یادگاری از همان روزهاست، چنین است:

ای شیر پتیش بوگون هرایه امداد ایله آل مُصطفایه
عرض ایله که گل‌سین کربلایه لعنت بیلله قوم بی‌حیاییه^۱

عزاداران شترانی به محض خواندن مصراع پایانی سروده فوق دست به سوی گروه مقابل دراز کردند و تلویحاً بر این نکته اذعان داشتند که مراد از «قوم بی‌حیا» همان «مشروطه‌خواهان» هستند (همان:

۱. معنای دو بیت یادشده چنین است: ۱. ای شیر! امروز به داد برس و به صحنه آشوب بیا و به دودمان مصطفی امدادی برسان. ۲. به عرض او برسان که به کربلا بیاید. به راستی که لعنت به این قوم بی‌حیا باد.

۵۳۶-۵۳۵). علاوه بر اختلافات مزبور، تبریزیان در همان ایام، انجمن‌هایی در شهر تأسیس کردند. میرزای آشتیانی (۱۳۹۵: ۱۶۸-۱۷۰) که با عباراتی طنزآلود، پدید آمدن پی‌درپی انجمن‌ها را به ریشخند می‌گیرد، باور دارد که میرهاشم و پیروانش، وضع موجود را برتافتند و «انجمن اسلامی» را در پیشگاه دروازه سرخاب برپا کردند. وی تشکیل انجمن مزبور را با این ابیات وصف کرده‌است (همان: ۱۷۱):

در دم سرخاب یکی عالی مقام
برگرفت و کرد اسلامی نام

گشت اسلامی او [میرهاشم] را جایگاه
اندر آنجا بی‌حد و بی‌مر سپاه

تاریخ شکل‌گیری انجمن اسلامی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. کسروی (۱۳۶۳: ۴۹۲) زمان تأسیس انجمن را پاییز سال ۱۳۲۵ قمری و مشخصاً اوایل آبان می‌داند که طبق سال‌شمار هجری قمری، مصادف با نیمه دوم رمضان و اوایل شوال است. کسروی وصول نظام‌نامه انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ماه شوال و ناکامی میرهاشم را در راهیابی به انجمن ایالتی، مبنای استدلال خود قرار داده‌است. برخلاف کسروی، امیرخیزی (۲۵۳۶: ۳۱-۳۳) با وجودی که تاریخ دقیقی برای تأسیس انجمن اسلامی ذکر نکرده، روایت شکل‌گیری آن را پس از درگیری‌های ماه ذی‌الحجه وصف کرده که مصادف با واپسین روزهای ذی‌الحجه و محرم سال ۱۳۲۶ قمری است. ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۷۸: ش ۸۴، ۲۹۶) در نامه مورخ ۲۸ محرم سال ۱۳۲۶ به مستشارالدوله، از برپایی انجمن اسلامی سخن گفته‌است. سرداری‌نیا (۱۳۶۳: ۲۵۰) مشخصاً تاریخ ۲۱ محرم سال ۱۳۲۵ را زمان تأسیس اسلامی دانسته، اما برای گزارش خود به منبع خاصی ارجاع نداده‌است. با جمع‌بندی این داده‌ها، می‌توان چنین پنداشت که انجمن اسلامی تبریز به احتمال قوی در محرم سال ۱۳۲۶ و گویا در دهه سوم آن ماه تأسیس شده‌است.

درباره محل استقرار اسلامی تقریباً همگی منابع متفق‌القول هستند که انجمن مزبور در کوی دوه‌چی/شتربان و دقیقاً روبه‌روی دروازه سرخاب تأسیس شد (ثقة‌الاسلام تبریزی، ۱۳۷۸: ش ۸۴، ۲۹۶؛ ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۳۴؛ میرزای آشتیانی، ۱۳۹۵: ۱۷۱؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۴۹۲؛ امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۳۱؛ طهرانی کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۷۵۵). با نگاهی به «نقشه دارالسلطنه تبریز» (مورخ ۱۲۹۷ قمری) و مقایسه مندرجات آن با نقشه «خریطة شهر تبریز در حال انقلاب» (مورخ غرة رمضان ۱۳۲۶)، این نکته روشن می‌شود که محل قرارگیری انجمن اسلامی تبریز در نقطه اتصال محلات شتربان و سرخاب، یعنی کانون اجتماع هواداران میرهاشم، قرار داشت و در فاصله اندکی از محله باغمیشه واقع شده بود. در باب اهمیت نکته اخیر باید گفت باغمیشه یکی از چهار کوی تبریز (به همراه شتربان و سرخاب و امیرخیز) در کرانه شمالی مهران‌رود بود و در نخستین روزهای آغاز درگیری داخلی (اواخر جمادی‌الاول ۱۳۲۶)، با وجود برخی گرایش‌های مشروطه‌خواهانه، به سرعت در برابر نیروهای قبایلی تسلیم شد و بیرق سفید اسلامی را به نشانه تسلیم برافراشت (کلانتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: ۲۵۹-۲۶۳؛ ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۴۰).



تصویر ۲. محلات حامی مشروطه (صورتی) و حامی اسلامی (زرد) براساس نقشه «خريطة تبریز در حال انقلاب» مندرج در کتاب *بلوای تبریز*

انجمن اسلامی نخستین تشکل با این نام در تبریز نبود. تقریباً در حدود سال ۱۳۲۴ قمری یا اندکی پیش از آن، انجمنی به نام «انجمن اسلامی» به کوشش شماری از واعظان و پیش‌نمازان تبریزی برپا شده بود که هدف از ایجاد آن، ترویج خرید کالاهای ایرانی در پوشش فعالیت‌هایی چون روضه‌خوانی بود (کسروی، ۱۳۶۳: ۱۵۲)؛ بنابراین خرده‌گیری امیرخیزی (۲۵۳۶: ۸۹) به وجه تسمیه انجمن مزبور و طرح این نقد که در تبریز انجمنی مسیحی وجود نداشت که در برابر آن انجمن اسلامی دایر شود، وجهی ندارد. درباره اهداف اولیه بانیان اسلامی، اطلاعات موثقی در دست نیست. در نخستین ایام شکل‌گیری انجمن، بیشتر حاضران آن، هواداران محلی میرهاشم بودند (همان: ۳۱) و چنان‌که ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۷۸: ش ۸۵، ۲۹۹) در نامه مورخ نهم صفر سال ۱۳۲۶ به مستشارالدوله یادآور شده‌است، انجمن مزبور در آن ایام هنوز اعتبار چندانی نداشت.

یکی از فعالیت‌های انجمن اسلامی در آن برهه، انتشار روزنامه‌ای به نام «أمل‌اعمو» بود که در نوشتارهای پژوهشی متأخر به صورت‌های «آی‌عمو» و «ملاعمو» و «آی‌ملاعمو» هم درج شده‌است (برادران شکوهی، ۱۳۷۶: ۷۹). بنا به گفته کسروی (۱۳۶۳: ۵۳۶) آمل‌اعمو پس از دهه محرم در تبریز پدیدار شد و از آنجاکه نوشتارهای آن به صورت پرسش‌وپاسخ میان یک فرد عامی و یک ملا که شخص نخست او را «ملاعمو»

می‌نامید، تدوین شده بود، لذا آن را روزنامه «املاعمو» می‌خواندند. گویا پس از وقایع ذی‌الحجه سال ۱۳۲۵ و نابسامانی‌هایی که در شهر رخ داد، دست‌کم تا دو ماه املاعمو تنها روزنامه شهر بود (همان: ۵۷۳). از روزنامه مزبور شماره‌های اندکی برجای مانده و کسروی نیز فقط هشت یا نه شماره از آن را دیده بود؛ هرچند خود نیز اذعان کرده‌است که تعداد شماره‌های آن باید بیش از این رقم باشد (همان: ۵۳۶). نکته دیگری که درباره املاعمو باید گفت اینکه به زبان ترکی نوشته می‌شد. احتمالاً دست‌اندرکاران اسلامی به آن بودند تا با انتشار روزنامه‌ای به زبان ترکی، مخاطبان بیشتری جذب کنند. در باب نویسندگان نشریه نیز اطلاعات موثقی موجود نیست. به نظر براون (۱۳۳۷: ۱۸۴) املاعمو به خامه میرزا احمد تبریزی، معروف به احمد بصیرت، یا به قولی به همت حسن سعیدالسلطان طبع و توزیع می‌شد. برادران شکوهی (۱۳۷۶: ۷۹-۸۰) نیز یادآور شده‌است که املاعمو با مساعدت مالی برادران حاج محمدتقی و حاج ابراهیم و حاج باقر صراف (معروف به برادران نوبخت) و به نویسندگی میرزا حاج آقای شتربانی نشر و توزیع می‌شد. صرف‌نظر از چنین مسائلی، محدود شماره‌های برجای‌مانده از روزنامه املاعمو مشحون از انتقاد از انجمن ایالتی و رنجش از مجاهدان و شرح مظلومیت‌های اهالی شتریان و سرخاب در جامعه تبریز آن روزگار است (برادران شکوهی، ۱۳۷۶: ۹۵-۸۳؛ برای دسترسی به شماره پنجم روزنامه املاعمو نگاه کنید به: مرکز اسناد تبریز، سند شماره ۹۵/۹۹۸/۱۵۸۸).

در آن زمان، علاوه بر املاعمو، روزنامه هفتگی دیگری به نام «اسلامیه» به خامه میرزا احمد بصیرت در تبریز چاپ می‌شد و همانند املاعمو، طرفدار دیدگاه‌های انجمن اسلامی بود (براون، ۱۳۳۷: ۲۱۳). این روزنامه را نباید با «جریده اسلامیه»ی میرزا ابوالقاسم ضیاءالعلماء اشتباه گرفت که هم‌زمان در تبریز چاپ می‌شد و برخلاف نشریه پیشین، از انجمن ایالتی حمایت می‌کرد (همان: ۲۱۳-۲۱۴؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۷۰). ضیاءالعلماء از مشروطه‌خواهانی بود که در عاشورای سال ۱۳۳۰ در تبریز به دست روس‌ها اعدام شد (کسروی، ۱۳۸۴: ۳۱۱). از دیگر فعالیت‌های قلمی اعضای انجمن اسلامی در دوران آغازین شکل‌گیری آن، نگارش رسالات و اعلامیه‌هایی به زبان‌های فارسی و ترکی بود که در آن‌ها به بی‌کفایتی اعضای انجمن ایالتی و درگیری محلات شهر و بحران‌های نان اشاره شده‌است (برای مطالعه دو نمونه از این رسالات نگاه کنید به: کسروی، ۱۳۶۳: ۵۳۶-۵۳۸؛ برادران شکوهی، ۱۳۷۳: ۱۰۶-۱۰۹). با این اوصاف، روشن می‌شود که انجمن اسلامی در آغاز اعتبار چندانی نداشت و آشکارا مخالف مشروطه نبود، اما از اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ اوضاع تغییر کرد.

انجمن اسلامی و استبداد صغیر

در اواخر ربیع‌الثانی سال ۱۳۲۵ و هم‌زمان با بازگشت میرزا کریم امام‌جمعه (۲۳ ربیع‌الثانی) و میرزا حسن مجتهد (۳۰ ربیع‌الثانی) به تبریز (روزنامه/انجمن تبریز، ۱۳۷۶: ۲/ش ۲۶ و ۷۸۲ و ۲۹/ش ۷۹۳-۷۹۴)، اوضاع شهر دگرگون شد. ورود دوباره میرزا حسن مجتهد به شهر با شکوه فراوان همراه بود. بنا به

گزارش روزنامه *انجمن تبریز* (همان: ش ۲۹، ۷۹۴)، از یک فرسخی تبریز تا آخر محله خیابان، تمام عرض راه‌ها و حتی پشت بام‌ها پُر از مردمانی بود که به پیشواز مجتهد رفته بودند. چنین استقبال بی‌نظیری به اعتمادبه‌نفس میرهاشم و سردمداران اسلامیّه افزود. از یادداشت‌های *ثقة الاسلام تبریزی* (۱۳۵۵: ۷۱-۷۲) چنین برمی‌آید که پس از ورود میرزا حسن به تبریز، همکاری نزدیکی میان او و میرهاشم آغاز شد و این همکاری یک ماه بعد و هم‌زمان با به توپ بستن مجلس شورای ملی در تهران (۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) و آغاز دورهٔ موسوم به «استبداد صغیر» آشکارا خود را نشان داد.

سرآغاز استبداد صغیر در تبریز با اختلافات بغرنجی همراه بود. محلات حامی مجاهدان، به‌ویژه امیرخیز در شمال غرب و خیابان در جنوب شرق، مشروعیت دولت محمدعلی‌شاه را زیر سؤال بردند و حتی در پی ارسال دسته‌هایی از مجاهدان به تهران بودند (کسروی، ۱۳۶۳: ۶۷۶). در برابر این گروه، اهالی سرخاب و شتریان در کرانهٔ شمالی مهران‌رود، حامیان سرسخت انجمن اسلامیّه و سردمداران جدید آنجا، یعنی میرزا حسن مجتهد، میرزا کریم امام‌جمعه، میرزا صادق‌آقا و برادرش میرزا محسن، بودند و از چند ماه پیش، تنش و رنجش ویژه‌ای میان ایشان و مجاهدان حاکم بود (همان: ۶۲۹ و ۶۷۶). سواى این محلات، بقیهٔ کوی‌های تبریز در درگیری داخلی بی‌طرف ماندند یا به‌ناگزیر جانب یکی از طرف‌های درگیر را نگاه داشتند. ناگفته نماند که در این دسته‌بندی‌ها، لزوماً علایق «آزادی‌خواهانه» یا «ارتجاعی» دخیل نبودند و نمی‌توان از یک دوگانهٔ آرمانی که بعدها در تاریخ‌نگاری مشروطهٔ ایران به صورت روایت غالب درآمد، سخن گفت. در واقع بسیاری از مؤلفه‌های اقتصادی، اعتقادی و حتی تمایلات محلی در کنار ارزش‌های سیاسی و اجتماعی کلان، در شکل‌گیری این جبهه‌های درون‌شهری تأثیرگذار بود. مهم‌ترین محلات حامی اسلامیّه، یعنی شتریان و سرخاب، احتمالاً به سبب علایق محلی، حضور روحانیان سنت‌گرا چون میرهاشم و میرزا حسن مجتهد، وجود انبوهی از بازاریان محافظه‌کار و همچنین گرایش به مکتب اصولی، تا حدودی حامی سلطنت و مخالف مشروطه‌خواهان تندرو باقی ماندند. این روال حتی بعدها (۱۳۰۷ خورشیدی) در نامهٔ عده‌ای از شتربانیان و سرخابیان برای تغییر نام کوی‌های مزبور به «شاه‌آباد» دیده می‌شود (ساکما، سند شمارهٔ ۳۱۰/۱۴۱۱۱).

رویارویی دو گروه از نوزدهم جمادی‌الاول آغاز شد. در آن روز، نشستی با حضور بسیاری از روحانیان تبریز، از جمله میرهاشم، در منزل میرزا حسن مجتهد برپا شد و در پایان، نتیجه چنین شد که حضار عزم خود را برای برکندن مشروطه جزم کنند (کسروی، ۱۳۶۳: ۶۲۶؛ ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۳۶). پس از اتمام جلسه، هنگامی که میرهاشم در حال بازگشت بود، مورد سوءقصد قرار گرفت، اما کشته نشد (*ثقة الاسلام تبریزی*، ۱۳۵۵: ۷۴؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۶۲۲). این واقعه دستاویزی برای سردمداران اسلامیّه شد تا همان روز

میرزا حسن مجتهد را به اسلامیه ببرند و در شتریان اسکان دهند، اما دیری نپایید که در شب بیست‌ویکم همان ماه سوءقصد دیگری برضد مجتهد با پرتاب بمبی به منزل وی انجام گرفت. این سوءقصد با اینکه مانند نمونه میرهاشم نافرجام بود، شهر را وارد درگیری داخلی کرد (ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۷۴-۷۵).

در آن ایام، هدایت (۱۳۸۵: ۱۷۲) سمت والیگری آذربایجان را داشت و از غلبه بر شرایط متشنج موجود عاجز بود. وی در *خاطرات و خطرات* یادآور می‌شود که پس از بالا گرفتن آشوب، «انجمن اسلامی» عرض اندام کرد. با ارزیابی دو تلگرافی که میان او و مشیرالسلطنه ردوبدل شده‌است، می‌توان به اوج شرایط بغرنج شهر و ناتوانی نماینده حکومت مرکزی در غلبه بر اوضاع موجود پی برد (همان: ۱۷۳). نکته مهمی که از یادداشت‌های مخبرالسلطنه هدایت برمی‌آید، نقش میانجی کنسولگری روسیه میان انجمن اسلامی و مشروطه‌خواهان و وساطت آن میان اسلامیه‌نشینان و دولت مرکزی است. هدایت در یک‌جا آشکارا کنسول روس را «واسطه انجمن اسلامی و تهران» معرفی کرده و خاطرنشان می‌سازد «شهر تبریز صورتاً به دست انجمن اسلامی و معنأً تحت اقتدار قنصل روس است» (همان: ۱۷۲ و ۱۷۶). این نکته از متن تلگرافی که پاختانوف (Pakhitanov) در تاریخ سوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶ از تبریز فرستاده، روشن می‌شود (کتاب نازنجی، ۱۳۶۷: ۲۲۹). در تلگراف مزبور، پاختانوف از خواهش ریش‌سپیدان محلات برای پادرمیانی کنسولگری روسیه به منظور پایان دادن به بحران شهر سخن می‌گوید. بدین ترتیب، در آستانه شروع درگیری داخلی تبریز، اتحاد سه‌گانه‌ای میان انجمن اسلامی و دولت مرکزی و کنسولگری روسیه شکل گرفت (ثقة الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۷۷) و هدف آن نیز پایان دادن به جریان مشروطه‌خواهی تندرو و اقتدار جماعت مجاهدان در تبریز بود.

انجمن اسلامی؛ از آغاز استبداد صغیر تا انحلال نهایی

انجمن اسلامی در واپسین روزهای جمادی‌الاول سال ۱۳۲۶ دیگر ناآشنا نبود و برعکس پیش‌بینی‌های اولیه ثقة الاسلام، در آن برهه سخت اقتدار یافته و به کانون هواداران محمدعلی‌شاه در تبریز مبدل شده بود. ثقة الاسلام تبریزی (۱۳۷۸: ش ۱۰۱، ۳۴۳) در واپسین نامه‌اش به مستشارالدوله (مورخ ۲۲ جمادی‌الاول ۱۳۲۶) به این نکته اذعان کرده و با افسوس خاطرنشان ساخته که «امروز انجمن‌های ریزه موقوف و مجتمعات اسلامی در کمال قوت و استعداد» هستند. محمدعلی‌شاه در روز دوم یا سوم به توپ بستن مجلس، تلگرافی به میرهاشم فرستاد و در آن ضمن یادآوری اقداماتش در تهران، میرهاشم و علمای همراه او را به «رفع مفسدین» در تبریز ترغیب کرد (کسروی، ۱۳۶۳: ۶۷۶).

بدین ترتیب انجمن اسلامی با آغاز استبداد صغیر، طرف توجه دولت مرکزی قرار گرفت و به کانون تجمع نیروهای حامی محمدعلی‌شاه در تبریز بدل شد. با وجود نفوذ بسیار اسلامیه‌نشینان و حمایت شاه از آنان، مجاهدان و مشروطه‌خواهان حاضر به تسلیم نبودند؛ از این‌رو درگیری داخلی تبریز در تاریخ بیست‌وسوم

جمادی الاول بین حامیان شاه و مشروطه‌خواهان آغاز شد. بنا به گزارش ویجویه‌ای (۱۳۸۶: ۳۸) در آن روز از جانب سرخاب، سواران قراجه‌داغی و مرنندی و تفنگداران سرخاب و شتریان یورش آوردند و مناره‌های بقعه سیدحمزه و مسجد صاحب‌الامر را سنگر ساختند و شروع به تیراندازی کردند. مجاهدان نیز از جانب مغازه‌های مجیدالملک نبرد را آغاز نهادند. ویجویه‌ای که بنا به اذعان خود، در آن روز در اسلامیه حضور داشت، شرحی از گفت‌وگوهای حاضران انجمن را به همراه لایحه‌ای که برای تهییج عموم بر در اسلامیه چسبانده بودند، در کتاب خویش قید کرده‌است. مضمون گفت‌وگوهای ایشان و مفاد لایحه مزبور حاکی از «بابی» خواندن مشروطه‌خواهان است (همان: ۳۸-۳۹). طاهرزاده بهزاد (۱۳۶۳: ۴۸) نیز یادآور شده‌است که اعضای اسلامیه، مجاهدان را «بابی» و جنگاوران خود را «طرفدار شرع اسلام» می‌نامیدند.

حال پرسش اینجاست که انجمن اسلامیه و نیروهای قبایلی، با وجود حمایت‌های دولت مرکزی، چرا در درگیری‌های محلی ناکام ماندند؟ ویجویه‌ای (۱۳۸۶: ۷۲) به این پرسش از منظر نظامی توجه کرده و یادآور شده‌است که ناآشنایی نیروهای قبایلی با محیط شهری و استفاده از اسلحه گرم و راهبرد تدافعی مجاهدان، سبب ناکامی دولتیان در تبریز شد. ارزیابی ویجویه‌ای تا حدی پذیرفتنی می‌نماید، هرچند باید در نظر داشت که تفنگداران سرخابی و شتربانی هم در این جنگ‌ها پشتیبان قوای دولتی بودند و همین سربازان با محیط تبریز آشنایی داشتند. از سوی دیگر، نکته‌ای که غالباً در ارزیابی علل ناکامی نیروهای دولتی و اسلامیه‌نشینان مغفول مانده، اختلافات درونی آنان است که به گمان نگارندگان این سطور، از ترکیب ناهمگون گروه‌های حاضر در اسلامیه و تضارب آرا و منافع آنان مایه می‌گرفت. پیش‌تر گفتیم که اعضای اسلامیه در آغاز بیشتر از پشتیبانان محلی میرهاشم بودند، اما این روال با بازگشت میرزا حسن مجتهد به تبریز دگرگون شد و وضع تا جایی پیش رفت که انجمن مزبور هم‌زمان با به توپ بستن مجلس و آغاز درگیری تبریز، کانون گردهمایی پنج گروه اصلی به شرح زیر بود:

جدول ۱. گروه‌های حاضر در انجمن اسلامی تبریز به همراه افراد شاخص ایشان

نام گروه یا دسته	شخصیت‌های برجسته گروه با توجه به تکرار اسامی آنان در منابع
روحانیان و علما	میرزا حسن مجتهد، میرهاشم دوهچی، میرزا کریم امام‌جمعه، میرزا صادق‌آقا، میرزا محسن رحیم‌خان چلبیانلو، شکرالله‌خان شجاع‌نظام مرنندی، فرامرزان قراجه‌داغی، ضرغام نظام، سام‌خان، بیوک‌خان (فرزند رحیم‌خان)، حاجی موسی‌خان هجوانی، محسن‌خان مرنندی (گوژپشت)، علی‌خان مرنندی
بازاریان و بازرگانان شتریان و سرخاب	میرمناف شتربانی، حاجی ابراهیم صراف، برادران نوبخت
شاهزادگان قاجاری	منوچهر میرزا مقتدرالدوله
لوطیان شتریان و سرخاب	کاظم دواتگر اوغلی (نایب‌کاظم شتربانی)، حسن کباب‌پز (نایب‌حسن‌خان شتربانی)، اصغر گوش‌بریده (قولاغی‌کسیک اصغر)

البته باید اذعان داشت که در تهیه جدول فوق تا اندازه‌ای معیارها و الگوهای ابتکاری نقش داشته‌اند و اساساً هرگونه دسته‌بندی برای تمیز گروه‌ها منجر به نادیده گرفتن برخی از ویژگی‌های جزئی اما تعیین‌کننده خواهد شد. از سوی دیگر، در جدول مزبور صرفاً اسامی گروه‌ها و شخصیت‌هایی درج شده‌است که با توجه به تصدیق منابع و ارزیابی عکس‌های برجای‌مانده، پیوند فیزیکی و عملی انکارناپذیری با انجمن اسلامی داشتند (دربارۀ تصاویر نگاه کنید به: ساکما، آلبوم‌ها/سندهای شماره ۹۹۸/۵۲۵۲ و ۹۹۸/۱۲۴؛ از این‌رو، اسامی برخی از گروه‌ها و شخصیت‌هایی که در جریان درگیری داخلی تبریز، هم‌پیمان دولت مرکزی و انجمن اسلامی بودند اما در انجمن یادشده حضور مستمری نداشتند، نظیر شاهزاده عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، کُردهای شکاک، جلالی و سنجابی و سواران تحت امر عزت‌الله خان ماکویی، در جدول فوق ذکر نشده‌است.



تصویر ۳. اعضای انجمن اسلامی در سال ۱۳۲۶ قمری؛ ردیف جلو از راست: ناشناس، ضرغام نظام، میرناف شتربانی، ناشناس، رشیدالملک، میرهاشم دوه‌چی، رحیم‌خان چلبیانلو، ناشناس (کلانتری باغمیشه‌ای، ۱۳۷۷: پ ۳۸، ۴۵۲).

در درگیری داخلی تبریز، هر یک از گروه‌ها و افراد، با انگیزه‌های مختلفی پیکار می‌کردند که نتیجه‌اش نوعی تضاد آرا و منافع میان اسلامی‌نشینان بود. در واقع آنچه منابع موجود و تلگراف‌های ارسالی سردمداران اسلامی به تهران نشان می‌دهد، بیانگر پیدایش نوعی شکاف میان اعضای اسلامی از اوایل رجب ۱۳۲۶ است. بنا به گزارش ویجویه‌ای (۱۳۸۶: ۷۵)، در روز دوم رجب، یکی از مجاهدان به تلگراف‌خانه رفت و صورتی از تلگراف‌های «معتمدین اسلامی» را برداشت و پس از تهیه عکس، آن‌ها را

به تلگراف‌خانه بازگرداند (همچنین نگاه کنید به: صمصام‌السلطان، ۱۳۷۶: ۷۲-۷۳؛ امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۱۴۸-۱۴۹؛ ثقة‌الاسلام تبریزی، ۱۳۵۵: ۹۶). صورت برخی از این تلگراف‌ها در کتاب ویجویه‌ای و سایر آثار مرتبط با تاریخ مشروطه درج شده‌است (ازجمله کسروی، ۱۳۶۳: ۷۰۹-۷۰۴؛ طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳: ۲۳۵-۲۴۲). در یکی از این تلگراف‌ها که میرهاشم در اوایل رجب به امیر بهادر، وزیر جنگ و سپهسالار وقت ایران، فرستاده‌است (کسروی، ۱۳۶۳: ۷۰۶؛ طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳: ۲۳۵-۲۳۶؛ امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۱۴۶)، اختلافات درونی بر سر ریاست و هدایت نیروهای دولتی و اداره انجمن اسلامی آشکارا دیده می‌شود. از متن تلگراف مزبور چنین برداشت می‌شود که در اوایل رجب، عموم اسلامی‌نشینان از عملکرد رحیم‌خان چلبیانلو و شجاع‌نظام رضایت نداشتند. علاوه بر این، انجمن مزبور با بحران مالی مواجه شده و اهالی سرخاب و بسیاری از اعضای انجمن از آنجا روی گردان شده بودند، چنان‌که خود میرهاشم نیز به آنجا تردد نداشت. میرهاشم در تلگراف دیگری به امیر بهادر (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۷۶؛ طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳: ۲۴۰؛ برای مطالعه صورت منظوم تلگراف مزبور نگاه کنید به: صمصام‌السلطان، ۱۳۷۶: ۷۳-۷۴)، ضمن یادآوری کوشش‌هایش، از امیر بهادر خواسته‌است تا به اسلامی‌نشینان یادآوری کند که بدون تأیید میرهاشم به کاری دست نیازند. از سایر تلگراف‌های میرزا حسن مجتهد و میرزا کریم و مقتدرالدوله نیز می‌توان به کمبودهای مالی انجمن اسلامی و بی‌پروایی‌های رؤسای قبایل پی برد (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۳؛ برای متن خلاصه‌شده شماری از تلگراف‌های مزبور نگاه کنید به: امیرخیزی، ۲۵۳۶: ۱۴۵-۱۴۸). نکته جالب اینجاست که موضوع اختلاف سران اسلامی چیزی نیست که فقط در تلگراف‌ها بازتاب یافته باشد، بلکه در سایر منابع موجود نیز ردپایی از آن دیده می‌شود؛ برای نمونه، ثقة‌الاسلام تبریزی (۱۳۵۵: ۸۵) در یادداشت‌های روز هشتم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶، از اختلاف‌نظر میان میرهاشم و میرزا حسن مجتهد در اسلامی‌یاد کرده‌است. بر اساس گزارش مزبور، میرهاشم ضمن ایراد نطقی، خاطرنشان کرده بود که پس از «توقف» انجمن‌های خُرد، انجمن ایالتی باید «موافق قانون» رفتار کند تا حاکم دولت مرکزی به شهر برسد. در همان حین، میرزا حسن به میرهاشم خرده گرفته بود که نباید بار دیگر سخن از «قانون» گفته شود. وی در حاشیه یکی از اوراق یادداشت‌های خود به صورت گذرا اختلافات اعضای اسلامی‌را چنین وصف کرده‌است: «میان شجاع‌نظام و سردار نصرت [رحیم‌خان چلبیانلو] رقابت و ضدیت افتاده و سخت به هم پیچیدگی دارند. آقا میرهاشم با سردار نصرت و شجاع‌نظام با جناب مجتهد و اسلامی‌نیز برضد سردار نصرت پاره اقدامات دارند و بدگویی می‌کنند و می‌کوبند و به تهران نیز بد می‌نویسند، والله اعلم» (همان: ۹۶).

گویا اختلافات میرهاشم با سایر اعضای اسلامی‌چنان بغرنج شده بود که وی از حضور در جلسات انجمن خودداری می‌کرد و فقط در تاریخ بیست‌وپنجم رجب «مابین اسلامی‌ و آقامیرهاشم که مدت‌ها

بوده شکرآب بود، باز صلح و تردد» شد (همان: ۱۰۵). پاخیتانوف نیز در تلگراف مورخ بیست و دوم جمادی‌الثانی ۱۳۲۶، ضمن انتقاد از عملکرد روحانیان مقیم اسلامیة، یادآور شده‌است که اگر مجتهدان مستقر در شتربان به موقع در برابر خواست همگان کوتاه می‌آمدند، درگیری داخلی پیش نمی‌آمد (کتاب نازنجی، ۱۳۶۷: ۲۴۹). چنین نگاهی در تلگراف منوچهر میرزای مقتدرالدوله به محمدعلی‌شاه به شکل دیگری بازتاب یافته‌است. منوچهرمیرزا که در آن زمان نایب‌الایاله آذربایجان بود، شجاع‌نظام مرنندی و سایر رؤسای قبایل را بانی آشوب‌های موجود دانست و تأکید کرد که جماعت مزبور برای دستیابی به اهداف خویش، گروهی از عالمان بی‌خبر از مقتضیات سیاسی و مملکت‌داری را «آلت اجرای مقاصد فاسده و منافع شخصیه» قرار داده‌اند (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۸۲-۸۳؛ طاهرزاده بهزاد، ۱۳۶۳: ۲۳۹-۲۴۰).

ضعف سردمداران اسلامیة در رویارویی با مجاهدان، حتی پس از ورود عین‌الدوله به حوالی تبریز (نیمه دوم رجب ۱۳۲۶) و حرکت نظامیان به شهر، بهبود نیافت. اردوی ماکو، متشکل از سواران و گردان تحت امر عزت‌الله‌خان ماکویی، مهم‌ترین دسته نظامی بود که در آن زمان عازم تبریز بود، اما شکست‌های سه‌گانه نیروهای ماکویی در حوالی پل رود «آجی‌چایی» در کرانه‌های شمال‌غربی تبریز از مجاهدان (۱۴ شعبان و ۲۸ شعبان و ۱۳ رمضان) سبب از میان رفتن واپسین بارقه‌های امید اسلامیة‌نشینان شد (درباره جنگ‌های یادشده نگاه کنید به: کسروی، ۱۳۶۳: ۷۴۹-۷۸۲؛ ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۷۴ و ۱۹۳-۲۰۳ و ۲۱۳-۲۱۴). در آن زمان راجع به امیدواری‌های انجمن اسلامیة و شتربانیان به امدادهای اردوی ماکو، قطعه شعری سروده شد که یکی از ابیات مشهور آن چنین است:

اردوی ماکو دُشوبُدی لَنگه اهل دَوَه‌چی گَلِیدی تَنگه^۱

(کسروی، ۱۳۶۳: ۷۷۸)

می‌توان چنین پنداشت که شکست‌های سنگین نیروهای دولتی از مجاهدان در رمضان سال ۱۳۲۶ و اختلافات درونی ایشان، سبب ناامیدی اسلامیة‌نشینان شد؛ بنابراین بسیاری از آنان مخفیانه در شب شانزدهم رمضان سال ۱۳۲۶ از تبریز خارج شدند (ویجویه‌ای، ۱۳۸۶: ۲۱۹). بنا به گزارش روزنامه/انجمن تبریز (۱۳۷۶: ۲/ش ۱۴. ۸۶۰) فردای آن روز (هفدهم رمضان)، مجاهدان محوطه اسلامیة را تصرف کردند و آنجا را به آتش کشیدند. همچنین لوحه انجمن مزبور را که به خط درشت، عبارت «مجلس

۱. معنی بیت چنین است: اردوی ماکو به لنگ افتاده و اهل شتربان از آن به تنگ آمده‌است. قطعه مزبور بعدها به صورت‌های دیگری در خاطره جمعی اهالی تبریز باقی ماند. یکی از همین قطعات که امروزه نیز می‌توان نشانی از آن را نزد کهن‌سالان تبریز یافت، چنین است: «اهل دوه‌چی گلییدی جنگه/ پش پش بامادور گوپوب تفنگه/ هر دم بیرینی آتیر هوایه/ لعنت بیله قوم بی‌حیایه» یعنی اهل شتربان به جنگ آمده و پنج پنج گوجه فرنگی را در تفنگ قرار داده‌است. هر از گاهی یکی از آن‌ها را شلیک می‌کند؛ لعنت به این قوم بی‌شرم باد.

اسلامیه» بر آن نوشته شده بود، کردند و وارونه در انجمن ایالتی آویختند. ناگفته نماند که در آغاز، عبارت «انجمن اسلامی» بر لوحه نوشته شده، ولی بعد از به توپ بستن مجلس، واژه «انجمن» حذف و «مجلس» جایگزین آن شده بود. پس از این واقعه، محلات سرخاب و شتربان به صف مشروطه‌خواهان پیوستند. میرهاشم نیز که پس از انحلال اسلامی به همراه گروهی از پیروان شتربانی خود عازم تهران شده بود (تفرشی حسینی، ۱۳۵۱: ۲۲۸)، پس از فتح تهران، به دست مشروطه‌خواهان اعدام شد (همان: ۲۴۲؛ کسروی، ۱۳۶۳: ۷۶۳؛ کتاب آبی، ۱۳۶۳: ۲۲۸؛ طهرانی کاتوزیان، ۱۳۸۸: ۷۶۱).

نتیجه

«انجمن اسلامی تبریز» تشکلی بود که در محرم سال ۱۳۲۶ به کوشش میرهاشم دوه‌چی در تقاطع کوی‌های شتربان و سرخاب تبریز تأسیس شد و به مخالفت با انجمن ایالتی تبریز پرداخت. سرگذشت این انجمن را می‌توان به دو دوره جداگانه تقسیم کرد. انجمن اسلامی در دوره نخست که از محرم سال ۱۳۲۶ آغاز شد و تا نیمه دوم جمادی‌الاول همان سال ادامه یافت، بیشتر صبغه محلی داشت و کارکرد آن نیز پیگیری مطالبات اهالی محلات شتربان و سرخاب و نمایاندن نارضايتی‌های ایشان از انجمن ایالتی و مجاهدان، به‌ویژه جماعت قفقازیان، بود؛ اما با بازگشت میرزا حسن مجتهد و میرزا کریم امام‌جمعه به تبریز، نفوذ و اعتبار انجمن اسلامی گسترش یافت و هم‌زمان با به توپ بستن مجلس شورای ملی در تهران (۲۳ جمادی‌الاول)، به مهم‌ترین کانون پشتیبانی از محمدعلی‌شاه در تبریز مبدل شد. دوره دوم سرگذشت انجمن اسلامی که از این تاریخ آغاز شد و تا نیمه رمضان همان سال ادامه یافت، با شروع درگیری‌های داخلی تبریز و حضور نیروهای حامی محمدعلی‌شاه در اسلامی همراه است. در این برهه، انجمن مزبور از طریق کنسول‌خانه روسیه با دولت مرکزی در ارتباط بود و سوای پشتیبانان اولیه میرهاشم، بسیاری از علمای نامدار تبریز، شاهزادگان قاجاری، سران نیروهای قبایلی آذربایجان، بازرگانان و بازاریان شتربان و سرخاب و لوطیان محلات مزبور در آنجا حضور داشتند. همین ترکیب ناهمگون اعضا که سبب تضاد آرا و منافع اسلامی‌نشینان می‌شد، در کنار مقاومت سرسختانه مجاهدان، سبب ضعف و انحلال نهایی انجمن اسلامی تبریز در رمضان سال ۱۳۲۶ و گریز بسیاری از سردمداران آن به تهران و نواحی اطراف تبریز شد.

منابع

- آجودانی، ماشاءالله (۱۳۸۲)، *مشروطه ایرانی*، چاپ ۸، تهران، اختران.
 امیرخیزی، اسماعیل (۲۵۳۶)، *قیام آذربایجان و ستارخان*، چاپ ۲، تهران، کتاب‌فروشی تهران.
 بامداد، مهدی (۱۳۵۷)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲، ۱۳، ۱۴ هجری*، جلد ۴، تهران، زوار.

برادران شکوهی، سیروس (۱۳۷۶)، «نگرشی انتقادی بر کارکرد مشروطه‌خواهان تبریز در یازده ماه محاصره از خلال روزنامه "آملامو"، ارگان انجمن اسلامی تبریز»، *زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*، دوره ۴۰، شماره ۱۶۵، صفحات ۷۷-۱۱۰.

_____ (۱۳۸۴)، «اعزام نمایندگان روحانی دوره اول تبریز به مجلس شورای ملی»، در مجموعه مقالات و سخنرانی‌های همایش بزرگداشت مشروطه، تبریز، ستوده، صفحات ۱۹۷-۲۲۹.

_____ (۱۳۷۷)، «آملامو، ارگان انجمن اسلامی»، *گنجینه اسناد*، دوره ۸، شماره ۱ و ۲، صفحات ۹-۱۴.

_____ (۱۳۷۳)، «سندی از انجمن اسلامی»، *گنجینه اسناد*، دوره ۴، شماره ۴، صفحات ۱۰۶-۱۰۹.

براون، ادوارد گرانویل (۱۳۳۷)، *مطبوعات و ادبیات ایران در دوره مشروطیت*، ترجمه محمد عباسی، جلد ۲، تهران، کانون معرفت.

_____ (۱۳۸۰)، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه مهری قزوینی، به ویراستاری سیروس سعدوندیان، تهران، کویر.

تفرشی حسینی، سیداحمد (۱۳۵۱)، *روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران*، به کوشش ایرج افشار، تهران، امیرکبیر.

ثقة الاسلام تبریزی، علی بن موسی (۱۳۵۵)، *مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی*، به کوشش نصرت‌الله فتاحی، تهران، انجمن آثار ملی.

_____ (۱۳۷۸)، *نامه‌های تبریز از ثقة الاسلام به مستشارالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران، فرزانه روز.

روزنامه انجمن تبریز؛ جلد اول، سال اول: از شماره ۱ تا ۱۴۹ و سال دوم از شماره ۱ تا ۱۴ (۱۳۷۴)، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.

روزنامه انجمن تبریز؛ جلد دوم، دوره اول: شماره ۱۵-۳۲، سال دوم، دوره دوم: شماره ۱-۳۲، سال سوم، شماره ۱-۴۶ (۱۳۷۶)، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران با همکاری استانداری آذربایجان شرقی.

روزنامه مجلس؛ جلد اول، شماره ۱ تا ۲۲۲ (۱۳۷۵)، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

ساکما (سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران)، *سند شماره ۳۱۰/۱۴۱۱ (۱۳۰۷ خورشیدی)*، درخواست عده‌ای از اهالی دو محله شتربان و سرخاب تبریز درخصوص تغییر نام دو محله مذکور به شاه‌آباد.

_____ *سند شماره ۹۹۸/۱۲۴ (بی تا)*، عکس‌هایی از افراد و وقایع انقلاب مشروطیت در تهران و تبریز.

_____ *سند شماره ۹۹۸/۵۲۵۲ (۱۳۲۶ قمری)*، *آلبوم عکس راجع به بلوای تبریز*.

سرداری‌نیا، صمد (۱۳۶۳)، *نقش مرکز غیبی تبریز در انقلاب مشروطیت ایران*، تهران، تلاش.

صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳)، *تاریخ جراید و مجلات ایران*، جلد ۱، اصفهان، کمال.

- صمصام‌السلطان، محمود تندی (۱۳۷۶)، جنگ‌نامه تبریز، به کوشش بهرام بیات سرمدی، تهران، صفی‌علیشاه.
- طاهرزاده بهزاد، کریم (۱۳۶۳)، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، چاپ ۲، تهران، اقبال.
- طهرانی کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۸۸)، مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- عبادی، احد (۱۳۹۲)، «دَوَچی، میرهاشم»، دانشنامه جهان اسلام، مجلد ۱۸ (دکن - ذوالقرنین)، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، صفحات ۲۹۰-۲۹۲.
- قراچه‌داغی، محمدرضا (۱۲۹۷)، نقشه دارالسلطنه تبریز، نسخه موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره بازیابی ۴۴۹/۷.
- کتاب آبی؛ گزارش‌های محرمانه وزارت امور خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران (۱۳۶۳)، به کوشش و ویراستاری احمد بشیری، جلد ۱، تهران، نشر نو.
- کتاب نارنجی؛ گزارش‌های سیاسی وزارت خارجه روسیه تزاری درباره انقلاب مشروطه ایران (۱۳۶۷)، به کوشش و ویراستاری احمد بشیری، جلد ۱، تهران، نشر نو.
- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ مشروطه ایران، چاپ ۱۶، تهران، امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۴)، تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر.
- کلانتری باغمیشه‌ای، میرزا ابراهیم‌خان (۱۳۷۷)، روزنامه خاطرات شرف‌الدوله، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، فکر روز.
- مرکز اسناد تبریز، سند شماره ۹۵/۹۹۸/۱۵۸۸ (بی‌تا)، یک برگ (شماره ۵) از نشریه ترکی‌زبان آملاعمو، اهدایی سلطان حسین میرفخرایی.
- _____ سند شماره ۹۵/۳۹۶/۵۱۶ (۱۳۰۰ قمری)، آمار نفوس و خانوار محله شتربان تبریز (ابواب جمعی میرزا موسی کدخداباشی)، ۲۸ برگ به صورت دفترچه.
- میرزای آشتیانی، محمدعلی پروین (۱۳۹۵)، منظومه دُر خوشاب، تهران، نسیم تحول.
- نادر میرزا (۱۳۷۲)، تاریخ و جغرافی دارالسلطنه تبریز، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تبریز، ستوده.
- ناظم‌الاسلام کرمانی، محمدبن علی (۱۳۸۴)، تاریخ بیداری ایرانیان، جلد ۳، تهران، امیرکبیر.
- هدایت، مهدیقلی (۱۳۸۵)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار.
- ویجویه‌ای، محمدباقر (۱۳۸۶)، تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، امیرکبیر.



10.22059/jis.2022.345028.1129

Research Paper

Religious pathology of Safavid Iran from the perspective of Mohaqeq Sabzevari in Rozatol-Alnwar Al-abbasi

Yahya Bouzarinejad¹ | Mohammad Hossein Jamalzadeh² | Saeid Arianpour³

1. Associated Prof., Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: y_bouzarinejad@ut.ac.ir
2. Corresponding Author; PhD student of Muslim social science, Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.
Email: jamalzadeh@ut.ac.ir
3. Department of Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: s.aryanpur.k@gmail.com

Article Info.

Abstract

Received:
2022/07/08

Accepted:
2022/09/21

Keywords:

Mohaqeq Sabzevari, Safavid, Iran, Shah Abbas II, Rozatol-Alnwar Al-abbasi, Practical wisdom, Religious pathology.

One of the scholars who studied Safavid pathology during the Safavid dynasty, while holding the highest religious position in the government, is Mullah Mohammad Baqir Sabzevari, well-known as Mohaqeq Sabzevari. In his book Rozatol-Alnwar Al-abbasi, written at the request of Shah Abbas II, in addition to providing guidelines for ruling the government and principles for statecraft, he tried to describe the harms that the Safavids suffered. This study seeks to answer this question: from the perspective of Sabzevari in the book Rozatol-Alnwar Al-abbasi, what social harms did Safavid suffer from? Therefore, using a descriptive-analytical method and collecting datasets by library searching, the following findings have been reached: Sabzevari's religious pathology of Safaviya, according to the type of damage mentioned by him, is classified in five fields: pathology of religion, religious knowledge, religious society, religiosity and religious institutions. Sabzevari has been working as a social reformer to improve the livelihood and resurrection of the people, the reformist idea in Rozatol-Alnwar Al-abbasi is based on the practical wisdom of Islam and It shows a justice-oriented and compassionate approach to the general public. Rozatol-Alnwar Al-abbasi should also be mentioned as a text in order to formulate and realize the model of faithful politics, which, based on Islamic beliefs, judgments and ethics, offers a method of ordering good and forbidding bad, at a time when social reform is possible only through accompanying kings. In this book, he has stated his meaning in many cases with ironic expression, and in some cases, he has directly described the harms Sabzevari

considers three factors to be involved in order to fix the mentioned damages and preserve and survive the government, which arise from the specific foundations of his political thought: 1- Inner factor: improving the ruler's inner (spiritual) relationship with God 2- External factor: improving the relationship of the ruler with the people and Statesmen in observing the principles of statecraft 3- External and internal factors: justice and peace with the people and fight against oppression and oppressors.

How To Cite: Bouzarinejad, Yahya; Jamalzadeh, Mohammad Hossein; Arianpour, Saeid (2023). Religious pathology of Safavid Iran from the perspective of Mohaqeq Sabzevari in Rozatol-Alnwar Al-abbasi. *Journal of Iranian Studies*, 13 (2), 97-116.

Publisher: University of Tehran Press.





فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی

دوره ۱۳، شماره ۲، تابستان ۱۴۰۲، ۹۷-۱۱۶



مقاله علمی-پژوهشی

آسیب‌شناسی دینی ایران عصر صفوی از منظر محقق سبزواری در روضة الانوار عباسی

یحیی بوذری نژاد^۱ | محمدحسین جمال‌زاده^۲ | سعید آراین‌پور^۳

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: y_bouzarinejad@ut.ac.ir
۲. نویسنده مسئول؛ دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: jamalzadeh@ut.ac.ir
۳. دانش آموخته کارشناسی ارشد دانش اجتماعی مسلمین دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: s.aryanpur.k@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

یکی از افرادی که در دوران سلطنت صفویه درحالی که بالاترین منصب مذهبی را در حکومت داشت، به آسیب‌شناسی دینی صفویه دست یازید، ملا محمدباقر سبزواری مشهور به محقق سبزواری است. او در کتاب روضة الانوار عباسی که به درخواست شاه عباس دوم نوشت، تلاش کرد علاوه بر ذکر رهنمودهایی برای اداره حکومت و اصولی برای مملکت‌داری، آسیب‌هایی را که صفویه بدان دچار بود، بیان کند. پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش است که از منظر محقق سبزواری در کتاب روضة الانوار عباسی، صفویه دچار چه آسیب‌هایی بوده‌است؟ ازاین‌رو با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و با گردآوری کتابخانه‌ای داده‌ها، به یافته‌های زیر رسیده‌ایم: آسیب‌شناسی دینی سبزواری از صفویه، در پنج زمینه آسیب‌شناسی دین، معرفت دینی، جامعه دینی، دین‌داری، نهادهای دینی دسته‌بندی می‌شود. اندیشه اصلاحی در روضة الانوار عباسی او مبتنی بر حکمت عملی اسلام است و رویکرد عدالت‌محورانه و مهرورزانه در قبال عامه مردم در آن مشهود است. همچنین باید موضوع کتاب روضة الانوار عباسی را تدوین و تحقق الگوی سیاست‌ورزی مؤمنانه دانست که مبتنی بر اعتقادات و احکام و اخلاق اسلامی، شیوه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر اجتماعی را به دست می‌دهد. سبزواری در بسیاری موارد با بیانی کنایی، منظور خود را گفته و در برخی موارد هم به تصریح مستقیم آسیب‌ها پرداخته‌است. سبزواری برای رفع آسیب‌های مذکور و حفظ و بقای حکومت، سه عامل را دخیل می‌داند که برخاسته از مبانی خاص اندیشه سیاسی اوست: ۱. عامل باطنی: اصلاح رابطه باطنی (معنوی) حاکم با خداوند؛ ۲. عامل ظاهری: اصلاح رابطه حاکم با مردم و دولت‌مردان در رعایت اصول مملکت‌داری؛ ۳. عامل ظاهری و باطنی: عدالت‌ورزی و مهرورزی با مردم و مبارزه با ظلم و ظالم.

تاریخ دریافت:

۱۴۰۱/۰۴/۱۷

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۱/۰۶/۳۰

واژه‌های کلیدی:

محقق سبزواری، صفویه، ایران، شاه عباس دوم، روضة الانوار عباسی، حکمت عملی، آسیب‌شناسی دینی.

استناد به این مقاله: بوذری نژاد، یحیی؛ جمال‌زاده، محمدحسین؛ آراین‌پور، سعید (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی دینی ایران عصر صفوی از منظر محقق سبزواری در روضة الانوار عباسی. فصلنامه پژوهش‌های ایران‌شناسی، ۱۳ (۲)، ۹۷-۱۱۶.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

آسیب‌شناسی حکومت‌ها و سلسله‌های پادشاهی، به‌خصوص در ایران، پیشینه مفصلی دارد و جزو علایق تحلیل‌گران تاریخی است. حکومت صفویه نیز همچون سایر سلسله‌های پادشاهی، پس از زوال، مورد توجه مورخان و پژوهشگران قرار گرفته و علل شکوفایی و زوال و انحطاط آن، موضوع بررسی‌های تاریخی بوده‌است.

یکی از افرادی که در دوران سلطنت صفویه، درحالی که بالاترین منصب مذهبی را در حکومت داشت، به آسیب‌شناسی دینی صفویه پرداخت، ملا محمدباقر سبزواری مشهور به «محقق سبزواری» است. او در کتاب *روضه‌النوار عباسی* که به درخواست شاه عباس دوم نوشته‌است، تلاش کرده علاوه بر ذکر رهنمودهایی برای اداره حکومت و اصولی برای مملکت‌داری، آسیب‌هایی را که صفویه دچارش بوده، بیان کند.

آسیب‌های اجتماعی، مجموعه‌ای از بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی هستند که به دلیل رعایت نکردن هنجارهای اجتماعی پدید می‌آیند. آسیب اجتماعی به هر نوع عمل فردی یا جمعی اطلاق می‌شود که خارج از چهارچوب اصول اخلاقی و قواعد عام مردم باشد؛ خواه این اصول و قواعد جنبه رسمی داشته باشند یا افراد جامعه به طور غیررسمی آن را پذیرفته باشند. به همین دلیل با منع قانونی یا قبح اخلاقی و اجتماعی روبه‌رو می‌شود و کجروان سعی دارند کجروی‌های خود را از دید ناظران قانون و اخلاق عمومی و نظم اجتماعی پنهان سازند؛ زیرا در غیر این صورت با پیگرد قانونی و تکفیر اخلاقی و طرد اجتماعی مواجه می‌شوند (عبداللهی، ۱۳۸۳: ۱۵).

آنچه در آسیب‌شناسی محقق سبزواری، ملاک مطالعه آسیب‌های اجتماعی در نظر گرفته شده، ملاک دینی است؛ چه آنکه در یک جامعه اسلامی، ملاک تمییز و تشخیص هنجارهای اجتماعی با معارف دینی معین می‌شود و عالمان شیعی با اندیشه اصلاح‌گری مبتنی بر معارف دینی به امور اجتماعی و سیاسی توجه داشته‌اند.

سبزواری در کتابش، گونه‌ای از فقه اجتماعی را که قائل به شأن زعامت برای پیامبر و امام معصوم علیهم‌السلام است، مطرح کرده‌است؛ از این رو مباحث آن آمیخته به دستورهای اخلاقی و حکمت‌های عقلی و احکام شرعی است. فقه اجتماعی، فقهی است که در حوزه نهادها و سازمان‌ها و روابط آن‌ها با همدیگر و همچنین روابط افراد با نهادها و روابط افراد جامعه با یکدیگر، به وضع و تنظیم احکام و مقررات فقهی، اخلاقی و عقلی اقدام می‌کند (بوذری‌نژاد، ۱۴۰۰: ۵).

پژوهش حاضر درصدد بیان آسیب‌شناسی دینی صفویه از منظر یکی از وارسته‌ترین و برجسته‌ترین عالمان و متفکران اجتماعی آن دوره است که بعدها خط اندیشه و فکر او را سایر اندیشمندان و عالمان و حکیمان شیعه پی گرفتند. اهمیت کار سبزواری از اینجا واضح می‌شود که باوجود داشتن بالاترین منصب مذهبی، دست به آسیب‌شناسی دینی زد.

مسئله پژوهش

ملا محمدباقر سبزواری، یکی از عالمان و فقیهان برجسته دوره صفویه است که مورد توجه دربار بود و منصب شیخ الاسلامی صفویه و امامت جمعه پایتخت را به عهده داشت. وی به درخواست شاه عباس دوم، کتابی درخصوص آیین و اصول مملکت‌داری و کشورداری می‌نویسد و نام *روضه‌الانوار عباسی* را برای آن انتخاب می‌کند. مسئله اصلی پژوهش حاضر این است که از منظر محقق سبزواری در کتاب *روضه‌الانوار عباسی*، صفویه دچار چه آسیب‌های بوده‌است؟

در پی این پرسش، ضروری است به پرسش‌های دیگری نیز توجه شود: محقق سبزواری این آسیب‌ها را چگونه تحلیل کرده و چه پاسخی برای رفع آن‌ها داشته‌است؟ رویکرد سبزواری در تحلیل آسیب‌های اجتماعی چه بوده‌است؟ لحن و خطاب سبزواری در ذکر آسیب‌های اجتماعی چگونه است؟ امتداد اندیشه سیاسی سبزواری در کدام طبقه از اندیشمندان و عالمان شیعه پیگیری شده‌است؟

روش‌شناسی پژوهش

این پژوهش به روش توصیفی - تحلیلی انجام شده و رهیافت آن، روش‌شناسی دیدگاه‌های محقق سبزواری درباره آسیب‌های صفویه در کتاب *روضه‌الانوار عباسی* است. در روش تحلیلی تاریخ، با کمک نظریه‌ها و مفاهیم نظری و تئوریک، در گفت‌وگو با عقل سلیم بازیگران تاریخی یا مفاهیم نظری یک دوره تاریخی خاص، به فهم و تفسیر تاریخ پرداخته می‌شود (کافی، ۱۳۹۸: ۳۳)؛ از این رو شیوه گردآوری داده‌های این پژوهش، روش کتابخانه‌ای و اسنادی است.

پیشینه پژوهش

پژوهشگران بیشتر از جنبه ماهیت سیاست‌نامه‌ای به کتاب *روضه‌الانوار عباسی* توجه داشته‌اند و کمتر به گزارش‌هایی که مربوط به آسیب‌های صفویه است توجه کرده‌اند؛ برای نمونه، لکزایی و باقریان (۱۳۸۸) به نگرش تاریخی سبزواری در این کتاب توجه کرده‌اند و در پی پاسخ به این پرسش بوده‌اند که آیا سبزواری تعقلی تاریخی داشته یا نه، و درصدد بازشناسی سبزواری در جایگاه فیلسوف تاریخ هستند. علاوه بر این، لکزایی (۱۳۸۰) در *اندیشه سیاسی محقق سبزواری* نیز این رویکرد را پی گرفته و به تفصیل به مبانی اندیشه سیاسی او پرداخته‌است.

فیضی سخا (۱۳۹۸) در طرح مسئله‌اش اذعان کرده که به دنبال بررسی آسیب‌های اجتماعی صفویه از نگاه سبزواری است، اما بیشتر به سمت بازخوانی مبانی نظری او رفته و چنین نتیجه گرفته‌است که

«روضه‌الانوار عباسی از برجسته‌ترین آثار باقی‌مانده از این دوره است که مبانی اندیشه سیاسی و آیین حکمرانی از نظرگاه سبزواری را بیان کرده و در این قالب با پیروی از رویکردهای مرآتی و سلوکی، تلاش‌های زیادی را برای ارائه گونه‌ای دستورالعمل حکومتی در قالب حکمت عملی برای شاه عباس دوم انجام داده‌است» (همان: ۱۳۲). علاوه بر این، در بازنمایی رویکرد مرآتی و سلوکی سبزواری نیز چندان توانمند عمل نکرده و نتوانسته وجود این رویکرد را به‌خوبی تبیین کند.

نیک‌زاد و رفیعی (۱۳۹۴) بیشتر از حیث نظری به روضه‌الانوار عباسی توجه کرده‌اند و به دنبال استخراج مبانی نظری مشروعیت نظم سلطانی در نگاه سبزواری بوده‌اند و درباره روضه‌الانوار عباسی و دیگر سیاست‌نامه‌های شیعی چنین نتیجه گرفته‌اند که «اساسی‌ترین نقطه مشترک این آثار، تأکید بر نظریه ولایت عدول مؤمنین» و عرضه قرائتی جدید از «نظم سلطانی» و مشروعیت آن در دوران غیبت است» (همان: ۱۲۱).

چهارچوب نظری

۱. آسیب اجتماعی

هر فرد انسانی فطرتاً اجتماعی است (طباطبائی، ۱۳۴۸: ۵)، به‌طوری‌که تاریخ و آثار مشهود نشان می‌دهند انسان پیوسته در حال اجتماع زندگی می‌کرده‌است. نمی‌توان خاصیت اجتماعی بودن انسان را از بین همه خواص انسانی او جدا کرد و گفت این خاصیت در اول پیدایش به کامل‌ترین صورت پیدا شده‌است، بلکه این خصوصیت انسان، مثل همه خواص دیگر انسانی که ارتباط به دو نیروی علم و اراده دارند، به تدریج در انسان به حد کمال می‌رسند (همان: ۷).

محقق سبزواری به تبع برخی از فیلسوفان اجتماعی مسلمان، انسان را «موجود مدنی بالطبع» می‌داند (سبزواری، ۱۳۸۱: ۳۱). خصلت اجتماعی بودن هیچ‌گاه از انسان جدا نشده، اما در اوایل، آدمی به تفصیل و گسترده به آن توجه نداشته و به حکم پیروی از خواص دیگر خویش مانند استخدام و دفاع که در آن زمان مورد عنایتش بوده، زندگی و رشد می‌کرده‌است (طباطبائی، ۱۳۴۸: ۸). رفته رفته سازماندهی و خصوصیات جامعه انسانی از تحت حاکمیت غریزه خارج شده و به دست خود انسان‌ها و مبتنی بر خرد و ارزش‌های هر جامعه به وجود آمده و نسل به نسل منتقل شده‌است (صدیق روستایی، ۱۳۸۷: ۴).

این خصوصیات به مرور زمان به هنجارها و ارزش‌های اجتماعی تبدیل شده و شیوه‌های رفتار و قواعد تعیین‌کننده کنش اجتماعی انسان را شکل داده‌اند که پیروی از آن‌ها موجب تعادل و ثبات و نظم در آن جامعه می‌شود. هنجارها بایدها و نبایدهایی هستند که رفتار اجتماعی را تعریف می‌کنند. برخی هنجارهای اجتماعی جنبه اختیاری دارند و برخی دیگر همچون قوانین رسمی جامعه، جنبه اجباری دارند.

هنجارهای اجباری در جوامع عمدتاً موجب واکنش‌های منحرفانه‌ای در افراد می‌شود؛ زیرا هرچه فشار و اجبار بیشتری بر کنش انسان وارد آید، واکنش شدیدتری از خود نشان می‌دهد (فرجاد، ۱۳۸۷: ۱۱-۱۴). آسیب‌های اجتماعی با وجود داشتن تنوع و نسبیت، پدیده‌های واقعی هستند. چهل و بی‌اطلاعی از آسیب‌های اجتماعی، نافی آن‌ها نیست و قانونمند بودن آسیب‌ها، کنترل‌پذیری آن‌ها را ممکن می‌سازد؛ از این رو آسیب‌های اجتماعی را می‌توان پیشگیری و درمان کرد؛ البته پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی در هر جامعه‌ای مبتنی بر شناخت علمی ویژگی‌ها و قانونمندی‌های حاکم بر تحول آسیب‌ها در آن جامعه و به‌کارگیری یافته‌های علمی در فرایند برنامه‌ریزی‌های اجتماعی است (عبداللهی، ۱۳۸۳: ۱۶).

۲. آسیب‌شناسی دینی

آسیب‌شناسی در لغت به معنای ریشه‌یابی بیماری‌هاست. از این واژه عمدتاً در علوم زیستی استفاده می‌شود و استفاده آن در علوم اجتماعی به سبب تشبیه جامعه به بدن انسان و یک بافت زنده است؛ از این رو آسیب‌شناسی اجتماعی به معنای مطالعه بی‌نظمی‌ها و نابسامانی‌های اجتماعی و ریشه‌یابی علل بروز و رشد آسیب‌های اجتماعی است (شیخاوندی، ۱۳۸۶: ۴۹). به نظر برخی از اندیشمندان اسلامی، جامعه موجود زنده‌ای است که قوانین و قواعد و سنن اختصاصی خود را دارد و روح واحدی می‌تواند بر آن حکم فرما باشد. این روح واحد همان فرهنگ حاکم است و افراد انسانی اعضای آن هستند (مطهری، ۱۳۷۴: ۶۲۲). روح واحد جامعه، روح کل است، نه مجموع حیات افراد انسانی؛ بنابراین حیات جامعه همچون صورتی است که بر ماده موجودیت افراد تأیید است و موجب وحدت آن‌ها می‌شود (همان، ۱۳۷۵: ۱۵۴).

برای مطالعه آسیب‌های اجتماعی و تشخیص رفتارهای نابهنجار، باید ملاک و معیاری انتخاب شود که با آن بتوان تشخیص داد چه رفتاری در یک سازمان و نهاد یا جامعه مقبول و هنجار است و چه رفتاری غیرمقبول و نابهنجار. برخی از محققان علوم اجتماعی چهار ملاک برای آسیب‌شناسی اجتماعی نام می‌برند: ملاک آماری، ملاک اجتماعی، ملاک فردی، ملاک دینی (فولادی، ۱۳۸۴: ۳۶).

ملاک سبزواری در مطالعه آسیب‌شناسی اجتماعی صفویه، دینی است؛ زیرا در جامعه اسلامی ملاک تمیز و تشخیص هنجارهای اجتماعی را معارف دینی معین می‌سازد و عالمان شیعی با اندیشه اصلاح‌گری مبتنی بر معارف دینی، به امور اجتماعی و سیاسی توجه داشته‌اند. مبنای نظری برای آسیب‌شناسی دینی صفویه، دیدگاه متفکر شهید، مرتضی مطهری، است که در ادامه می‌آید. می‌توان گفت شهید مطهری نخستین کسی است که اصطلاح آسیب‌شناسی دینی را وارد حوزه اندیشه دینی کرد (مطهری، ۱۳۸۰: ۳۳). وی معتقد است «طرز تفکر مسلمین در عصر حاضر درباره اسلام آسیب دیده است [که] مربوط به تلقی ما مسلمانان از اسلام است. ما اگر بخواهیم این طرز تفکر را بررسی کنیم، باید مثل طبیبی که بیماری را بررسی می‌کند، بررسی کنیم. اولین کار طبیب این است که او را تحت معاینه قرار

می‌دهد، می‌خواهد بیماری‌اش را تشخیص بدهد، از او سؤالاتی می‌کند، سوابقش را می‌پرسد، عوارضی را که الآن دچارش هست می‌پرسد، گذشته‌اش را از او می‌پرسد و همه کوششش این است که در درجه اول بیماری‌اش را تشخیص بدهد، پس از آن در مقام معالجه برمی‌آید» (همان: ۹۴).

آسیب‌شناسی دینی به معنای شناخت آسیب‌ها و اشکالاتی است که بر دین و معرفت دینی و جامعه دینی و دین‌داری متدینان و کارکرد نهادهای دینی وارد شده‌است (دژاکام، ۷). به باور شهید مطهری، آسیب‌شناسی دینی شامل موارد زیر است:

۱. آسیب‌شناسی دین: شناخت آسیب‌ها و آفات که به اصل شناخت و باور دینی زیان می‌رساند. آسیب‌هایی چون تحریف، خرافه، هدف قرار دادن دین به جای واسطه قرار دادن آن، انتساب دروغ به خدا و پیامبر و مواردی از این دست (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۱-۲۶).

۲. آسیب‌شناسی معرفت دینی: هدف در این نوع آسیب‌شناسی، شناخت آسیب‌ها و آفات است که به معرفت آدمیان از دین ضرر می‌رساند. این آسیب‌ها و آفات در برخی موارد معطوف به روش‌های فهم از دین است همچون عقل‌گرایی محض و اخباری‌گری و عمل‌گرایی. در این حالت، بسیاری از مفاهیم دینی، معنای درست و حقیقی خود را از دست داده و معنای دیگری به خود می‌گیرند (همان: ۱۷۱-۱۹۹).

۳. آسیب‌شناسی جامعه دینی: شناخت آسیب‌ها و آفات که ممکن است یک جامعه دینی به دلیل داشتن ماهیت دینی به آن‌ها مبتلا شود؛ آفات همچون سالوس‌بازی، زهدگرایی، سنت‌گرایی منفی (همان: ۲۷۹-۳۱۳).

۴. آسیب‌شناسی دین‌داری: شناخت آفات و موانعی که در عمل موجب گریز دین‌باوران، به‌خصوص جوانان، از دین می‌شود. ارائه فهم معیوب از دین، غفلت از کارکردهای فردی و اجتماعی دین، عدم پاسخ‌گویی به پرسش‌های دینی، از آسیب‌های دین‌داری است (همان: ۳۶۳-۴۲۵).

۵. آسیب‌شناسی نهادهای دینی: شناخت آسیب‌ها و آفات که دامن‌گیر نهادهای دینی‌ای همچون حوزه‌های علمیه و سایر نهادهایی می‌شود که متولی امور دینی جامعه هستند. در این میان، آسیب‌شناسی یکی از عمده‌ترین و مهم‌ترین نهادهای دینی، یعنی نهاد روحانیت، اهمیت ویژه‌ای دارد (همان: ۲۱۳-۲۷۶).

درباره محقق سبزواری

ملا محمدباقر بن محمد مؤمن خراسانی سبزواری مشهور به «محقق سبزواری» در سال ۹۸۷ خورشیدی در روستای نامن در اطراف سبزواری به دنیا آمد. پس از فوت پدرش به همراه خانواده برای ادامه تحصیل به اصفهان مهاجرت کرد که آن زمان هم پایتخت دولت صفوی بود و هم مرکز علوم دینی آن دوران (مهدوی، ۱۳۷۱: ۵۴). او توفیق شاگردی بزرگانی همچون شیخ بهایی و مجلسی اول و میرفندرسکی را داشت و تلاش کرد علاوه بر فقه و علوم نقلی، در علوم عقلی نیز عمیق شود؛ از این رو تألیفات وی در هر دو حوزه علوم نقلی و عقلی برجسته است و می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در فقه: ذخیره المعاد،

کفایة الاحکام، رسالۀ فی الغنا؛ و در فلسفه: حاشیۀ علی الشفاء، حاشیۀ علی شرح الاشارات.

مهدوی (همان: ۱۰۳) به بیش از چهل کتاب و رساله از سبزواری اشاره کرده و احتمال داده تألیفات دیگری نیز برای ایشان در اسناد و نسخ خطی موجود باشد که هنوز شناسایی نشده‌است. سبزواری پس از اینکه در جایگاه یکی از عالمان برجسته دوران خود شهرت یافت، به درخواست شاه عباس دوم، منصب شیخ‌الاسلامی و امام‌جمعه اصفهان را پذیرفت و تا پایان عمر ۷۳ ساله‌اش (وفات: ۱۰۵۸ خورشیدی) در این منصب بود. دوران حیات وی هم‌زمان با سلطنت شاه عباس اول، شاه صفی اول، شاع عباس دوم، شاه سلیمان بود. رابطه سبزواری با شاه عباس دوم آن‌قدر تنگاتنگ و صمیمی بود که چندین اثر از جمله روضة‌الانوار

عباسی و مفاتیح‌النجاه عباسی و جامع‌الزیارات به درخواست او نگاشته شده‌است (آشتیانی، ۱۳۷۸: ۱۱۹).

از مشی علمی سبزواری چنین برمی‌آید که توجهش معطوف «به مسائل موردنیاز جامعه و حذف مسائل غیرضروری و نادرالوقوع از بحث‌های فقهی و همچنین درک این مسئله است که باید به مشکلات و نیازهای روز جامعه توجه کرد و به آن‌ها پاسخ داد» (لکزایی، ۱۳۸۰: ۵۰). جمع بین مقام علمی و سیاسی، آن‌هم در بالاترین درجات، نشان‌دهنده نوع و توان و تبحر سبزواری دارد که در آن دوران و با وجود کثرت عالمان و محققان، توانست به چنین جایگاهی دست یابد.

دربارۀ روضة‌الانوار عباسی

روضه‌الانوار عباسی معجونی از معارف اسلامی است که برای اداره حکومت و مملکت‌داری مفید است و به تعبیر برخی، مهم‌ترین اثری است که درخصوص مبانی اندیشه سیاسی شیعه نگاشته شده‌است (همان: ۲۰)؛ چه آنکه در مهم‌ترین دوره تعاملات مذهب و سیاست، یعنی دوره صفویه، نوشته شده‌است. این کتاب از یک مقدمه و دو بخش تشکیل شده‌است. مؤلف در مقدمه درخصوص فواید حکومت سخن گفته و اسباب دوام و ثبات حکومت را بیان کرده و پس از آن دلایل زوال و سقوط حکومت‌ها را بررسی کرده‌است. اگر کسی بدون آنکه انگیزه سبزواری را از تألیف روضة‌الانوار عباسی بداند، بخش (قسم) اول کتاب را بخواند ممکن است با خود بگوید این کتابی است درخصوص فضایل اخلاقی و دستورهای شرعی، اما سبزواری چون از دریچۀ حکمت عملی اسلام به سیاست و مملکت‌داری توجه دارد و سلطنت را دو قسم فاضله و ناقصه می‌داند، این بخش را مقدم کرده‌است (سبزواری، ۱۳۸۱: ۴۶۵).

یکی از ابتکارات سبزواری در کتابش این است که فقه را مقدمۀ اخلاق، و مبانی کلامی را مقدمۀ فقه قرار داده و مبانی کلامی‌اش بر مبانی فلسفی‌اش استوار است (لکزایی، ۱۳۸۰: ۱۰۵) همان‌گونه که برخی از علما همچون فاضل مقداد کتاب النافع یوم‌الحشر فی شرح باب حادی عشر چنین ابتکاری را به خرج داده‌اند. از طرف دیگر می‌توان گفت سبزواری در کتابش فقه اجتماعی را مبتنی بر قرائتی مطرح

ساخته که برای پیامبر و امام معصوم شأن زعامت قائل است.

او در بخش اول کتاب در هفت باب به امور ارزشی و دینی که لازمه سیاست و حکومت‌داری است پرداخته‌است؛ موضوعاتی همچون معرفت‌های ضروری در اصول دین، مراتب اختلاف ایمان، توبه و بازگشت، اخلاق شریفه نفسانیه، مراعات حقوق دیگران، امر به معروف و نهی از منکر. علاوه بر این، به نظر می‌رسد مقدم داشتن این بخش در *روضه‌الانوار عباسی* با انگیزه به صلاح آوردن پادشاهان و درباریان و دولت‌مردان بوده‌است؛ به خصوص که برخی مفاسد اخلاقی و گناهان کبیره در دربار صفوی رواج گسترده‌ای داشته‌است، تاجایی که در دوره شاه عباس اول و شاه عباس دوم چندین بار فرمان ممنوعیت شرب خمر در داخل و خارج دربار صادر شد، اما پس از مدتی دوباره رواج یافت (طاهری، ۱۳۸۴: ۳۹۶؛ دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۰۷).

بخش دوم کتاب مربوط به آیین حکومت‌داری و مملکت‌داری است و همان چیزی است که در انگیزه سبزواری برای تألیف کتاب در مقدمه، به آن تصریح شده‌است: «گاهی به خاطر می‌رسید که کتابی تألیف نماید مشتمل بر آنچه پادشاهان را در کار باشد، بر حسب نجات و رستگاری اخروی و آنچه ایشان را نافع باشد به حسب تدبیر و مصلحت ملکی؛ شاید مستحسن نظر کیمیائثر نواب اعلی گردد، و فقیر قدری از حقوق عبودیت رعایت نموده باشد. لیکن بی‌اشاره اعلی اقدام به این امر نمی‌نمود تا آنکه قائل توفیق مساعدت نموده، مبشر عینی بشارت قدسی رسانید و از جانب اعلی اشاره اشرف به امر مذکور، عز صدور یافت» (سبزواری، ۱۳۸۱: ۱۹).

بخش دوم کتاب در پنج باب نوشته شده که عبارت است از: در تعدید آداب و سنن پادشاه، در تدبیر و سلوک پادشاه نسبت به طبقه اهل قلم، در آداب تدبیر و سلوک پادشاه نسبت به طبقات دیگر، غیر طبقه اهل قلم، در ذکر بعضی قوانین کلیه که متعلق است به ملک، در ترجمه عهدی که حضرت امیرالمؤمنین جهت مالک اشتر نخعی نوشته بودند.

نگرش تاریخی سبزواری در *روضه‌الانوار عباسی* صرف و محض نیست و تاریخ را برای تاریخ بازخوانی نمی‌کند، بلکه می‌توان گفت او دیدگاهی فلسفی به تاریخ دارد. از آنجاکه وی به ذکر سنت‌های اجتماعی همچون ظهور و سقوط تمدن‌ها و سقوط دولت‌ها و سنت الهی امهال می‌پردازد، می‌توان گفت او به اصالت جامعه و تاریخ معتقد است و از نظرگاه او تاریخ دارای سنت‌ها و ضوابط معینی است و چرخه تاریخ و وقایع دنیا اتفاقی و تصادفی نیست (لک‌زایی و باقریان، ۱۳۸۸: ۱۰-۱۲). رویکرد او در نوشتن *روضه‌الانوار عباسی* این بوده که از تطویل کلام بپرهیزد و عبارات و اصطلاحات سنگین و پیچیده به کار نگیرد تا کتاب برای فهم عموم مردم مناسب باشد.

آسیب‌شناسی دینی صفویه در روضه‌الانوار عباسی

تشکیل حکومت صفویه در ایران با به رسمیت شناختن تشیع به عنوان مذهب رسمی کشور همراه بوده‌است. این اتفاق، دوره جدیدی از تعاملات مذهبی را در ایران رقم زد و به نظر برخی، یگانه چیزی که می‌توانست در آن دوره، وحدت فرهنگی ایرانیان را حفظ کند و موجب استقلال ایران شود، عامل مذهب و به طور خاص، مذهب تشیع بوده‌است (نجفی، ۱۳۹۸: ۲۲).

در آن دوران، دو دیدگاه مبنایی درخصوص همکاری با پادشاهان و سلاطین عصر صفوی در میان عالمان شیعی متداول بود. عده‌ای از عالمان شیعی مخالف همکاری با پادشاهان و سلاطین بودند و اعتقاد داشتند در دوران غیبت، هر حکومت و پادشاهی که شکل بگیرد، مصداق حکومت طاغوت است و همکاری با آن مصداق همکاری با سلطان جائز است که حکم آن در فقه شیعه حرمت است (حسینی خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۴۶۲)؛ برخی از علمای دوره صفویه همچون مقدس اردبیلی و فرزند شهید ثانی، چنین دیدگاهی داشتند و معتقد بودند حکومت در دوران غیبت مخصوص فقیه جامع‌الشرایط است که در دوره غیبت، نیابت عام از امام معصوم دارد (مقدس اردبیلی، ۱۳۷۹: ۱۶۱؛ جزایری، ۱۴۲۹: ۵۷). با این حال دولت صفوی مراقب بود طبقه‌ای خاص و مستقل از علمای مخالف، در برابر پادشاه و عالمان موافق شکل نگیرد (کشاوری و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۸).

عده‌ای دیگر از عالمان شیعی که موافق همکاری با پادشاهان و سلاطین بودند، هرچند در مبنا با مخالفان مشترک اشتراک داشتند و معتقد بودند حکومت در دوران غیبت به عهده نایبان عام ائمه، یعنی فقه‌های جامع‌الشرایط، است (کرکی و دیگران، ۱۳۷۰: ۷۴)، از باب مصلحت عمومی و حفظ مذهب و اجرای احکام شرعی، جواز همکاری با پادشاهان را صادر کردند و اساساً پادشاه را مأذون فقیه جامع‌الشرایط دانستند و از این رو همکاری با او را جایز شمردند (موسوی خوانساری، ۱۳۹۰ ق: ۳۶۱). این نظر آن قدر در دوران صفوی شهرت داشت که حتی جهانگردان اروپایی و مستشرقانی که به ایران سفر کردند، آن را گزارش داده‌اند (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۳۹-۱۴۱).

با این توضیح به نظر می‌رسد سبزواری جزو دسته دوم است که شاه را مأذون فقیه می‌داند و ضرورت حکومت پادشاهان را از باب مصلحت حفظ نظام اجتماعی و اصول و احکام دین می‌داند. سبزواری (۱۳۸۱: ۳۲-۳۳) در روضه‌الانوار عباسی به ضرورت حکومت پادشاهی - که پیروی از سیرت و سنت امام اصل کند - چنین اشاره می‌کند: «و در آن زمان که امام از نظرها غایب و پنهان باشد به حسب حکمت‌ها و مصلحت‌ها، و... اگر پادشاهی عادل مدبر که کدخدایی و ریاست این جهان نماید در میان خلق نباشد، کار این جهان به فساد و اختلال انجامد و منتظم نشود و هیچ کس را تعیش ممکن نباشد، بلکه لابد و ناچار و ضرور است خلق را از پادشاهی که به عدل زندگانی نماید و پیروی سیرت و سنت امام اصل کند».

رویکرد سبزواری در بیان آسیب‌های حکومت بیشتر جنبه سلبی دارد و به عواملی که به انحطاط و اضمحلال منجر می‌شود می‌پردازد و راه‌های برون‌رفت از آن را مطرح می‌سازد؛ از این رو در مقدمه کتاب، اسباب زوال و دوام حکومت را بیان می‌کند که از نگاه او عبارت‌اند از: ترک شکر نعمت، غرور و عجب و خودبینی، ظلم، عدم برخورد با کارگزاران ظالم، اشتغال پادشاه به امور لاهو، ناتمام گذاشتن امور جاری، تندخویی و درشت‌گویی، بخل و خست، بذل و بخشش بیجا، تفرق رعیت، قلت لشکریان، منازعه درباریان، تفویض امور به غیرمتخصصین، فسق و معصیت الهی، تغییر رفتار پس از پادشاهی (همان: ۳۴-۶۳).

آنچه در این بخش جالب‌توجه است، گزارش‌ها و تحلیل‌های تاریخی‌ای است که نشان‌دهنده وجود این آسیب‌ها در دربار صفوی است (صفت گل، ۱۳۸۸: ۷۷-۱۰۰؛ نوایی و غفاری فرد، ۱۳۹۰: ۲۸۳-۲۸۹)، تاجایی که برخی معتقدند انحطاط و اضمحلال صفویه، فروپاشی آن از درون بوده است (کاظمی راشد، ۱۳۹۵).

بیان سبزواری در ذکر آسیب‌های صفویه، در برخی موارد بسیار صریح و در برخی کنایی و در برخی دیگر تجویزی است و همه این‌ها دلالت بر وجود آسیب‌هایی در جامعه و حکومت صفوی دارد. در مجموع، آسیب‌شناسی دینی سبزواری از صفویه را به‌حسب سنخ آسیب‌های ذکرشده توسط ایشان، و بنا بر مبنای نظری اتخاذ شده، می‌توان در پنج زمینه آسیب‌شناسی دین، معرفت دینی، جامعه دینی، دین‌داری و نهادهای دینی دسته‌بندی کرد که به شرح زیر است. به جهت استناد آسیب‌ها به بیان سبزواری در کتاب، عبارتی که شاهد بر وجود چنین آسیبی بوده، ذکر می‌شود.

۱. آسیب‌شناسی دین

۱-۱. ادعای اجتهاد افراد سودجو: «گروهی که از مرتبه اجتهاد به‌غایت دور باشند، دعوی حصول آن مرتبه کنند و به‌واسطه بی‌دینی و حب جاه، از خدا شرم نکنند و از محاسبه روز جزا اندیشه نمایند و دعوی ناحق کنند و در اضلال و فریب عوام‌الناس و مردم ضعیف‌العقول کوشند» (سبزواری، ۱۳۸۱: ۵۵۸).

۲-۱. تکفیر حکیمان و فیلسوفان: «و اکثر اوقات، جمعی از اهل حدیث و فقه که بیش از ظواهر بعضی آیات و احادیث نفهمیده‌اند و به اعماق آیات شریفه و غوامض اسرار احادیث نرسیده‌اند، طبقه علمای حکمت را بالکلیه انکار و تجهیل می‌نمایند و در این باب مبالغه از حد گذرانند و بسیار باشد که تکفیر ایشان بالکلیه نمایند و قائل به اسلام یکی از ایشان نشوند» (همان: ۵۵۷).

۳-۱. تفسیق و تجهیل عالمان دینی: «و بسیار باشد که تجهیل افاضل و دانشمندان کنند، بلکه کسانی که سخن ایشان را نفهمند، تکفیر کنند» (همان: ۴۵۲).

۴-۱. زهدفروشی و ترویج تصوف حيله‌گرانه به قصد سوءاستفاده از مردم: «بسیار از زهاد و متصوفان که اظهار زهد را دام صید خلق سازند تا به آن وسیله به اغراض فاسده دنیویه فایز شوند و بسیاری از متره‌دان و متصوفان چنین بوده‌اند و هستند که اظهار زهد و دوری از دنیا کنند و در آن لباس، طالب دنیا باشند» (همان: ۲۷۶).

۲. آسیب‌شناسی معرفت دینی

- ۱-۲. تحریف مفاهیم دینی به دست متصوفه: «بعضی از جاهلان متصوفه گویند که توکل آن است که بی زاد و توشه، بی رفیق و قافله به بیابان درآید» (همان: ۲۶۴).
- ۲-۲. وجود عالمان بی‌عمل و بی‌بهره از علم و حکمت: «بسیار کسان باشند که مسائل علوم، جمع و حفظ نمایند و نکات و دلایل که به طریق تقلید و تلفیف فراگرفته باشند، در اثنای محاوره و مناظره و مدرسه بر وجهی ایراد کنند که مستمعان تعجب نمایند ... ولی وثوق نفس و اطمینان که ثمره علم و حکمت بود، در ضمائر ایشان مفقود بوده باشد» (همان: ۲۷۵).
- ۳-۲. حضور افراد ناشایست و کم‌سواد بر منابر و در مساجد: «محراب و منبر را که در اصل مکان پیغمبران و امامان است از مردم باطل بی‌حاصل نگاه دارد تا عوام و ضعفاء العقول اگر مسائل از ایشان فراگیرند، فریب نخورند و گمراه نشوند» (همان: ۴۵۱ و ۴۵۲).

۳. آسیب‌شناسی جامعه دینی

- ۱-۳. تغییر سبک اصیل زندگی مردم: «سبب وقوف و انحطاط دولت‌ها آن بوده که رغبت آن قوم به مال و جاه بسیار شده و مردم ضعیف‌العقول نیز به آن رغبت نموده‌اند و با ایشان مخالط شده و سیره ایشان به دیگران سرایت کرده، تا آنکه سیرت‌های اول گذاشته‌اند» (همان: ۴۶۹).
- ۲-۳. دلسوزی نکردن برای مردم: «رعایا و زیردستان امانتی چندند که خدای عزوجل نزد پادشاهان سپرده، بر ایشان لازم است که حفظ امانت بکنند و در روز بازخواست از عهده امانت بیرون آمده باشند» (همان: ۱۵۵).
- ۳-۳. ضعف ارتباط شاه با مردم: «حق آن است که پادشاه راهی قرار داده باشد که اگر عمال دادرسی مظالم و مظلوم نکنند، او را طریقی باشد به آنکه عرض حال خود به خدمت پادشاه نماید و راه مظلومان بالکلیه به جانب پادشاه مسدود نباشد و از جهت این کار ایشان روزهایی مقرر می‌داشته باشد» (همان: ۱۶۹).
- ۴-۳. خرابی کشور و نبود انسجام ملی: «دیگر از اسباب زوال ملک، خرابی مملکت و بی‌سرانجامی و تفرق رعیت است؛ چه هرگاه بلاد و نواحی رو در خرابی کند و پادشاه در تدارک نکوشد، روزبه‌روز خرابی زیاد شود و از خرابی محال و تفرق رعایا به رونق پادشاهی راه یابد» (همان: ۵۹).
- ۵-۳. رها کردن قراردادهای و معاملات: «هرگاه معاملات کلی در میان باشد و هنوز فیصل تمام نیافته باشد و اصلاح‌ها و مرمت‌ها جهت انتظام امور در کار باشد، پادشاه تدارک و اصلاح آن مهمات و اتمام امر، چنانچه باید، امور را در هم گذاشته، خود از پی شهوتی از شهوت‌ها یا فراغتی از فراغت‌ها رود» (همان: ۵۳).

۳-۶. بخل و خست پادشاه: «وقتی پادشاه بخل وزد و طبع‌ها از او رمیده شود و دوستی او از دل‌ها برود و لشکران به طوع و رغبت جهت او کوشش و جان‌فشانی نکنند...» (همان: ۵۸).

۴. آسیب‌شناسی دین‌داری

۴-۱. تظاهر و ریاکاری: «کسانی که بذل مال کنند جهت تحصیل تمتعات دنیوی و شهوات بدنی یا از روی ریا [صدقه] دهند...» (همان: ۲۷۸)، «... افعال عادلان صادر شود از گروهی از جهت ریا» (همان: ۲۷۹).
 ۴-۲. اشتغال پادشاه به لَهو و خوشگذرانی: «دیگر از اعظم اسباب زوال ملک، بسیاری اشتغال پادشاه به شرب و لَهو و لذات و غفلت از امور مُلک و تفویض امور به امرا و وزرا [است]» (همان: ۳۹).
 ۴-۳. خشم و خشونت: «چون آتش غضب پادشاه زود مشتعل شود و به آب حلم تسکین نیابد، مسارعیت در غضب و انتقام نماید و ندامت کلی حاصل شود و بسیار باشد که از آن، خلل‌های کلی متولد گردد و رخنه‌ها در مُلک حادث شود» (همان: ۲۸۷).
 ۴-۴. رواج فسق و فجور: «آن است که در فسوق و معاصی جری باشد و متابعت احکام الهی ننماید و عَلمِ عصیان و طغیان برافرازد» (همان: ۶۱).

۵. آسیب‌شناسی نهادهای دینی

۵-۱. دوری اهل علم از دربار و تقرب بی‌سوادان به دربار: «بر پادشاه لازم است که تمیز میان مراتب اهل کمال بنماید و مراتب تواضع و تکریم نسبت به هر یک به اندازه دانش و کمال عقل و صلاح او مرعی دارد... چه اکثر اوقات، صاحبان کمال به جهت آنکه دنیا در نظر ایشان چندان مقداری ندارد به مقربان ملوک خوش‌آمدگویی و مخالطت کمتر می‌کنند... به خلاف مردمان کم‌دانش کم‌عقل که هرگاه اندک بضاعتی از علم دارند در ترویج آن بسیار می‌کوشند و خود را سرآمد روزگار بازمی‌نمایند» (همان: ۳۵۸).
 ۵-۲. امامت افراد بی‌صلاحیت در اقامه نماز جمعه: «جماعتی دیگر که اهلیت امامت نماز جمعه ندارند، امامت جمعه می‌کنند و به همین قناعت نکرده، جماعتی را که اعلم‌اند و واجب‌الاطاعه‌اند و بر ایشان لازم است که تقلید و متابعت کنند، تفسیق و تجهیل می‌کنند» (همان: ۱۰۷).
 ۵-۳. حضور افراد ناشایست و کم‌سواد بر منابر و در مساجد: «محراب و منبر را که در اصل مکان پیغمبران و امامان است از مردم باطل بی‌حاصل نگاه دارد تا عوام و ضعیفاء العقول اگر مسائل از ایشان فراگیرند، فریب نخورند و گمراه نشوند و بسیار کسان باشند که با قَلت معرفت و عدم وقوف علم بر منابر روند و عوام را فریب دهند و احکام ملل را فراخور خواهش خود بازنمایند» (همان: ۴۵۱ و ۴۵۲).
 ۵-۴. منازعه مسئولان و دولت‌مردان: «دیگر از اسباب زوال ملک، خصومت و عداوت و منازعه است میان امرا و خواص پادشاه... چه خواص هرگاه با یکدیگر منازع باشند، نسبت به مَلِک شرط اخلاص بجا

نیاورند» (همان: ۶۰)

۵- رشوه‌خواری قضات: «دیگر سُحت، مانند رشوه در حکم شرعی خوردن، چنانچه عمل قضات این زمان است» (همان: ۱۲۵).

۶- برخورد نکردن با ظلم کارگزاران: «دیگر از اسباب زوال ملک، آن است که پادشاه اگرچه خود ظالم نباشد، اما امرا و عمال او ظلمی کرده باشند و پادشاه دست تعدی ایشان را کوتاه نکند و به اعمال ایشان راضی باشد یا بنا بر قَلت التفتات به امور مُلکی، خبر از ظلم و تعدی ایشان نداشته باشد و این صورت در مفسده مثل صورت اول است، بل فساد در این قسم بیشتر است» (همان: ۳۸).

۷- تفویض امور به افراد غیرمتخصص و غیرمتعهد: «دیگر از اسباب زوال ملک، تفویض کارهاست به جماعتی که اهل آن کار نباشند، چنانچه ظلم و تعدی کنند یا در آن کار خود بی وقوف باشند یا امین نباشند و خیانت کنند یا سفله و دنی باشند» (همان: ۶۱).

۸- مشورت نکردن در عزل و نصب‌ها: «در عزل و نصب عمال و ارباب مناصب، اندیشه‌ها باید کرد و مشاورات باید نمود و به حقیقت باید رسید» (همان: ۷۳۰).

۹- ضعف نظام توزیع حقوق و مزایا: «اندازه مرسوم و مقرر و موجب هر یک را موافق اندازه و حد تعیین باید نمود که نه چنان باشد که مقررات ایشان وافی به معاش ایشان نباشد و نه چنان باشد که نسبت به حد و مرتبه و اندازه شغل و حق خدمت ایشان زیاد باشد که چون طریقه زیادتی معمول شود، مرتبه مرتبه توقعات هر کس زیاد شود و کار به جایی رسد که هیچ کس به هیچ حد راضی نشود و مداخل ملک وفا به توقعات و طمع‌های خلق نکند» (همان: ۶۷۸).

۱۰- مجازات نکردن بازدارنده عوامل متخلف: «و حاجز آن قوم از خلاف حساب و خیانت کردن، اغلب اوقات به غیر از بیم و خوف از جانب پادشاه چیزی نیست. چون این معنی رفع شود دیگر چه چیز حاجز ایشان تواند بود؟» (همان).

یافته‌های پژوهش

از تصریح سبزواری درخصوص انگیزه‌اش برای نگارش کتاب چنین فهمیده می‌شود که فکر نگارش چنین کتابی، مدت‌ها پیش از درخواست شاه عباس دوم در ذهن او وجود داشته و حتی اگر درخواست شاه نمی‌بود، احتمال نگارش این کتاب بسیار زیاد بود (سبزواری، ۱۳۸۱: ۱۹)؛ از این رو نمی‌توان و نباید جایگاه سبزواری را به کسی که صرفاً به فکر تأمین منافع صفویه بوده و به دنبال ثبات‌بخشی به قدرت بوده، تقلیل داد. چنانچه سبزواری به دنبال تثبیت جایگاه خود بود و انگیزه‌اش از همراهی با صفویه شخصی بود، اساساً نباید به فکر نگارش چنین کتابی و با چنین موضوعی می‌افتاد، بلکه باید با تدبیر دیگری خود را به شاه نزدیک‌تر می‌کرد و دیگران را دورتر. حتی این احتمال نیز وجود دارد که زمینه‌سازی‌های فکری

و انگیزشی اولیه برای درخواست شاه عباس دوم را خود سبزواری انجام داده باشد؛ چه آنکه اولاً شاه عباس دوم در دهسالگی به پادشاهی رسیده (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۰۲) و زمینه زیادی برای تأثیرپذیری از شخصیت کسی همچون سبزواری داشته و ثانیاً رابطه این دو با هم به دلیل حضور خلیفه سلطان در دربار در مقام صدراعظم بسیار خوب بوده است (مدرسی تبریزی، ۱۳۶۹: ۲۴۲) و تأثیرات سبزواری و سایر فقه‌های زمانه بر شاه و شیوه حکمرانی‌اش در گزارش‌های تاریخی انعکاس یافته (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۱۴) و شیوه عدالت‌ورزی و فسادستیزی‌اش ریشه در ارتباطات او با علما و اندیشمندان داشته است (هولت و دیگران، ۱۳۸۷: ۵۴۷).

در پاسخ به مسئله اصلی پژوهش که «از منظر محقق سبزواری در کتاب *روضه‌الانوار عباسی*، صفویه دچار چه آسیب‌های بوده است؟» چنین به دست آمد که با توجه به آسیب‌شناسی دینی سبزواری، حکومت صفویه به پنج دسته آسیب دچار بوده است: آسیب‌های مربوط به دین، آسیب‌های مربوط به معرفت دینی، آسیب‌های مربوط به جامعه دینی، آسیب‌های مربوط به دین‌داری و آسیب‌های مربوط به نهادهای دینی. در پاسخ به این سؤال فرعی پژوهش که «محقق سبزواری این آسیب‌ها را چگونه تحلیل کرده و چه پاسخی برای رفع آن‌ها داشته است؟ رویکرد سبزواری در تحلیل آسیب‌های اجتماعی چه بوده است؟» چنین به دست آمد که تألیف *روضه‌الانوار عباسی* نشان می‌دهد سبزواری در قامت یک مصلح اجتماعی چگونه برای اصلاح امور معیشت و معاد مردم در تکاپو بوده است. با توجه به ماهیت آسیب‌هایی که در دوران سبزواری وجود داشته و از آنجاکه امر به معروف و نهی از منکر یکی از ارکان اندیشه اصلاحی سبزواری است، نبوغ و شخصیت و دوراندیشی‌اش به گونه‌ای بوده که باید او را در ردیف مصلحان اجتماعی قرار داد (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۰۰). سبزواری برای رفع آسیب‌های مذکور و حفظ و بقای حکومت، سه عامل را دخیل می‌داند که برخاسته از مبانی خاص اندیشه سیاسی اوست: ۱. عامل باطنی: اصلاح رابطه باطنی (معنوی) حاکم با خداوند؛ ۲. عامل ظاهری: اصلاح رابطه حاکم با مردم و دولت‌مردان در رعایت اصول مملکت‌داری؛ ۳. عامل ظاهری و باطنی: عدالت‌ورزی و مهرورزی با مردم و مبارزه با ظلم و ظالم (سبزواری، ۱۳۸۱: ۱۵۷).

در همین باره، یکی از یافته‌های پژوهش، رویکرد عدالت‌محورانه و مهرورزانه سبزواری به عامه مردم است. او در جای‌جای کتاب از عدالت و انصاف با رعیت و مردم سخن گفته و پادشاه را به رعایت عدالت و معدلت در امور، به خصوص در مواجهه با مردم و اصناف، توجه و تذکر داده است (سبزواری، ۱۳۸۱: ۳۹، ۱۵۳، ۴۳۳، ۷۵۰). گزارش‌های تاریخی نیز از تأثیر مثبت این رویکرد سبزواری بر شاه عباس دوم و شهرت او به عدل و انصاف سخن می‌گویند (دانشگاه کمبریج، ۱۳۸۷: ۱۱۴).

علاوه بر این، باید *روضه‌الانوار عباسی* را متنی برای تدوین و تحقق الگوی سیاست‌ورزی مؤمنانه

دانست که مبتنی بر اعتقادات و احکام و اخلاق اسلامی، شیوه‌ای از سیاست‌ورزی مؤمنانه در زمانه‌ای به دست می‌دهد که امکان اصلاح اجتماعی جز از طریق همراهی با پادشاهان میسر نبوده‌است؛ چه آنکه سبزواری از حیث مبنا قائل به حاکمیت و ولایت فقها در مقام نمایان ائمه اطهار علیهم‌السلام در دوران غیب است. با وجود این به سبب حفظ مصلحت عمومی و ترویج دین و احکام الهی، شاه را مأذون فقیه می‌داند (سبزواری، ۱۳۸۱: ۳۲ و ۳۳). با اینکه سبزواری برای پادشاه چنین جایگاهی قائل است، امر به معروف و نهی از منکر که یکی از ارکان اندیشه سیاسی عالم فرزانه‌ای همچون سبزواری است، به او اجازه نمی‌دهد در برابر آسیب‌ها و مفاسد سکوت کند؛ در واقع امر به معروف و نهی از منکر نقطه آغاز و مبنای حرکت سیاست‌ورزی اوست.

در پاسخ به سؤال فرعی دیگر که «لحن و خطاب سبزواری در ذکر آسیب‌های اجتماعی چگونه‌است؟» چنین به دست آمد که سبزواری برای تحقق مطلوب خود در سیاست‌ورزی مؤمنانه و امر به معروف و نهی از منکر پادشاه و تلاش برای تحقق بیشتر احکام الهی از طریق عامل اجرایی پادشاهی، در بسیاری موارد با بیانی کنایی و در لفافه منظور خود را گفته و در برخی موارد هم به تصریح مستقیم، آسیب‌ها را برشمرده‌است. از مجموع آسیب‌های مذکور چنین به دست می‌آید که سبزواری در بیان صریح آسیب‌هایی که مربوط به نهاد دین و عالمان و روحانیان بوده (آسیب‌های دینی)، هیچ ابایی نداشته و آن‌ها را با جزئیات شرح داده و در موارد دیگر بیشتر با بیان کنایه‌ای سخن گفته‌است.

تطبیق‌های زیرکانه سبزواری از آسیب‌هایی که در دوره صفویه وجود داشته‌است و انعکاس آن‌ها در قالب بیانی اندرگونه و خطابی در بخش دوم کتاب نشان می‌دهد اطلاع او از آسیب‌های اجتماعی زمانه‌اش کاملاً عینی و ناظر به واقع بوده و او راه حل و رفع این آسیب‌ها را توجه به حکمت عملی اسلام می‌دانسته‌است. چه آنکه تلاش کرده آنچه در کتابش بیان می‌کند «استشهاد به آیات بینات قرآنی و احادیث شریفه نبویه و الفاظ مبارکه حضرات ائمه هدی، خصوصاً امام المشارق و المغارب، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام و التحیه» (سبزواری، ۱۳۸۱: ۲۰) داشته باشد. با احصای نگارندگان این مقاله، محقق سبزواری در روضه/انوار عباسی به بیش از ۱۳۴ آیه قرآن کریم استناد کرده و بیش از ۵۲۰ روایت از ائمه اطهار علیهم‌السلام ذکر کرده‌است.

اما درخصوص آخرین سؤال فرعی پژوهش که «امتداد اندیشه سیاسی سبزواری در کدام طبقه از اندیشمندان و عالمان شیعه پیگیری شده‌است؟» باید گفت اندیشه اصلاحی و مبتنی بر حکمت عملی سبزواری در نگاه‌ها و اندیشه‌های افرادی همچون محمدتقی الماسی، ملا اسماعیل خواجه‌ی، قطب‌الدین نیریزی، آقا محمد بیدآبادی، سید جعفر کشفی تأثیر گذاشته‌است. این گروه از دانشمندان و عالمان که در طبقه فیلسوفان شیعه می‌گنجند، در کنار توجه به حکمت نظری همواره به حکمت عملی، به‌خصوص

سیاست مُدن، توجه ویژه‌ای داشته‌اند (فدایی مهربانی، ۱۳۹۵).

نتیجه

از آنچه در کتاب *روضة‌الانوار* عباسی به قلم ملا محمدباقر سبزواری نوشته شده، چنین برمی‌آید که وی علاوه بر بیان مبانی اندیشه سیاسی و اصول مدیریت و کشورداری، به آسیب‌شناسی صفویه نیز پرداخته‌است. تمایز کار سبزواری در این است که او صرفاً سیاست‌نامه‌نویس نیست، یعنی به دنبال بیان دستورالعمل‌های کلی نیست، بلکه در قامت مصلح اجتماعی به آسیب‌شناسی صفویه دست یازیده و توصیه‌هایش مبتنی بر واقعیت‌ها و آسیب‌های اجتماعی است که با آن مواجه بوده‌است. از مشی علمی سبزواری چنین برمی‌آید که توجهش معطوف به مسائل موردنیاز جامعه و حذف مسائل غیرضروری و نادرالوقوع از بحث‌های فقهی و همچنین درک این مسئله است که باید به مشکلات و نیازهای روز جامعه توجه کرد و به آن‌ها پاسخ داد (لک‌زایی، ۱۳۸۰: ۵۰).

کتاب *روضة‌الانوار* عباسی از حیث موضوع و محتوا به گونه‌ای است که می‌توان آن را در چندین علم جای داد. از طرفی حاوی نکات اخلاقی ارزنده است که آن را در علم اخلاق جای می‌دهد و از طرف دیگر حاوی دستورالعمل‌های سیاسی است و در علم سیاست جای می‌گیرد و از طرف سوم مبتنی بر دیدگاه‌های کلامی است که می‌توان آن را در ردیف کتاب‌های کلامی شیعه قرار داد. بالاین حال *روضة‌الانوار* عباسی معجونی از معارف اسلامی است که برای اداره حکومت و مملکت‌داری مفید است. یکی از ابتکارات سبزواری این است که فقه را مقدمه اخلاق و مبانی کلامی را مقدمه فقه قرار داده و مبانی کلامی‌اش بر مبانی فلسفی‌اش استوار است.

او در بخش اول کتاب خود در هفت باب به امور ارزشی و دینی که لازمه سیاست و حکومت‌داری است، پرداخته‌است؛ موضوعاتی همچون معرفت‌های ضروری در اصول دین، مراتب اختلاف ایمان، توبه و بازگشت، اخلاق شریفه نفسانیه، مراعات حقوق دیگران، امر به معروف و نهی از منکر؛ اما بخش دوم کتاب مربوط به آیین حکومت‌داری و مملکت‌داری است و همان چیزی است که در انگیزه سبزواری برای تألیف کتاب در مقدمه به آن تصریح شده‌است یعنی آیین مملکت‌داری. بخش دوم کتاب در پنج باب تنظیم شده که عبارت است از: در تعدید آداب و سنن پادشاه، در تدبیر و سلوک پادشاه نسبت به طبقه اهل قلم، در آداب تدبیر و سلوک پادشاه نسبت به طبقات دیگر، غیرطبقه اهل قلم، در ذکر بعضی قوانین کلیه که متعلق است به ملک، در ترجمه عهدی که حضرت امیرالمؤمنین جهت مالک اشتر نخعی نوشته بودند.

روضة‌الانوار یکی از یافته‌های پژوهش، رویکرد عدالت‌محورانه و مهرورزانه سبزواری به عامه مردم است. او در جای‌جای کتاب از عدالت و انصاف با رعیت و مردم سخن گفته و پادشاه را به رعایت عدالت

و معدلت در امور، به‌خصوص در مواجهه با مردم و اصناف، توجه و تذکر داده‌است. علاوه بر این، باید روضه‌الانوار عباسی را متنی برای تدوین و تحقق الگوی سیاست‌ورزی مؤمنانه دانست که مبتنی بر اعتقادات و احکام و اخلاق اسلامی، شیوه‌ای از سیاست‌ورزی مؤمنانه در زمانه‌ای به دست می‌دهد که امکان اصلاح اجتماعی جز از طریق همراهی با پادشاهان میسر نبوده‌است.

منابع

- آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۷۸)، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، جلد ۲، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
- بوذری نژاد، یحیی (۱۴۰۰)، *روش‌شناسی دانش اجتماعی مسلمین؛ رویکردهای فقهی*، تهران، دانشگاه تهران.
- جزایری، سید نعمت‌الله (۱۴۲۹)، *الانوار النعمانیة فی بیان معرفۃ النشأۃ الانسانیة*، الجلد الثالث، بیروت، دارالقاری.
- حسینی خاتون‌آبادی، سیدعبدالحسین (۱۳۵۲)، *وقایع السنین و الاعوام*، تهران، اسلامیه.
- دانشگاه کمبریج (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران*، جلد ۶، ترجمه یعقوب آژند، چاپ ۳، تهران، جامی.
- دژاکام، علی (۱۳۸۴)، *تفکر فلسفی غرب از منظر استاد مرتضی مطهری*، تهران، معارف.
- سبزواری، محمدباقر (۱۳۸۱)، *روضه‌الانوار عباسی*، به کوشش نجف لک‌زایی، قم، بوستان کتاب.
- شاردن، ژان (۱۳۴۵)، *سیاحت‌نامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، جلد ۸، تهران، امیرکبیر.
- شیخاوندی، داوود (۱۳۸۶)، *جامعه‌شناسی انحرافات و مسائل جامعه‌ی ایران*، چاپ ۲، تهران، قطره.
- صدیق روستایی، رحمت‌اله (۱۳۸۷)، *آسیب‌شناسی اجتماعی*، چاپ ۲، تهران، سمت.
- صفت‌گل، منصور (۱۳۸۸)، *فراز و فرود صفویان*، تهران، کانون اندیشه جوان.
- طاهری، ابوالقاسم (۱۳۸۴)، *تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران؛ از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس*، چاپ ۵، تهران، علمی و فرهنگی.
- طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۴۸)، *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، تهران، بعثت.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۳)، *مقالات اولین همایش ملی آسیب‌های اجتماعی و روند تحول آن در ایران (خرداد ۱۳۸۱)*، تهران، آگاه.
- فدایی مهربانی، مهدی (۱۳۹۵)، *حکمت، معرفت و سیاست در ایران: اندیشه سیاسی عرفانی در ایران*، از مکتب اصفهان تا حکمای الهی معاصر، تهران، نی.
- فرجاد، محمدحسین (۱۳۷۸)، *آسیب‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی انحرافات*، تهران، بدر.
- فولادی، محمد (۱۳۸۴)، «علل و عوامل پیدایش آسیب‌های اجتماعی و راه‌های پیشگیری از آن»، *معرفت*، شماره ۹۱، صفحات ۳۵-۴۶.
- فیضی سخا، مهدی (۱۳۹۸)، «محقق سبزواری و رویکرد مرآتی و سلوکی وی در روضه‌الانوار عباسی»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء*، شماره ۴۱، صفحات ۱۱۷-۱۳۸.

کاظمی راشد، منیره (۱۳۹۵)، «آسیب‌شناسی انحطاط صفویه: فروپاشی از درون»، پژوهش‌نامه تاریخ، شماره ۴۴، صفحات ۱۱۵-۱۲۶.

کافی، مجید (۱۳۹۸)، جامعه‌شناسی تاریخی؛ مبانی، مفاهیم و نظریه‌ها، چاپ ۳، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 کرکی، علی بن الحسین و دیگران (۱۳۷۰)، *الخراجیات*، قم، جامعه مدرسین.
 کشاورز، زهراسادات؛ چلونگر، محمدعلی؛ منتظرالقائم، اصغر (۱۳۹۶)، «تبیین و تحلیل نقش طبقات اجتماعی در فرایند تمدنی دولت صفویه»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء*، شماره ۳۴، صفحات ۱۳۹-۱۶۵.
 لک‌زایی، نجف (۱۳۸۰)، *اندیشه سیاسی محقق سبزواری*، قم، بوستان کتاب.
 لک‌زایی، نجف؛ باقریان، زهره (۱۳۸۸)، «نگرش تاریخی محقق سبزواری در کتاب *روضه‌الانوار عباسی*»، *تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء*، شماره ۳۷، صفحات ۷-۳۶.

مدرسی تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۹)، *ریحانه الادب*، جلد ۵، چاپ ۳، تهران، کتابفروشی خیام.
 مطهری، مرتضی (۱۳۷۴)، *مجموعه آثار*، جلد ۱۳، چاپ ۲، تهران، صدرا.
 _____ (۱۳۷۵)، *فلسفه تاریخ*، جلد ۱، تهران، صدرا.
 _____ (۱۳۷۶)، *آسیب‌شناسی دینی از منظر استاد شهید مطهری*، به اهتمام سید مهدی جهرمی و محمد باقری، تهران، هماهنگ.

_____ (۱۳۸۰)، *احیای تفکر اسلامی*، تهران، صدرا.
 _____ (۱۳۸۸)، *ده گفتار*، چاپ ۲۸، تهران، صدرا.
 مقدس اردبیلی، احمد بن محمد (۱۳۷۹)، *مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان*، الجلد الثامن، قم: جامعه مدرسین.

موسوی خوانساری، محمدباقر (۱۳۹۰ ق)، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، الجلد الرابع، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، قم، دهقان.

مهدوی، سید مصلح‌الدین (۱۳۷۱)، *خاندان شیخ‌الاسلام اصفهان*، اصفهان، گل‌بهار.
 نجفی، موسی (۱۳۹۸)، *بصیرت تاریخی؛ اصول شناخت تاریخ تحولات معاصر ایران*، اصفهان، آرما.
 نوایی، عبدالحسین؛ غفاری‌فرد، عباس‌قلی (۱۳۹۰)، *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره صفویه*، تهران، سمت.

نیک‌زاد، علی‌اکبر؛ رفیعی، امیر تیمور (۱۳۹۴)، «مشروعیت نظم سلطانی در نگرش سیاست‌نامه‌نویسان شیعی عصر صفوی»، *شیعه‌پژوهی*، دوره ۱، شماره ۴، صفحات ۱۰۵-۱۲۴.
 هولت، پی‌ام؛ لمبتون، ان.ک.س؛ لوئیس، برنارد (۱۳۸۷)، *تاریخ اسلام کمبریج*، جلد ۱، تهران، مهتاب.

Table Of Contents

Title	Page
Revisiting the views of Muslim scholars on public policy-making in the field of Iranian Islamic architecture, with a focus on the case study of Farabi	1
Majid Ahmadpour	
Interaction of literature and development of geographical space (Case study of the period of Mahmud Ghaznavi, fifth centur)	15
Fateme Manavi, Hosein Dana, Afshin Mottaghi	
The structure of verbal communication in modern Iranian society	37
Hamid Khanian	
The nature of Western Iranology and its impact on the emergence and development of National Iranology	53
Mohammad Keshavarz	
The formation of Anjoman Eslamiyeh Tabriz (Tabriz Islamic Association) and its function during the Constitutional period (21 Muharram-17 Ramadan 1326 AH/24 February-13 October 1908 A.D)	75
Noor al-Din Nemati, Jamal Pirehmard Shotorban	
Religiousl pathology of Safavid Iran from the perspective of Mohaqeq Sabzevari in Rozatol-Alnwar Al-abbasi	97
Yahya Bouzarinejad, Mohammad Hossein Jamalzadeh, Saeid Arianpour	



Iranian Studies

Formerly "the Journal of the Faculty of Literature and Humanities"

University of Tehran

ISSN

2252-0643 & 2676-4601

Vol. 13, No. 2, Summer 2023

Managing Director: **AbolRez Seif** (University of Tehran)

Editor-in-Chief: **Homeira Zomordi** (Professor, University of Tehran)

Editorial Board:

Abdolreza seif (Professor, University of Tehran), **Musa Dibaj** (Professor, University of Tehran), **Mir Jalaloddin Kazzazi** (Professor, Allameh Tabataba'i University), **Mahmood Fazilat** (Professor, University of Tehran), **Hussein Beyk Baghban** (Professor, University of Strasbourg, France), **Yahya Bouzarinejad** (Professor, University of Tehran), **Zohreh Zarshenas** (Professor, Institute for Humanities and Cultural Studies), **Foad Poorarin** (Kharazmi University faculty member), **Nemat Yildirim** (Director of the Department of Persian Language and Literature, Ataturk University), **Iqbal Shahed** (Head of the Department of Persian Language and Literature, JC Lahore University, Pakistan)

Publisher: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran

Executive Manager: Mansoureh Shahriyari

Editor:

Address: Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran,
Enghelab Ave., Tehran 14155-56185 Iran.

E-mail: jiranica@ut.ac.ir

Phone: +9821-66978885

Fax: +9821-66978885

Price: -----

According to Notice No. 100159, dated 06/09/2011, issued by the Supervisory Commission of State Scientific Journals affiliated to the Ministry of Science, Research & Technology, the Journal of Iranian Studies is ranked in the "Scientific-Research" category.

All rights are reserved for the Faculty of Literature and Humanities, University of Tehran.

Indexed at:	www.sid.ir www.magiran.com www.isc.gov.ir www.ulrichsweb.com www.ut.ac.ir
--------------------	--